

## بسم الله الرحمن الرحيم

### فهرست

- تتمه مراقبه..... ۱۱
- جلسه ۱ / ۱۳۹۲، ۶، ۳۰ / ۱۵ ذیقعدہ / شنبه..... ۱۱
- اشاره ای به ادله عام..... ۱۴
- جهاد فی الله..... ۱۴
- «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (العنكبوت/ ۶۹)»..... ۱۴
- آیه ۷۸ سوره حج..... ۱۴
- ادله رجای لقاء الهی..... ۱۵
- آیه ۷ تا ۵ سوره عنکبوت..... ۱۵
- سوره کهف آیه ۱۱۰..... ۱۵
- فصلت ۵۴..... ۱۶
- دسته دیگری از أدله خواهان وجه الهی..... ۱۶
- سوره کهف آیه ۲۸..... ۱۶
- انعام آیه ۵۲..... ۱۶
- جلسه ۲ / ۱۳۹۲، ۶، ۳۱ / ۱۶ ذیقعدہ / یکشنبه..... ۱۷

- جلسه ۳ / ۱۳۹۲،۷،۶ / ۲۲ ذیقعدہ / شنبہ..... ۲۲
- ۲۳..... ادله خاص مراقبه.....
- ۲۳..... اولین دلیل: ذکر.....
- جلسه ۴ / ۱۳۹۲،۷،۷ / ۲۲ ذیقعدہ / یکشنبه..... ۲۹
- جلسه ۵ / ۱۳۹۲،۷،۱۳ / ۲۹ ذیقعدہ / شنبہ..... ۳۷
- دسته ششم از آیات: آیاتی که تصریح می کند اشتغالات شما را از یاد خدا غافل نکند..... ۴۱
- جلسه ۶ / ۱۳۹۲،۷،۲۰ / ۶ ذیحجه / شنبہ..... ۴۲
- ۴۴..... دسته هفتم.....
- ۴۶..... دسته هشتم.....
- ۴۷..... بیان مراد ما از ذکر به گونه ای که شامل مراقبه شود.....
- جلسه ۷ / ۱۳۹۲،۷،۲۷ / ۱۳ ذیحجه / شنبہ..... ۴۸
- ۵۱..... اما آیاتی داریم که لازمه اش این است که ذکر نوعا باید قلبی باشد.....
- جلسه ۸ / ۱۳۹۲،۷،۲۸ / ۱۴ ذیحجه / یکشنبه..... ۵۳
- ۵۳..... آیات که مقابل ذکر.....
- ۵۴..... روایات باب ذکر.....
- ج ۲ اصول کافی باب..... ۵۴
- جلسه ۹ / ۱۳۹۲،۸،۴ / ۲۰ ذیحجه / شنبہ..... ۵۸
- ۵۸..... دسته اول روایات.....

۵۸.....	دسته دوم روایات.....
۶۲.....	بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرًا.....
۶۳.....	جلسه ۱۰ / ۱۳۹۲،۸،۵ / ۲۱ ذیحجه / یکشنبه.....
۶۸.....	ضابطه ای در تفسیر قرآن.....
۶۹.....	جلسه ۱۱ / ۱۳۹۲،۹،۲ / ۱۹ محرم / شنبه.....
۶۹.....	روایاتی که ذکر را منطبق بر ذکر عملی کرده اند.....
۷۲.....	احادیثی در مورد ذکر قلبی.....
۷۳.....	جلسه ۱۲ / ۱۳۹۲،۹،۲ / ۲۰ محرم / یکشنبه.....
۷۶.....	ذکر مواردی به عنوان شاهد.....
۷۸.....	نتیجه گیری بحث ذکر.....
۷۹.....	جلسه ۱۳ / ۱۳۹۲،۹،۹ / ۲۶ محرم / شنبه.....
۷۹.....	(گرفته شده از آقای هلالیان).....
۸۴.....	جلسه ۱۴ / ۱۳۹۲،۹،۱۰ / ۲۷ محرم / یکشنبه.....
۸۴.....	دلایل مراقبه.....
۸۶.....	بحث رهاییت.....
۸۶.....	جریان عثمان بن مظعون.....
۹۰.....	جلسه ۱۵ / ۱۳۹۲،۹،۱۶ / ۴ صفر / شنبه.....
۹۱.....	اسرار الصلاة.....

مقدمه اول.....	۹۱
مقدمه دوم.....	۹۴
بحث اول: نماز مقبول.....	۹۷
جلسه ۱۶ / ۱۳۹۲، ۹، ۱۷ / ۵ صفر / یکشنبه.....	۹۸
دیدگاه شریعت نسبت به نماز.....	۱۰۰
جلسه ۱۷ / ۱۳۹۲، ۹، ۲۳ / ۱۱ صفر / شنبه.....	۱۰۴
روایات باب صلات از کتاب آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی.....	۱۰۷
جلسه ۱۸ / ۱۳۹۲، ۹، ۲۳ / ۱۲ صفر / یکشنبه.....	۱۱۱
گرفته شده از آقای هلالیان.....	۱۱۱
جلسه ۱۹ / ۱۳۹۲، ۱۰، ۱۵ / ۳ ربیع الاول / یکشنبه.....	۱۱۷
یک کاری که می شود انجام داد:.....	۱۱۹
بررسی عناصر چهارگانه نماز.....	۱۲۰
جلسه ۲۰ / ۱۳۹۲، ۱۰، ۲۱ / ۹ ربیع الاول / شنبه.....	۱۲۵
گرفته شده از آقای هلالیان.....	۱۲۵
جلسه ۲۱ / ۱۳۹۲، ۱۰، ۲۲ / ۱۰ ربیع الاول / یکشنبه.....	۱۳۲
تتمه مولفه اول: توجه قلبی به حق.....	۱۳۲
نکته ای در مورد چشم نبستن هنگام نماز.....	۱۳۳
جلسه ۲۲ / ۱۳۹۲، ۱۰، ۲۸ / ۱۶ ربیع الاول / شنبه.....	۱۳۹

- سوال: ..... ۱۴۴
- جواب: ..... ۱۴۴
- نکته: اثر حضور مع الله شستشوی دل ..... ۱۴۶
- جلسه ۲۳ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۵ / ۲۳ ربیع الاول / شنبه ..... ۱۴۷
- مؤلفه سوم: تکلم مع الله ..... ۱۵۲
- جلسه ۲۴ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۶ / ۲۴ ربیع الاول / یکشنبه ..... ۱۵۵
- تتمه مؤلفه سوم: تکلم ..... ۱۵۵
- وظیفه ما در باب مؤلفه تکلم در نماز ..... ۱۵۹
- رکن چهارم: اظهار بندگی و تذلل ..... ۱۵۹
- جلسه ۲۵ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۱۲ / ۱ ربیع الثانی / شنبه ..... ۱۶۱
- ادامه مؤلفه چهارم: بررسی روایات دال بر تذلل و بندگی ..... ۱۶۱
- دسته اول: حقیقت نماز تخشع و تضرع ..... ۱۶۱
- دسته دوم: حالات معصومین همچون عبد ذلیل ..... ۱۶۳
- دسته سوم: دستورات و آدابی که دلالت بر تضرع و تخشع می کند ..... ۱۶۴
- جلسه ۲۶ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۱۳ / ۲ ربیع الثانی / یکشنبه ..... ۱۶۸
- نماز رسول الله ..... ۱۷۰
- حالات آخوند کاشی ..... ۱۷۲
- نتیجه ..... ۱۷۴

- ۱۷۴ ..... حقیقت بندگی
- ۱۷۵ ..... معانی بندگی
- ۱۷۷ ..... جلسه ۲۷ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۱۹ / ۸ ربیع الثانی / شنبه
- ۱۷۷ ..... گرفته شده از آقای احمدی
- ۱۷۷ ..... نحوه اظهار بندگی
- ۱۸۰ ..... جلسه ۲۸ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۲۰ / ۹ ربیع الثانی / یکشنبه
- ۱۸۰ ..... تتمه مؤلفه چهارم:
- ۱۸۵ ..... عبد سلوکی
- ۱۸۸ ..... جلسه ۲۹ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۲۶ / ۱۵ ربیع الثانی / شنبه
- ۱۹۶ ..... جلسه ۳۰ / ۱۳۹۲، ۱۱، ۲۷ / ۱۶ ربیع الثانی / یکشنبه
- ۱۹۹ ..... معنای ویژه عبادت در دین
- ۲۰۲ ..... جلسه ۳۱ / ۱۳۹۲، ۱۲، ۳ / ۲۲ ربیع الثانی / شنبه
- ۲۰۶ ..... اوراد نماز
- ۲۰۸ ..... جلسه ۳۲ / ۱۳۹۲، ۱۲، ۴ / ۲۳ ربیع الثانی / یکشنبه
- ۲۰۹ ..... روایات معراج در مورد نماز
- ۲۱۵ ..... جلسه ۳۳ / ۱۳۹۲، ۱۲، ۱۰ / ۲۹ ربیع الثانی / شنبه
- ۲۱۵ ..... روایات معراج در باب صلاة
- ۲۲۶ ..... جلسه ۳۴ / ۱۳۹۲، ۱۲، ۱۱ / ۳۰ ربیع الثانی / یکشنبه

۲۲۶	.....ولایت در نماز
۲۲۹	.....سرّ توجه به ولایت چیست؟
۲۳۰	.....نگاه مجدد به سوره حمد
۲۳۲	.....سوال: می شود ما در دل نماز صلوات داشته باشیم؟
۲۳۴	.....جلسه ۳۵ / ۱۳۹۲، ۱۲، ۱۷ / ۶ جمادی الاولی / شنبه
۲۳۴	.....سلام نماز
۲۳۸	.....تعقیبات نماز
۲۴۲	.....جلسه ۳۷ / ۱۳۹۲، ۱۲، ۱۸ / ۷ جمادی الاولی / یکشنبه
۲۴۲	.....اذکار نماز
۲۴۳	.....نکته های بزرگان در باب نماز
۲۴۳	.....حضور قلب در نماز
۲۵۲	.....جلسه ۳۸ / ۱۳۹۳، ۱، ۱۷ / ۶ جمادی الثانی / یکشنبه
۲۵۳	.....تکه پاره های بیانات بزرگان در باب نماز
۲۵۳	.....گزینش هایی از کتاب سرّ الصلاة امام خمینی (ره)
۲۶۰	.....جلسه ۳۹ / ۱۳۹۳، ۱، ۲۳ / ۱۲ جمادی الثانی / شنبه
۲۶۰	.....اسرار نیت
۲۶۱	.....مراحل نیت
۲۶۶	.....اخلاص در نیت و مراحل آن

جلسه ۴۰ / ۱۳۹۳، ۱، ۲۴ / ۱۳ جمادی الثانی / یکشنبه	۲۶۷
غایب	۲۶۷
جلسه ۴۱ / ۱۳۹۳، ۱، ۳۰ / ۱۹ جمادی الثانی / شنبه	۲۶۸
چند نکته در مورد اثر باطن در ظاهر	۲۶۸
جلسه ۴۲ / ۱۳۹۳، ۲، ۶ / ۲۶ جمادی الثانی / شنبه	۲۷۶
فصل ۳ از سر الصلاة ص ۱۳ و ۱۴	۲۷۶
توضیح	۲۷۶
متن	۲۷۸
متن	۲۸۳
جلسه ۴۳ / ۱۳۹۳، ۱، ۷ / ۲۷ جمادی الثانی / یکشنبه	۲۸۵
مراقبت از وقت	۲۸۵
متن	۲۸۶
در باب اذان و اقامه	۲۸۷
متن	۲۸۸
[سر اجزاء اذان]	۲۸۸
[سر اجزاء اقامه]	۲۹۱
[قلب امام قوی]	۲۹۱
جلسه ۴۴ / ۱۳۹۳، ۲، ۱۴ / ۴ رجب / یکشنبه	۲۹۱



بیان قونوی در مورد طيّ الأرض	۲۹۲
توصیه حضرت امام ره	۲۹۳
جلسه ۴۵ / ۱۳۹۳، ۲، ۲۰ / ۱۰ رجب / شنبه	۲۹۸
اسرار قیام	۲۹۹
دو مطلب:	۲۹۹
متن	۳۰۱
« فصل دوم در اسرار قیام است	۳۰۱
جلسه ۴۶ / ۱۳۹۳، ۲، ۲۱ / ۱۱ رجب / یکشنبه	۳۰۶
متن	۳۰۹
سرّ تکبیرات افتتاحیه و رفع ید	۳۱۰
متن	۳۱۰
«فصل چهارم [در سرّ تکبیرات افتتاحیه و رفع ید است]	۳۱۰
جلسه ۴۷ / ۱۳۹۳، ۲، ۲۷ / ۱۷ رجب / شنبه	۳۱۴
داستان علامه به نقل از آیت الله انصاری شیرازی مد ظلّه	۳۱۹
طیّ الزمان و طیّ المكان	۳۲۰
اسرار قرائت نماز	۳۲۲
جلسه ۴۸ / ۱۳۹۳، ۲، ۲۸ / ۱۸ رجب / یکشنبه	۳۲۵
متن	۳۲۶

- ۳۲۶ ..... «فصل پنجم در بعض از اسرار قرائت است»
- ۳۲۷ ..... جلسه ۴۹ / ۱۳۹۳،۳،۳ / ۲۴ رجب / شنبه
- ۳۲۸ ..... متن
- ۳۲۸ ..... اشاره به دو قسمت بودن سوره حمد
- ۳۲۹ ..... متن
- ۳۳۰ ..... بیان اهل معرفت در مورد سه قسمت کردن سوره حمد
- ۳۳۳ ..... جلسه ۵۰ / ۱۳۹۳،۳،۱۰ / ۲ شعبان / شنبه
- ۳۳۳ ..... «فصل ششم در [سرّ] استعاذه است»
- ۳۳۷ ..... جلسه ۵۱ / ۱۳۹۳،۳،۱۱ / ۳ شعبان / یکشنبه
- ۳۳۸ ..... فضاهای مختلف الفاظ
- ۳۴۱ ..... نماد در نماز
- ۳۴۶ ..... بحث هایی که جا دارد گفته شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

## تتمه مراقبه

جلسه ۱ / ۳۰/۶/۱۳۹۲ / ۱۵ ذیقعدہ / شنبه

بحث مراقبه و طریق سیر و سلوکی ملا حسینقلی همدانی. که علامه در رساله سیر و سلوک به آن پرداخته است. یک دستورالعملی است که خیلی بر روی آن تأکید می کنند که می گویند اُس و اساس کار و اول و آخر کار مراقبه است. ص ۱۵۲ و ۱۵۳ درجات مراقبه را مطرح کردند که سال گذشته این ها را توضیح دادیم. اما الان برای این که این بحث آماده شود می گوئیم.

« اول درجه مراقبه اینست که سالک از محرّمات اجتناب کرده و تمامی واجبات را اتیان کند، و در این دو امر به هیچ وجه من الوجوه مسامحه نورزد.

دوم درجه، آنست که مراقبه را شدید نموده و سعی کند هر چه می کند برای رضای خدا باشد و از اموری که لهو و لعب نامیده می شود اجتناب نماید. و چون در این مرتبه اهتمام نمود برای او تمکّن پیدا می شود که دیگر خود را نباخته و این خودداری در او به سر حدّ ملکه برسد.

سوم درجه، آنست که پروردگار جهان را پیوسته ناظر خود

بیند، و کم کم اذعان و اعتراف می نماید که خدای متعال در همه جا حاضر و ناظر و نگران همه مخلوقات است. و این مراقبه در تمام حالات و در همه اوقات باید رعایت شود.

چهارم درجه، مرتبه ای است از این عالی تر و کامل تر و آن اینست که خودش خدای را حاضر و ناظر بیند و به طور اجمال مشاهده جمال الهی نماید. و اشاره به این دو مرتبه اخیر از مراقبه است

وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابی ذرّ غفاری رضوان الله علیه:

اعبد الله كأنك تراه، فان لم تكن تراه فإنه يراك.»

مراقبه نوع سوم و چهارم دستوری داده می شود که همیشه خدا را یاد کند. مراقبت آن تخم سعادت است که اگر کسی این را انجام دهد به سعادت می رسد.

در این لب اللباب جدید ص ۳۶۳ و ۳۶۸ و جای دیگری است در جواب نامه سوم اینچنین آمده است. بعد از این که لب اللباب را آورده است نامه ای که طلبه ای نوشته و علامه دستور سیر و سلوکی می دهد در جواب آن نامه طلبه. که علامه می گوید باید مراقبه داشته باشی و می گوید:

«به این نحو که هر روز که طرف صبح از خواب بیدار می شوید، قصد جدی کنید که در هر عملی که پیش آید، رضای خدا- عزاسمه- را مراعات خواهم کرد. آن وقت در سر هر کاری که می خواهید انجام دهید نفع آخرت را منظور خواهید داشت، به طوری که اگر نفع اخروی نداشته باشد، انجام نخواهید داد، هر چه باشد. همین حال را تا شب، وقت خواب ادامه خواهید داد و وقت خواب، چهار پنج دقیقه ای در کارهایی که روز انجام داده اید فکر کرده، یکی یکی از نظر خواهید گذرانید. هر کدام مطابق رضای خدا انجام یافته شکری بکنید و هر کدام تخلف شده استغفاری بکنید. این رویه را هر روز ادامه دهید. این روش اگر چه در بادی حال سخت و در ذائقه نفس تلخ می باشد، ولی کلید نجات و رستگاری است.

و هر شب پیش از خواب اگر توانستید سُورَ مسَبِّحات یعنی: سوره «حدید» و «حشر» و «صف» و «جمعه» و «تغابن» را بخوانید و اگر نتوانستید، تنها سوره حشر را بخوانید و پس از بیست روز از حال اشتغال، حالات خود را برای بنده در نامه بنویسید. ان شاء الله موفق خواهید بود. والسلام علیکم.

« اینجا مراقبه مرتبه اول را توصیه می کند.

بعد جواب نامه ای که طلبه می دهد و علامه در جواب او مراقبه مرحله سوم را به او توصیه می کند:

«فعلاً به این ترتیب که هر صبح که از خواب بیدار می شوید تصمیم بگیرید که خدا را فراموش نخواهید کرد. آن گاه به طور استمرار خود را در برابر خدا تصور کنید و شب، وقت خواب به حساب کارهای روز پردازید. اگر غفلتی شده استغفار و توبیخ نفس و اگر نشده حمدی به خدا بکنید.»

بعد در جواب نامه سوم به او می گوید: «برادر عزیز: حالتی که به شما رخ می دهد، حالت جذبه است. لازم است که به مراقبه پردازید و با تمام قوا به سوی خدای متعال توجه کنید و خود را برابر حق ببینید و تصور کنید.

و ضمناً روزانه اقلّاً با خدای خود - عزّ اسمہ - ساعتی خلوت کرده، به ذکر او مشغول باشید.»

به لحاظ سلوکی این را مطرح کردیم و بعد گفتیم که آیا به لحاظ شرعی این نوع دستورالعمل ها مجزی است یا نه؟ که بعد بحث فقه السلوک را مطرح کردیم.

این گونه بحث ها در فقه های مألوف نمی آید ولی در بحث های فقه السلوک می آید. ما در فقه السلوک می توانیم بگوییم که: نظر شارع چیست و آیا نهی کرده است یا خیر و... که واقعا جا دارد که در این زمینه ها کار شود. البته فقه السلوک برای خودش ضوابط ویژه ای دارد. روش کار آیات و روایات است که کار فقهی است ولی تقییم ها و روش ها و مبانی و... به صورت دیگری است که حتی ادبیات ویژه ای را به دنبال خود دارد. اگر به سرعت ما قبل از این که آیات و روایات فقهی را به سرعت نظر می دادیم چی می شد؟

حل بحث مراقبه به لحاظ فقه السلوک

گفتیم که أدله عامی هست. ادله ایست که مخصوص مراقبه نیست بلکه ادله ایست که بسیاری از بحث های سلوکی را در بر می گیرد که یقیناً بحث مراقبه را هم شامل می شود. که از آن ها تعبیر می کنیم به أدله عام.

ادله عام را سال گذشته شروع کردیم که با دقت در آن ها روشن می شود که این ها دلیل برای مطلق فقه السلوک هستند. مثلاً راهی دارند به نام ذکر یا فکر یا مبارزه با نفس و.... که این ادله همه این ها را شامل می شود. خیلی از این ها را می توانیم به وسیله ادله عام تثبیت کنیم.

روش مراقبه روش ملاحسینقلی همدانی و علامه طباطبایی و مرحوم قاضی و آیت الله بهجت و میرزا جواد آقا ملکی تبریزی دارند.

اشاره ای به ادله عام

جهاد فی الله.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (العنكبوت/۶۹)»

عرض کردیم که این بیان قرآنی بیانگر این است که مطلوب و مرضی شارع است. که ما هم تأییدش می کنیم.

عرض کردیم که این کریمه شامل تمام آن راه های سلوکی می شود که دغدغه خدا داد که می خواهد به خدا برسد و مثل مراقبه که گفتیم از موارد بارز این معنا و مفهوم است. در مورد مراقبه شبهه مصداقیه نداریم.

آیه ۷۸ سوره حج

در آیه ۷۷ خطاب به یا ایها الذین آمنوا است.

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»

بعد این را توضیح می دهیم که این مسأله ممکن است که توان عده ای نباشد. که توضیح می دهیم که چطور است که شارع از این ها انتظار دارد؟

### ادله رجای لقاء الهی

کریمه دیگری که در آن با دو مضمون مواجه هستیم، یکی جهاد فی الله و دیگری تلاش برای لقاء الهی.

ملاقات خدا را هم توضیح دادیم که از آیات هم به دست می آید که منظور ملاقات ثواب نیست بلکه ملاقات خود خداست. که روایات فراوانی هست.

آیه ۵ تا ۷ سوره عنکبوت

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷)»

هر کسی که به دنبال لقاء الهی است به نفع خودش است. ولی هم عنوان جهاد آمده است.

هم سیاق تشویق و هم پذیرش و هم مورد رضایت شارع است.

سوره کهف آیه ۱۱۰

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»

سیاق، سیاق امضای لقاء است. سیاق تشویق است. هر کسی که می خواهد اینچنین کند بیاید و عمل صالح انجام دهد و شرک به خدا نداشته باشد.

## فصلت ۵۴

«سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)»

علی کل شهید را گفتیم که علی کل شیء مشهود است. که این ها در لقاء حق و رسیدن به حق شک دارند. در حالی که خدا بر هر چیزی محیط است.

روایات بسیاری آوردیم و سعی کردیم که از روایات معتبر استفاده کنیم که این لقاء در این دنیا هم ممکن است. یکی از راه های ملاقات مراقبه است.

## دسته دیگری از أدله خواهان وجه الهی

### سوره کهف آیه ۲۸

«وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»

وجه هر شیئی آن مقابل هر شیئی است که در مقابل آن شیئی قرار می گیرد.

ج ۱۳ ص ۳۰۲ المیزان نگاه کنید. که خواهان حق است به لحاظ چهره اش که می شود اسماء حسناى حق. خواهان وجه حق معنایش این است که برسد به خدا.

### انعام آیه ۵۲

«وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»



کلا بحث روح معنا را باید جدی گرفت که در فهم متن دینی خیلی مهم است. شیء بحقیقة الشیء  
لا کشیء...

---

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲ / ۳۱ / ۶ / ۱۳۹۲ / ۱۶ ذیقعده / یکشنبه

در بحث مراقبه عرض کردیم که جناب علامه دستور سلوکی که دادند، مراقبه بود و اُس و اساس  
را آن دانستند.

مرحله سوم و چهارم مراقبه که همیشه در محضر حق باشیم و هیچ گاه از این حال در نیاییم. در  
مرحله سوم خود را در محضر خدا بدانیم و در مرحله چهارم خدا را در همه جاب ببینیم.

بحث های فقه السلوک باید به ابواب فقه اضافه شود. نوعا عرفاء به آیات و روایات اشاره می  
کردند، اما به شکل فقه السلوکی بیان نشده است. در فضای فقه السلوکی گفتیم که وقتی می  
خواهیم خصوص مراقبه را بحث کنیم، که إن شاء الله این بهانه شود که بحث های فقه السلوکی را  
داشته باشیم. حتی بحث رهبانیت که گفته شده که در شرع مذموم است و بعضی گفته اند که  
ممدوح است.

فقهاء به این کار نمی پردازند. بعدها إن شاء الله به بحث رهبانیت می پردازیم که یکی از  
مخصّصات این بحث است. که آیا شارع گفته است یا نه؟ دلیلی دارد یا نه؟ تخصیصی زده شده  
است یا نه؟

ادله عام همه چیز را شامل می شود از جمله مراقبه.

در سال گذشته بعد از ادله ای که گفتیم، بحث تبّتل را مطرح کردیم. تبّتل اصلش انقطاع است. انقطاع از اموری و نزدیک شدن به خدا. که از چیزی دور شویم و به چیزی نزدیک شویم. «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِلًا» (۸)

«

در مفردات راغب آمده است: أَيْ انقطع إليه العبادة ...

یکی از مصادیق بارز تبّتل چیست؟ مراقبه.

چون یقیناً در مراقبه به سمت خداست. اما چون انقطاع معنای عامی دارد، مراقبه را هم شامل می شود. مجاهده با نفس، ذکر و... هم به صورت انقطاع هستند.

هب لی کمال الانقطاع الیک هم می تواند خیلی معنا دار باشد. نوعاً دعاها را ما فراوان فضاهای فقه السلوکی وجود دارد. فقط برخی از دعاها را مشکل سندی داریم. که خیلی از بزرگان از علمای ما تلقی به قبول کردند اگرچه سندا مشکل داشتند. البته ما راه دیگری هم داریم مثل اینک ه همین مضمون را در تبّتل داریم. یا در آیات و روایات دیگر آمده است.

اگرچه بعضی از این کتاب ها در دست بزرگان بوده است. مثل این که نجاشی می گوید این کتاب را داشتم و خریدم. اما این کتاب مفقود شده است تا قرن ۷ و ۸ که سیدبن طاوس از آن ها خبر می دهد.

اما بعضی جاها هم دعا هست و هم سندش هم صحیح است.

اما این که علمای ما تلقی به قبول کرده اند به چه خاطر است؟ به این خاطر است که مضامین را در آیات و روایات دیگر می یافتند.

دلیل دیگر: الوسيله.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵)»

راغب در توضیح این کلمه اینچنین می گوید: وسیله آن چیزی که مایه تقرب است و نزدیک شدن است همراه با رغبت. که این اخص از وصیله است. چرا؟ چون وسیله در معنایش یک نوع اتصال است با رغبت، اما وصیله فقط اتصال است و در آن رغبت نیست.

این تعبیر که آمده است، یعنی خداوند تشویق می کند به هر چیزی که مایه اتصال ما به او بشود. یکی از راه های وصل کردن ارتباط همیشگی با خدا که مراقبه است. این جزء ادله عام می تواند محسوب شود. که موارد دیگری را شامل می شود.

ادله دیگر عام

ادله عام که می گویم بعضی از این ها قرار است بخشی از مضمون را درست کند و بعضی از این ها کل مضمون را درست می کند.

۱- ادله ای که درباره اولیاء الهی و مقربان باشد. فاصله است بین مومن و مقربان درگاه الهی. این تعبیر نشان می دهد. برای یک عده که عنوان مقرب پیدا می کنند و آل الال می شوند، یک چیزهایی است که برای دیگران از مومنان نیست.

مثلا در مورد مقربین در سوره واقعه آمده است: «توضیحی که درباره این ها آمده است جوری است که یقینا این ها از اصحاب الیمین جدا هستند.

علامه می گوید که این ها کسانی هستند که در چیزهایی سبقت گرفته اند که از مومنین پیش افتاده اند. سر کارشان در همین عنوان سبقت نهفته است که این ها را پیش برده است.

یک دسته از کارهای مقربین، کارهای قربی است که کارهای سلوکی است. که از این طریق به خدا نزدیک می شوند. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳۵)

یا آن بیانی که در سوره مطفین آمده است:

«يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خَتَمَهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

مقرب به قربش به خدا مقرب شده است که بر می گردد به فضای معرفت و نیت. کسی که این ادبیات را بپذیرد، باید بفهمد که در فضای دینی تشویق شده است به تقرب و ایمان و بالاتر از ایمان. وقتی این است یعنی مرضی خداست و امضا میکند.

ادبیات مقرب و ادبیات ولیّ یک نوع صحنه گذاشتن بر کارهای سلوکی است.

درباره مقربین: آیه ۶۲ سوره یونس

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (۶۳)

در متون دینی گاهی در مورد اولیاء الهی تعبیری به کار می رود که معلوم می شود که خیلی بالا هستند. مثلاً حضرت امیر می فرماید: این ها به گونه ای هستند که به باطن عالم نظر می کنند.

در متون دینی این حدیث صحیح در کافی آمده است در ج ۲ ص ۳۵۲ و ۳۵۳:

«۵- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي.»

این حدیث را ما صحیح می دانیم چون معلی بن خنیس را می پذیریم اگرچه نجاشی و ابن غضائری نپذیرفتند. گرچه شیخ پذیرفته است. همچنین یونس بن عبدالرحمن و داود رقی را هم در موردشان حرف هایی زده اند. که این ها اصحاب سرّ است.

در مورد جابر و مفضل هم اینچنین است. این ها حرف هایی می زنند که به خاطر سرّ بودن حمل بر غلوّ می شود. به نظر ما معلی بن خنیس ثقه است و لذا حدیث پنجم صحیح است.

اینجا که خدا اینچنین می فرماید نشان می دهد که این ولیّ ویژگی خاصی دارد و ارتباط خاصی با خدا دارد. این نوع اولیاء الهی ولایت دارند. که شده اند دوست خدا و خدا هم دوست ایشان است. این دوستی انس و قرب می خواهد. یکی از راه های رسیدن به قرب و انس، مراقبه است.

در حدیث ۱۰ همان باب نیز آمده است:

« ۱۰ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَقَدْ أَسْرَى رَبِّي بِى فَأَوْحَى إِلِىَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ «۳» مَا أَوْحَى وَ شَافَهَنِى إِلَى أَنْ قَالَ لِى يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدَلَّ لِى وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَنِى بِالْمُحَارَبَةِ وَ مَنْ حَارَبَنِى حَارَبْتَهُ قُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ وَلَّيْكَ هَذَا فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ مَنْ حَارَبَكَ حَارَبْتَهُ قَالَ لِى ذَاكَ مَنْ أَخَذْتُ مِيثَاقَهُ لَكَ وَ لَوْصِيكَ وَ لَذُرَيْتُكُمَا بِالْوَلَايَةِ. »

همچنین ادله ای که در باب تزکیه نفس آمده است. که این جزء ادله عام در فقه السلوک است. فقه السلوک یکسری ادله عام بود که گفتیم و تمام شد. به نظرم بحث تزکیه هم باید استفاده کرد، چون می توانیم بگوییم که بحث مراقبه می تواند در ذیل قد افلح من زکّاه! که صحبت از نفس و انسان است.

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (۷) »

فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾»

در مقایس اللغه آمده است: در مورد تزکیه بعضی ها گفته اند به معنای نمو است و یک معنا در طهارت به کار رفته است. عملاً مفاد تزکیه مفاد طهارت است.

پس قد افلح من زکاهای یعنی کسی که جان خود را پاک می کند.

می دانم می توان این آیه را جور معنا کرد که فقط مجاهد معنا کرد اما می توان معنای عامی ذکر کرد که مراقبه را هم شامل شود.

همچنین در آیه ۱۴ سوره اعلی آمده است.

بحث تزکیه ارتباط پیدا م یکنند با مسأله سلوک.

با این توضیح ما ادله عام را گفتیم. ان شاء الله در هفته بعد وارد بحث عمل خاص می شویم. بحث عمل صالح را هم می توان به عنوان ادله عام آورد.

---

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳ / ۱۳۹۲،۷،۶ / ۲۲ ذیقعدہ / شنبه

در بحث مراقبه عرض کردیم که علامه طباطبایی و سلسله ملا حسینقلی همدانی یکی از دستورات سلوکی شان مسأله مراقبه بود.

گفتیم به لحاظ فقهی پیگیری کنیم که این مسأله مورد تأیید هست یا خیر جایز هست یا نه؟  
خصوصاً مرحله سوم که خدا را همه جا حاضر ببینیم و مرحله چهارم که خدا را در همه جا  
ببینیم؟

ادله عام را بررسی کردیم و گفتیم.

یک دلیل عام دیگر هم بحث تزکیه نفس است که جزء ادله عام فقه السلوک است.

### ادله خاص مراقبه

بعد از آن می‌رسیم به ادله خاص. ادله عام علاوه بر مراقبه شامل امور دیگر می‌شود.

اما ادله خاص آن ادله ایست که محدوده اش ضیق است.

### اولین دلیل: ذکر

آیات و روایات در باب ذکر

### آیه ۱۵۲ سوره بقره

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (۱۵۲)

این آیه دستور ذکر می‌دهد. به یاد من باشید.

در ذکر یک نوع یادآوری و یادسپاری و یادداشتن و... وجود داشته است. که یاد من کنید، یعنی

نسیان و غفلت نسبت به من نداشته باشید.

مفردات راغب «الذِّكْرُ: تارة يقال و يراد به هيئة للنفس بها يمكن للإنسان أن يحفظ ما يقتنيه من المعرفة، و هو كالحفظ إلّا أنّ الحفظ يقال اعتباراً بإحرازه، و الذِّكْرُ يقال اعتباراً باستحضاره، و تارة يقال لحضور الشيء القلب أو القول، و لذلك قيل:

الذِّكْرُ ذكران:

ذكر بالقلب.

و ذكر باللسان.

و كلّ واحد منهما ضربان:

ذكر عن نسيان.

و ذكر لا عن نسيان بل عن إدامة الحفظ. و كلّ قول يقال له ذكر، فمن الذِّكْرُ باللسان قوله تعالى: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ [الأنبياء / ١٠]، و قوله تعالى: وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ [الأنبياء / ٥٠]، و قوله:

هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي [الأنبياء / ٢٤]، و قوله: أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا [ص / ٨]، أى: القرآن، و قوله تعالى: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ [ص / ١]، و قوله: وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ [الزخرف / ٤٤]، أى:

شرف لك و لقومك، و قوله: فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ \* [النحل / ٤٣]، أى: الكتب المتقدّمة.

و قوله قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا [الطلاق / ١٠ - ١١]، فقد قيل: الذكر هاهنا وصف للنبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ «٢»، كما أنّ الكلمة وصف لعيسى عليه السلام من حيث إنه بشرّ به في الكتب المتقدّمة، فيكون قوله: (رَسُولًا) بدلا منه.



و قيل: (رَسُولًا) منتصب بقوله (ذِكْرًا) «٣» كأنه قال: قد أنزلنا إليكم كتابا ذكرنا رسولا يتلو، نحو قوله: أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ \* يَتِيمًا [البلد / ١٤ - ١٥]، ف (يَتِيمًا) نصب بقوله (إِطْعَامًا).

و من الذكر عن النسيان قوله: فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ [الكهف / ٦٣]،  
و من الذكر بالقلب و اللسان معا قوله تعالى: فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا [البقرة / ٢٠٠]،  
و قوله:

فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ [البقرة / ١٩٨]، و قوله: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ [الأنبياء / ١٠٥]، أى: من بعد الكتاب المتقدم. و قوله هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا [الدهر / ١]، أى: لم يكن شيئا موجودا بذاته، و إن كان موجودا فى علم الله تعالى.

و قوله: أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ [مريم / ٦٧]، أى: أولا يذكر الجاحد للبعث أول خلقه، فيستدل بذلك على إعادته، و كذلك قوله تعالى: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ [يس / ٧٩]، و قوله: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ [الروم / ٢٧]، و قوله:

وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ [العنكبوت / ٢٥]، أى:

ذكر الله لعبده أكبر من ذكر العبد له، و ذلك حثّ على الإكثار من ذكره. و الذِّكْرُ: كثرة الذكر، و هو أبلغ من الذكر، قال تعالى: رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرًا لِلأُولَى الْأَلْبَابِ [ص / ٤٣]، وَ ذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ [الذاريات / ٥٥]، فى آى كثيرة. و التَّذْكِرَةُ: ما يتذكر به الشيء، و هو أعمّ من الدلالة و الأمانة، قال تعالى: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ [المدثر / ٤٩]، كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ [عبس / ١١]، أى: القرآن.

کتاب مقایس اللغة: معانى که در ذیل یک کلمه آمده است، اگر همه روح معنایشان یکی بود، می گوید آن ها از یک اصل اند، و اگر از روح معنایشان دو چیز باشد می گوید اصلاّن.

ورد: ذکر ربانی است.

یک تعبیر در ادبیات عرفانی داریم به معنای مراقبه، به این معنا که همیشه خود را در محضر خدا دیدن. مثل این که شخصی پیش عالم ربانی می رود یا امام معصوم می رود، همین که توجه دارد که نزد اوست شبیه به همین می شود مراقبه.

این می شود مراقبه. آقایان می گویند خوب است در کنار مراقبه ذکر هم داشته باشید. ذکر یعنی چی؟ یعنی در کنار مراقبه، یک ذکر می بگویید. یعنی مراقبه یک چیز است و ذکر یک چیز. ذکر یک نوع پیش رفتن است.

مثلاً وقت یا علیم می گوید می خواهد به علم برسد.

اما در مراقبه یک نوع زندگی کردن با همین چیزی که هست، می باشد. برای انکشاف پیدا کردن ولی قرار نیست که با این کار جلو برود.

ذکر عملی: مثل این که می گویند: چه معنا دارد که آدم گناه می کند. خدا را فراموش کردن گناه است. کسی که جانب خدا را رعایت می کند در شریعتش یک نوع ذکر عملی است. رعایت دستورات دینی با این اندیشه که خدایا تو شاهد باش که فقط جانب تو و دستور تو را رعایت می کنم. عنایت بالجمله داشتن. نماز روزه دستورات دینی عبادات و ... همه ذکر عملی است. حتی مومنانی که توجه ندارند، در آن ها فی الجمله وجود دارد. در روح کارش این است که می بیند که خدا این را می پسندد.

ورد، ذکر، مراقبه، ذکر عملی، همه این ها را اذکرونی شامل می شود یا نه؟

یقیناً ذکر قلبی را شامل می شود. اتفاقاً اصل ذکر و یاد آوری هیئت نفسی است. در مورد لفظ باید با زحمت ذکر بودنش را درست کرد.

در هر ذکری یک نوع جلوس با خدا خوابیده است.

تداوم مراقبه خیلی آدم را پیش می برد و یک دفعه آدم می بیند که حق برایش منکشف شده است و همه جا را فرا گرفته است.

می شود گفت که مراقبه شامل ذکر عملی هم می شود.

بعضی ها در کار علمی و تمرکزش همیشه احساس می کند که پیش خدا نشسته است. مراقبه اش به گونه ای شده است که حتی در تمرکز علمی اش هم خود را در کنار خدا می بیند.

این یک نوع مراقبه در بیداری است. یقیناً چنین کسی همیشه به یاد خداست و

گرچه بعضی ها هم گفته اند که ما تمرکز می کنیم از حال مراقبه در می آییم. جواب این که: اگر برای خدا همیشه درس می خوانید این هم ذکر عملی است و مشکلی ندارد خیلی سخت نمی گیرند.

تفاوت مراقبه با ذکر عملی

شخصی که مراقبه دارد همیشه به یاد خداست و خود را در محضر خدا می بیند. اما در ذکر عملی لزوماً دائماً با خدا و به یاد خدا نیست.

در مراقبه جهت یادآوری هست و اخذ شده است. و به یاد خدا بودن ممدوح است.

آیا ذکر زبانی هم ذکر است؟ گفته اند، بله. با توجه به متون دینی، چرا؟ چون ذکر قلبی یکی از آثارش شده است ذکر زبانی و اطلاق عرفی اش این شده است که به این هم ذکر گفته اند. لذا بعضی ها ذکر زبانی را برایش خاصیت قائل اند.

ذکر لسانی خاصیت خود را دارد. آقایان ذکر زبانی هم که می دهند برایش خاصیت قائل اند، و سعی می کنند که ذکر مثلاً لا اله الا الله بدهند، که معلوم نشود.

فرد اعلای اذکرونی در چند جاست:

ذکر قلبی، مراقبه و ذکر عملی است. که خدا بسیار خوشش می آید که در آیات و روایات هست.

این که گفته اند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» فرد اعلای آن و اشد آن است که چنین اثری دارد.

پس مراقبه جزء فرد اعلای ذکر است.

### آیه ۱۹۱ آل عمران

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)»

آن هایی که ذکر خدا را می گویند: ایستاده و نشسته و در حال خوابیدن. این را آن گونه که مفسران گفته اند، منظور این است که در همه حالات به یاد خدا هستند. در بستر هم یذکرون دارد. با توجه به این که گفتیم یذکرون شامل مراقبه می شود. از این تعبیر آیه دوام ذکر و به تبع آن دوام مراقبه به دست نمی آید؟

در حال قیام و قعود و به پهلو خوابیده، در همه حالات ذکر خدا را داشتن.

این کار مرضی خداست و ذکر است در همه حالات. در بحث فقهی باید حوصله کرد و یک یک آیات و روایات را جمع کرد تا به نتیجه رسید. وگرنه این مسأله واضح تر از این حرف هاست ولی چون کار فقه السلوکی می کنیم ناچاریم.

ذکر همه جانبه حق، ممدوح حق است. اولین چیزی که استفاده می کنیم این است که آیا خدا اجازه می دهد؟

جواب: نه تنها اجازه می دهد بلکه مرضی حق است و توصیه هم می کند و دعوت عمومی هم می کند.

المیزان ج ۴ ص ۸۷: که می فرماید در جمیع حالات

«أورثهم ذکراً دائماً لله فلا ینسونه فی حال، و تفکراً فی خلق السموات و الأرض یتذکرون به أن الله سیبعتهم للجزاء فیسألون عندئذ رحمته و یتستجزون وعده.

»

ذکر عرفاء اخص از ذکر متن دینی است. ذکر متن دینی بر می گردد به ارتکاز ما که ما در ارتکاز معانی چهارگانه ای که عرض کردیم به دست می آوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴ / ۱۳۹۲،۷،۷ / ۲۲ ذیقعدہ / یکشنبه

در ادله شرعی بر مراقبه، رسیدیم به ادله خاص.

در باب ادله خاص، ذکر را شروع کردیم.

عرض کردیم: کریمه های قرآنی که در باب ذکر است.

ما در متون دینی هر وقت می خواهیم معنا کنیم، باید دید ارتکازات ما چیست. ما در متون دینی دایر مدار ظهور هستیم.

ذکر یعنی مقابل نسیان و غفلت و خدا را حاضر در قلب داشتن. این ها را مطرح کردیم.

در متون فلسفی عرفانی، باید دید که اصطلاح را چه جور گذاشته اند. گاهی یک اصطلاح را به کار می برند، ولی با معنایی خاص. در حالی که می شد جور دیگر معنا شود.

فاذکرونی، ذکر یعنی چه؟ ما در مورد ذکر آن چه که بلحاظ ارتکاز مطرح است، یاد داشتن و یاد آوری خدا. اگر در اصطلاح سلوکی بگویند ذکر زبانی ورد است و ذکر قلبی ذکر است. این دو اصطلاحی که گذاشتند جعل اصطلاح کرده اند. و هر دو ذکر هست.

ما دسته ای از امور داریم در بحث های عرفانی این ها را جدا کرده اند. مثلا ذکر را از

لب الالباب ص ۱۱۴: «باید دانست که مراقبه از اهمّ شرائط سلوک است، و مشایخ عظام را در آن تأکیداتی است، و بسیاری آن را از لوازم حتمیه سیر و سلوک شمرده اند، چه آن به منزله حجر اساسی است، و ذکر و فکر و سایر شرائط بر آن حجر بنا نهاده می شود، لذا تا مراقبه صورت نگیرد ذکر و فکر بدون اثر خواهد بود.»

پس یک مراقبه و یک ذکر و یک ورد در اصطلاح سلوکی داریم. و یک ذکر عملی داریم. عملاً وقتی کسی به یاد خدا باشد، این را هم ذکر می گویند.

اصطلاحات عرفان عملی، در جای خودش گفته شده است. ما در اینجا باید دایر مدار ارتکاز باشیم. در متون دینی چه معنایی مراد است.

در بیان شیرین مغربی در نور الوحده یک دستور سلوکی می دهد: که در آن می گوید: همیشه خودت را در مقابل آن واحد ظاهر قرار بده و ذکر نگو. بعد می گوید: این شیوه ذکر نیست، بلکه شیوه حضور مع الله است.

عملاً یک سبکی از مراقبه خاص در بیان شیرین مغربی آمده است. بعد هم می گوید این که من می گویم ذکر نیست.

یکی از آقایان گفت: این دستور شیرین مغربی یک ذکر است از نوع ذکر متن دینی. که یک نوع از اذکرونی است.

اذکرونی شامل ذکر قلبی، مراقبه، ذکر عملی و ذکر لسانی (ورد) هم می شود چون ما در متن دینی دایر مدار ارتکاز هستیم و همه این ها یادآوری هستند.

ذکر عملی صرف گناه نکردن نیست. بعضی ها شاید گناه نکنند، اما بعضی ها گناه نمی کنند به این خاطر که خدایا چون تو خواستی من گناه نمی کنم. همیشه جانب خدا را مراعات می کنند که به این ذکر عملی می گویند.

پس اذکرونی و ذکر در متن دینی عام است و شامل مراقبه و سه چیز دیگر می شود. ذکر قلبی هم یک نوع از ذکر متن دینی است.

وقتی شامل شد، به چه دلیل شارع مراقبه را اجازه می دهد؟ به خاطر این که ذکر مطلوب و مرضی شارع است.

## سوره اعراف آیه ۲۰۵

« وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ [یعنی در درون خودت که ذکر قلبی و مراقبه است] تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً [تضرع یعنی جمال الهی و خیفه یعنی جلال الهی] وَ دُونَ الْجَهْرِ [علامه: نه این که ذکر نیست، بلکه

خلاف ادب الهی است. [مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ] [این می شود ذکر لفظی] وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ  
(۲۰۵) «

این را اگر خوب نگاه کنید، اجازه می دهد ذکر قلبی و مراقبه را و مرضی است و دستور می دهد که غافل مباش.

علامه طباطبایی: فی نفسک یعنی در دل. دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ یعنی ذکر لفظی که به حد فریاد نرسد چرا که اقتضای ادب است.

ما می گوئیم آن فی نفسک است که شامل مراقبه است. که همیشه در دل به یاد خدا بودن و او را حاضر و ناظر دیدن.

و لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ: غافل یعنی فعلیت غفلت را دارد نه این که غفلت از شما سر زده است. یعنی: مثل کسی که خدا را فراموش کرده است نباش. بلکه این آیه می خواهد بگوید: نباید بالکل خدا را فراموش کنی، و نه این که دوام داشته باشد، بلکه بسیار به یاد خدا باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)»

علامه: این آیه است که دوام ذکر را بیان می کند. کسانی که عند رب هستند که منظور انسان های کامل و ملائکه مقرب را هم شامل می شود.

إِنَّ که استدلال است که چطور برای آیه قبل دلیل است؟ چرا؟ در آیه اول می گوید به یاد خدا باش چرا که انسان های کامل همیشه به یاد خدا هستند.

نظر استاد: وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ.

درست است که به کسی که صفت غفلت در او نشسته است اطلاق می شود، ولی به کسی که به یک نحوه غفلت هم در اوست هم شامل می شود و کسی که یک بار هم غفلت هم نداشته باش.



به نظرم سیاقش اشاره به این دارد که: ذاکر باش و نه غافل. و اگر این باشد تمام متون دینی که در باب غفلت هست به درد ما در این باب می خورد.

علامه از عند ربّ حضور دائمی شهودی نزد ربّ را خیلی خوش می فهمد.

از آیه ۲۰۵ ما از سبک و سیاق آیه استفاده می کنیم که باید ذاکر بود در درون و یک نوع استمرار هم داشته باشد.

انبیاء ۲۰

حم سجده ۳۸

احزاب آیه ۴۱

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) »

ذکر کثیر مطلوب و مرضی خداست.

معنای ذکر کثیر

اذکار لفظی به صورت ذکر لفظی چه جور در می آید؟ مثلاً هزار مرتبه لا اله الا الله. لذا تسبیح حضرت زهراء سلام الله عليها را ذکر کثیر می دانند.<sup>۱</sup>

در ذکر لفظی کثرت، با کمیت حاصل می شود.

ذکر کثیر در ذکر قلبی

---

۱ - « ۴ - مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع - مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. » اصول کافی ج ۲ ص ۵۰۰.

به این شکل می شود که زیاد به یاد خدا بودن.

علامه طباطبایی در المیزان ذکر کثیر قلبی را می گوید به حسب حالات که دائماً به یاد و در پیشگاه خدا بودن است.

که این حالت را تداوم ببخشیم مراقبه می شود.

کافی ج ۲ ص ۴۹۸

« ۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ<sup>۱</sup> عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ<sup>۲</sup> وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا<sup>۳</sup> » فَقَالَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ قَالَ وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ

[معنای ذکر از لسان امام صادق علیه السلام:]

لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ أَكَلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ لَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَا زِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ [یعنی از اذان صبح تا طلوع آفتاب] وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَ

۱ - این همانی است که احمد بن محمد بن عیسی از قم بیرون کرده است که ایشان ظاهراً اهل غلو است. در مورد داود رقی و جابر و مفضل و ایشان نیز اشکال غلو هست. لذا این ها را ضعیف می دانند. به اعتقاد استاد سهل بن زیاد اینچنین نیست و شیخ و ابن غضائری هم در جایی صحه گذاشته اند.

۲ - در مورد او هم حرف هایی هست.

۳ - اشاره به آیه ۱۴۲ سوره نساء. « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا » (۱۴۲)

مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنْ أَمْرِهِ بِالذِّكْرِ وَالْبَيْتِ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَالْبَيْتُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ أَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ وَ خَيْرِ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ خَيْرِ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ ذَكَرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا وَقَالَ - رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَقَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - وَ لَا تَمْنَنْ تَسْتَكَثِرُ «٢» قَالَ لَا تَسْتَكَثِرُ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ»

به نظرم این حدیث قراین صدق دارد و شواهدش هم مشخص است و طریق قدماء در تصحیح روایات خیلی خوب است.

این حدیث ذکر در تمام حالات را بیان می کند.

مراقبه یعنی: همیشه به یاد خدا باشی در همه حال. این یک نوع ذکر است. در کنار ذکر قلبی و لسانی و عملی.

و جالب است که ذکر کثیر را قرآن زیاد تکرار کرده است و تشویق می کند و مرضی حق است.

شعراء ۲۲۷

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»

آل عمران ۴۱

« قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (۴۱)»

## آیه ۱۴۲ نساء

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲)»

این آیات اشاره دارد به کمیت ذکر، یا کمیت ذکر لسانی یا کمیت به لحاظ حالات.

آیاتی که اشاره به کیفیت دارد، اشد ذکر است که بعداً می‌گوییم.

## آیه ۴۵ انفال

اندیشه دینی این است که ذکر را در همه حالات مورد تأکید قرار می‌دهد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) »

«

فلسفه نماز خوف چیست؟ این است که بلکه با همین نماز کم قوی شوید.

اندیشه متن دینی جوری ذکر را مطرح کرده است که در بازار و جنگ و بین مردم و.... آن‌ها را آورده است.

بعداً شرایط ذکر را عرض می‌کنم که چطور به انسان فشار نیاید.

## احزاب ۲۱

این آیات را برای این خواندم که ذکر بسیار مورد رضایت خداست.

جمعه آیه ۱۰

تمام این ها ما را دعوت می کند به ذکر کثیر. یعنی بسیار به یاد خدا بودن چه در صحنه ظاهر و چه در صحنه باطن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵)

کم کم جلوتر برویم روشن می شود که خدا ذکر را خیلی بالاتر از این ها گفته است. ذکر یقیناً جزء برترین مرضی های خداست. و اگر این شد یقیناً تشویق کرده است و دعوت کرده است.

البته الا و لابد مراقبه لزومی ندارد ولی مراقبه یقیناً مورد تأیید حق است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۵ / ۱۳۹۲،۷،۱۳ / ۲۹ ذیقعدہ / شنبه

مرحله ۳ و ۴ مراقبه: که همیشه خدا را در حاضر بر خود ببیند و مرحله ۴ این که همیشه خدا را ببیند.

که مراقبه غیر از ذکر قلبی است.

ذکر در اطلاق شرطی دایر مدار اطلاق عرفی است و آن چه که مرتکز است ولی ذکر به اصطلاح عرفان عملی یک اصطلاح ویژه است که ما الان دنبال آن نیستیم. منظور ذکر قرآنی است که در آن نسیان نباشد، غفلت نباشد، یاد خدا باشد. که ذکر لفظی و قلبی و عملی و مراقبه را هم میگیرد.

بلکه این نوع تعابیر را به عنوان ادله خاص آوردیم چون بعضی از امور را نمی گیرد مثلاً مجاهده با نفس را نمی گیرد گرچه با یک مقدار تکلف شاید بتوانیم داخل کنیم.

رسیدیم به آیه ۱۹۱ آل عمران که ذکر را به صورت دوام ذکر توضیح می دهد.

بعد آیه ۲۰۵ سوره اعراف. که ذکر ربّ فی نفسک که بار خاصی دارد که شامل ذکر قلبی و مراقبه می شود.

بعد رسیدیم به این آیه: ۴۱ سوره احزاب: یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرًا کثیرا.

بعد بحث ذکر کثیر را کردیم و توضیح دادیم که بر ذکر لفظی بسیار قابل اطلاق است. که ذکر قلبی در تمام حالات را هم شامل می شود. بیان علامه را هم آوردیم. به نظرم ذکر کثیر درست مثل آن بیانی که داشت قیاما

### آیه ۱۰۳ سوره نساء

«وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوا اِنَّ الْکَافِرِیْنَ کَانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُّبِیْنًا (۱۰۱) وَ اِذَا کُنْتَ فِیْهِمْ فَاقْمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَافَّةً مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لَیَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا فَلِیَکُونُوا مِنْ وَّرَانِکُمْ وَ لَتَاَتْ طَافَّةٌ اُخْرٰی لَمْ یُصَلُّوا فَلِیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لَیَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُوْنَ عَنْ اَسْلِحَتِکُمْ وَ اَمْتَعَتِکُمْ فِیْمِیلُوْنَ عَلَیْکُمْ مِیْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ اِنْ کَانَ بِکُمْ اَذٰی مِنْ مَطَرٍ اَوْ کُنْتُمْ مَرْضٰی اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتِکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْکَافِرِیْنَ عَذَابًا مُّهِیْنًا (۱۰۱) فَاِذَا قُضِیْتُ الصَّلَاةُ [نماز که تمام شد] فَادْکُرُوا اللّٰهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِکُمْ [یعنی در همه حالات. حتی بعضی اینجور معنا کرده است: آن وقتی ایستاده می جنگی یا نشسته و یا در حال به پهلو خوابیده جنگ می کنی خدا را به یاد بیاور. ذکر را ادامه دهید.] فَاِذَا اَطْمَأْنَنْتُمْ [آرام گرفتید و از حالت خوف در آمدید یا از مسافرت برگشتید] فَاقِیْمُوا الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ کَانَتْ عَلٰی الْمُؤْمِنِیْنَ کِتَابًا مَّوْقُوتًا (۱۰۳)»

حتی بعد از نماز هم باید ذکر خدا را ادامه دهید. یقیناً از مصادیق اتمش می شود مراقبه که به یاد خدا باشید. تعبیر شرعی ذکر، یعنی همیشه باید به یاد خدا باشید و هیچ گاه از او غافل نباشید. یعنی کفایت نمی کند قرآن و نماز. دستوری که خدا به عنوان امر می دهد مفادش تشویق و رضایت و توصیه است. معنایش این است که: شما که نماز خواندید نه این که دوباره نماز بخوانید بلکه ذکر را ادامه دهید.

معنایش: آن ذکرى که به صورت نمازى داشتید، آن را به صورت غیر نمازى ادامه دهید. که به این مضمون اشاره دارد که دستور شرعى محدودیت دارد اما ذکر محدودیت ندارد.

در متون دینی: ذکر لفظی را اجازه می دهد ولی اوج نمی دهد. از طرفی معنای ارتکازی ذکر رفته است روی هیئت نفسانی. بلکه بعدها به لوازم آن هیئت نفسانی ذکر گفته اند. بلکه یاد خدا بودن برای قیود و شرایط مراقبه شریعت طرحی داد که آرام آرام از پایین شروع می کند و به مراحل قوی می کشاند.

ذکر قلبی به تعبیری، به نحوی است که شامل مراقبه و ذکر قلبی عرفاء می شود.

لطف آن چه که در نماز است را باید بعد از نماز هم ادامه دهید. این خیلی لطف دارد که شارع نظر دارد که اکتفا نکنید در حد نماز مسافر و جمعه و خوف و مناسک حج، بلکه همه اش داشته باشید.

### سوره جمعه آیه ۱۰

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [هر جا که تعبیر به یا ایها الذین آمنوا است جای دقت است.] إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ [اصل نماز تشریع شده است برای ذکر قلبی گرچه اولاً از همین هیئات لفظی و ظاهری بدن شروع شده است.] مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) »

یعنی: نماز جمعه اصلش تمام نشد، بلکه ذکر کثیر را داشته باشید. که شبیه سوره نساء آیه ۱۰۳ است که تمام حالات را در بر می گیرد علاوه بر این که به معنای ذکر کثیر لفظی هم هست.

یعنی بعد از نماز جمعه اکتفا نکنید و این حالت را ادامه دهید. هم وابتغوا من فضل الله را هم داشته باشید و در عین حال ذکر کثیر را هم داشته باشید.

### بقره آیه ۲۰۰

« الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) »

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۲۰۰)»

یعنی بعد از این که مناسک را انجام دادید باز ذکر خدا داشتید.

به نظرم منظور همان است که در روایات آمده است که وقتی نماز خواندید آن حال را ادامه دهید. نماز را خواندید را باز ذکر، مناسک را انجام دادید باز ذکر.

این تعبیر به اشد ذکر. تشویق به عمق است. یک تشویق تشویق به بسط ذکر بود. که در همه حالات بود. اما اینجا دستور به عمق ذکر است. مثل پدران چطور به یادشان هستید، اینجا بیشتر و عمیق تر به یاد آن ها باشید.

ذکر غلیظ تر داشته باشید. اگر کسی این ها را توجه کند می بیند که دین مرضی و مورد تشویق دین است که در همه حالات به یاد خدا باشید.

نماز و حج را کافی نمی داند، بلکه دستور می دهد بعدش هم ادامه دهید. به نظرم: استمرار داشتن. آن هایی که در نماز خوب کار می کنند یا در حج و یا روزه، این ها خوب درک می کنند.

فلسفه تعقیبات چیست؟ مگر نماز تمام نشد؟ یک فلسفه اش همین است و منظور ادامه دادن است.

یکی از شرایط این که ذکر ادامه داشته باشد و آدم از کسب و کار و درس و بحث نیفتد، چیست؟ این است که ذکر کثیر داشته باشیم.

به نظرم همین سه آیه کافی بود برای اثبات مراقبه. ما در بعضی از احکام فقهی این قدر دلیل نداریم در حالی که پذیرفته شده است.



بعضی ها می گویند که کجای دین این حرفها را زده است؟ باید در جواب آن ها این آیات را خواند.

دسته ششم از آیات: آیاتی که تصریح می کند اشتغالات شما را از یاد خدا غافل نکند.

دسته ای که تصریح می کند نباید این اشتغالات شما را از یاد خدا بیاندازد.

### سوره منافقون آیه ۹

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) »

این که این آیه بسط فراوان داده است من انکار نمی کنم ولی این که یقیناً ما نحن فیه را می گیرد را هم شکی نیست.

باید دقت کنیم که آن لوازم بسیار ضعیف ذکر می شود این، ولی اصل ذکر یاد خداست. یعنی مطلوب خداست. نکند کارهای روزمره شما را باز دارد، از طرفی هم نکند زندگی ات را رها کنی فقط بشود ذکر.

سوال: منظور فقط اموال و اولاد است؟ چیز دیگری هم باشد ما را از ذکر خدا باز دارد مراد آن نیست؟

جواب: معنا خصوص این دو نیست. بلکه هر چیزی که شما را از یاد خدا باز می دارد مراد است. دو مورد قالب و دو نمونه بارز را گفته است.

---

۱ - این خطاب عمومی است که بعد با یکسری قیود تبدیل می شود به دستورهای خاص. تشویق به نهایت می کند با رعایت اصل تدریج که این ها را توضیح می دهیم.

ما اوایل برایمان سخت است آقایان که دستور می دهند می گویند همین درسی که می خوانی بگو برای خدا می خوانم.

در متون دینی توضیحی که می دهند خیلی چیزها می شود شرک خفی، و دین این را نمی پسندد گرچه از دست ما هم بر نمی آید و خیلی سخت است. ولی راه دین برای تعامل انسان ها به صورت تدریجی است ولی به اهلش که برسد می گوید چرا این کار را نکردی یا کردی؟!

دین این طور است که راه نشان می دهد. مسیر را نشان می دهد، راهبرد نشان می دهد.

ذکر لفظی خوب است، ذکر قلبی خوب است، و همین را ادامه می دهد و بعد می گوید باید بیش از این باشد.

نباید تعشقات شما را از خدا دور کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

**جلسه ۶ / ۱۳۹۲/۷/۲۰ / ۶ ذیحجه / شنبه**

توضیحاتی را راجع به ذکر دادیم که شامل ذکر لفظی، قلبی، عملی و مراقبه می شود. رفع نسیان و غفلت وقتی مطرح است، چون این اندیشه خوابیده است مطلق یاد آوری است که موارد فوق را شامل می شوید. رسیده بودیم به دسته ششم ادله که... همه این ها گفته شد گفته شد مواردی هست که نماز، نماز جمعه، نماز خوف و حج و... همه این ها که ذکر هستند اما خدا می فرماید در ادامه هم ذکر را ادامه دهید.

در آیه ۹ سوره منافقون موارد مذکور مراد ذکر نمونه است که نباید شما را از ذکر خدا باز دارد.

که تشویق می کند شما دنبال ذکر می کند و هیچ چیز مانع شما نشود.

« اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)»

خداوند دارد در مدح کسانی صحبت می کند که از آن ها خوشش می آید و کاری می کنند که مرضی خداست. تجارت کسب مستمر و بیع حتی یکبار کسب را هم می گویند چون کنار هم قرار گرفته اند و می توانستند به یک معنا باشند. یعنی چه آن کسی که کسب مستمر دارد و چه کسی که یکبار دارد معامله می کند. که نه تجارت و نه بیع این ها را از ذکر خدا باز نمی دارد. یعنی کاسب که سر کار می رود نباید تجارتش او را از یاد خدا باز دارد.

به تعبیر علامه بیان این آیه: منظورش از ذکر ذکر عملی مثل نماز نیست، بلکه منظور ذکر قلبی و مراقبه ای است. این ذکر باید چیز دیگری غیر از اقام الصلاة و ایتاء الزکاه باشد.

باید تجارت و بیع انسان را از یاد خدا باز ندارد.

این آیه تشویق می کند که: نباید کار جدی تاجر موجب فراموش خدا شود. یعنی مطلوب این است که به یاد خدا باشد و یقیناً مراقبه جزء این دسته است.

بیع شد بیع و تجارت دفعی. علامه: حتی می فرماید: تعبیر لا بیع، این را می فهماند که حتی یک بیع هم نباید یاد خدا را فراموش کند.

مقابلی هم دارد که خدا رضایت نمی دهد و خوشش نمی آید.

### مجادله آیه ۱۹

« اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹) »

« وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) »

### سوره فرقان ۱۸

« وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) »

مراقبه از مواردی است که انسان را غرق یاد خدا می کند.

### سوره حشر آیه ۱۸ و ۱۹

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَعَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) »

علامه معمولاً برای توصیه در کارهای سلوکی این دو آیه را آورده است. این دو آیه دال بر مراقبه است.

---

۱ - که منظور محاسبه است و علامه می فرماید که اکثر مومنین این را انجام نمی دهند. اما انجام دادن محاسبه را آدم تا یک مدتی انجام دهد، انسان تا بخواهد خطایی انجام دهد کمکش می کند. محاسبه هم برای تذکر و هم برای همت و هم برای تصحیح خوب است. فواید محاسبه

۲ - علامه: این تقوا بعد از محاسبه است.

۳ - ادله ای که تا به حال انتخاب کرده بودیم خود ذکر را توصیه می کرد اما این آیات نفی مقابل ذکر است که نفی نسیان است مورد توجه است که به تعبیر دیگر دعوت به ذکر است. فرد بارز ذکر هم مراقبه است.

این آیات یک نوع تشویق همگانی است. که می گوید همه این کار را بکنید مثل این که می گویند همه درس بخوانید و این خوب است.

البته این تشویق به این شکل نیست که این خوب است ولی هر کسی خواست انجام دهد و هر کسی خواست انجام ندهد. بلکه از همه انتظار انجام دادش هست ولی هر کسی به اندازه ظرفیت خودش. این باید رسم و منش شود. جز آن هایی است که مورد تشویق و توصیه شارع است. اما این که بگوییم واجب است یا نه مورد توجه مان نیست. این که برای بعضی ها واجب می شود در جای خودش باید گفته شود.

اگر درجه و لا تکنونوا نسوا الله را بالاتر ببریم، درجه فسق می آید پایین تر و رقیق می شود. اگر درجه فسق را بالا ببرید، درجه نسیان الله می آید پایین تر و رقیق می شود.

فسق رقیق چیست؟ همان است که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطان فهو له قرین. که اگر کسی یک لحظه از ذکر الله غافل شود همان موقع شیطان القاءات رقیق خودش را داشته است. بعضی ها سطوح متعدد فسق را از همین قرآن استفاده کرده اند. و آیات فسق را نازل در مورد خود می دانند. این هم مبرر دارد که در جای خودش باید پیگیری شود.

شرک معنایش واضح است اما شرک خفی را چطور معنا می کنید که در سوره حضرت یوسف آمده است. «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)»

برای من بسیار جذاب است که اگر یک عامی شنید اذکروا الله ذکر اکثرا را شنید برایش معنا دارد و یک مومن متوسط شنید معنا دارد و یک مومن آل الال بشنود معنی دارد و یک ولی الله هم بشنود برایش معنا دارد.

منظورم تأویل طولی متون دینی است. که شرک و فسق و... برای خودش سطوحی دارد.

علامه می فرماید این دو آیه سوره حشر دستور مراقبه است. که مراقبه ای که ما می فهمیم در می آید و مراقبه های ظریف تری هم از آن در می آید.

دسته هشتم

## فرقان ۶۲

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً (۶۲) »

یذکر را می توان به معنای ذکر و یادآوری گرفت. سیاق اولش این است که به معنای عبرت گرفتن.

اما یذکر او شکورا که کنار هم قرار گرفته است، یک معنای دیگری می توان از آن فهمید. سیاقش ذکر کردن خدا و شکر کردن خداست. که اگر این گونه بگیرید به معنای ذکر باشد که مراقبه را هم شامل می شود.

به معنای یاد آوری که چیزی را داشتیم و یادمان رفته است و الان یادمان آمده است و با یاد آوری کردن که ذکر باشد مراقبه شامل شود. شب و روز پشت هم قرار گرفته اند که اگر شب استفاده نکردید از روز استفاده کنید و اگر روز آمد استفاده نکردید شب استفاده کنید.

که آقای قاضی از این آیه این گونه استفاده کرده است.

البته این آیه تفاسیر متعددی دارد. که برخی از آیات ۱۰ جور یا ۲۰ جور معنا می فهمند.

تذکر داستان ملافتحعلی سلطان آبادی که آیت الله حکیم با بعضی خدمت ایشان میرسیدند که در ۳۰ شب هر شب یک تفسیر که کاملاً مطابق با ظهورگیری سازگار بوده است.

بیان مراد ما از ذکر به گونه ای که شامل مراقبه شود

ما می خواهیم بگوییم ذکر قرآنی ذکر قلبی را هم می گیرد.

**اشکال:** بعضی ها به سرعت می گویند که مراد از ذکر ذکر لفظی است.

**جواب:** به نظرم اولاً: اطلاق ذکر همه موارد ذکر را می گیرد. بلکه دسته ای از این ها قرآینی وجود دارد که ذکر لفظی و قلبی مراد است.

ثانیاً: اساساً ماده ذکر که به کار می رود اولاً برای هیئت نفسانی به کار رفت. هیئت فی النفس. اصل اولش این است که این هیئت فی النفس لوازمی دارد که این لوازم بعداً در خود ذکر هم به کار می رود. ذکر یک حالت نفسی و قلبی است. که از جناب راغب در مفردات آوردیم. به تعبیری مقابل نیشان و غفلت بود که این ها هیئات نفسانی اند اولاً. بلکه ثانیاً برای لوازمش مثل ذکر لفظی یا عملی هم به کار می رود.

به تعبیری اولاً باید آیات ذکر را سوق داده به ماده اصلی اش.

ثالثاً: خود آیات قرآن مواردی هست که به ذکر قلبی اشاره کرده است.

اعراف آیه ۲۰۵

« وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ [ذکر قلبی] تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ [ذکر لفظی] بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) »

در اینجا همه ذکر قلبی تصریح شد و هم ذکر لفظی. جهر من القول هم ذکر است اما به تعبیر علامه خلاف ادب به محضر خداست که آدم فریاد بکشد و ذکر بگوید.

بعضی از آقایان می گویند: تا نزدیک شد و قرب حاصل شد صدا می آید پایین، درست مثل روابط عادی ظاهری مان. علاوه بر آن خضوع و خشوع هم می آید. نه غافل ذکر قلبی باش و نه غافل ذکر لفظی.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۷ / ۷/۲۷ / ۱۳۹۲ / ۱۳ ذیحجه / شنبه

بحث سلوکی مراقبه از علامه سبب شد که ما یک دسته بحث های فقهی هم داشته باشیم.

این باعث شد که یک نحوه دستورات نحله ملاحسینقلی همدانی چقدر ریشه در متون دینی دارد. که باید این سبک در متون دینی یک دور بگردیم در مورد دستورات سلوکی.

ادله عام را گفتیم رسیدیم به ادله خاص بحث مراقبه. که در ادله خاص بحث ذکر را مطرح کردیم. که یک نوع یادآوری است. که شامل حداقل چهار مورد می شود:

ذکر لفظی: که به لحاظ اصل لغت به این معنا نیست و ذکر لفظی از لوازم ذکر است.

عملی (مثل این که خدایا چون تو گفתי نکن نمی کنم. یک نوع معامله کردن با خداست. یک نوع توجه به خدا در آن می آید در اعمال).

قلبی (در برابر مراقبه که همیشه به یادحق است و با یک اسم ویژه دارد خدا را می خواند. مثل ال إله إلا الله).

مراقبه: (همیشه خود را در پیشگاه خدا ببیند، نمی خواهد همیشه بگوید ای حکیم این عظیم و... بلکه همیشه خود را در محضر خدا می بیند. خواه به نحوی باشد که خدا را می بیند که نوع چهارم است یا به نحوی باشد که خود را در محضر خدا ببیند).

ارتکازش هر نوع یادآوری است.



بعد این را گفتیم که: آیا این ذکری که در قرآن آمده است یقیناً ذکر قلبی هم می شود یا خیر؟ که ذکر قلبی قرآنی شامل ذکر قلبی عرفاء و مراقبه هر دو می شود. که می توان دلایل شمول ذکر نسبت به ذکر قلبی را به سه دسته تقسیم کرد:

اولاً: ذکر در لغت یک هیئت نفسانی است که از مفردات راغب آوردیم.

ثانیا گفتیم اطلاق ذکر هم شامل می شود.

ثالثاً گفتیم تصریحات داریم.

### سوره اعراف آیه ۲۰۵

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ [یعنی در درون خودت که ذکر قلبی و مراقبه است] تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً [تضرع یعنی جمال الهی و خیفه یعنی جلال الهی] وَ دُونَ الْجَهْرِ [علامه: نه این که ذکر نیست، بلکه خلاف ادب الهی است.] مِنْ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ [این می شود ذکر لفظی] وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»

### سوره حدید آیه ۱۶

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»

یک معنای اولیه این است که همین اندازه که یک نحوه بیاپید به سمت خدا کافاست که این معنایی عام است.

اما سخن خطاب به للذین آمنوا است، این ها وقتش نشده که قلبشان برای ذکر الهی خاشع شود. قلب، ذکر الهی بگوید. به قرینه بعد آیه که همچون کسانی از اهل کتاب نباشید که دنیا آن ها را ضمخت کرده است. که عمر بر آن ها گذشت و دلشان قساوت پیدا کرد.

در روایات ما هست که کسی که زیاد بخندد یا حرف بزند قساوت قلب می آورد. برای چیست این بیان؟ یعنی این که ذکر الهی بگوید که قلبتان قساوت پیدا نکند.

از سیاق یقیناً ذکر قلبی را شامل می شود اما این که سایر اذکار را شامل شود باید بحث شود. مسلمان و مومن بودید اما کافی نیست که روال عادی را ادامه دهید. وگرنه مثل اهل کتابی می شوید که عمر بر آن ها گذشت قساوت قلب پیدا می کنید.

این هم ناظر است به ذکر قلبی.

### سوره زمر آیه ۲۳

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»

حتی لطافت ها به جایی می رسد که در دل آن ها طی الارض هم مطرح می شود. دیدید که بعضی ها که به شدت ذاکر حق هستند نورشان این طرف را هم می گیرد. در حال خوش خوابیده است که تشعشع نور آن طرف در این شخص آمده است که حتی می شود گفت که همینجا نور است.

یقیناً این تعبیر ذکر قلبی را می گیرد. گرچه می توان آن را به قرآن هم تفسیر کرد، ولی در هر صورت قلب باید ارتباط برقرار کند.

من دیدم بعضی ها قرآن می خوانند احساس می کنند که پرواز می کنند. در مورد حضرت داوود که ذکر میگفت جبال و پرنده ها همراه او تسبیح می گفتند.

۱ - از آنجا که تلین با الی متعدی شده است تضمین گرفته اند به معنای سکون و اطمینان. چون اصلش با الی متعدی نمی شود. و بعضی تمیل معنا کرده اند.

استادِ آیت الله امینی که می گوید: من به چشم دیدم که آخوند کاشی داشت قرآن می خواند، می گفت از حجره آمدم بیرون، خداگواه است که دیدم که درختان اطراف هم همچون آخوندکاشی که داشت قرآن می خواند یا ذکر می گفت، ذکر می گفتند و همراهی می کردند.

## سوره کهف آیه ۲۸

«وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ ۖ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عِینَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»

این نوع آیات مفاد ولایی و توالی فراوانی دارد که همه اش حول محور توحید است. تا توحید می آید دسته بندی های در جامعه را درست می کند. چرا در قرآن همیشه به کافر و مومن تقسیم می کند. این که علامه می فرماید توحید خودش را در همه جا نشان می دهد، یکی همینجاست.

در این آیه میگوید:

نفست را به همراه کسانی که ربشان را در شب و روز می خوانند صبر بده و ... و از کسانی که قلبشان را غافل کردیم اطاعت نکن. که از قلبش از ذکر ما غافل است. غفلت به قلب خورده است. قلبش ذکر ما را ندارد.

در این گونه آیات ذکر را با قلب گره زده اند.

اما آیاتی داریم که لازمه اش این است که ذکر نوعا باید قلبی باشد.

مثلا

## سوره رعد آیه ۲۸

«الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ ۖ أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

معمولا ذکر قلبی که موجب اطمینان است بین سبب و مسبب ارتباط است، باید ذکر قلبی باشد تا اطمینان نفس و قلب شود. گرچه گاهی اوقات ذکر لفظی هم موجب سکون قلب می شود.

به نظرم کسانی که در این فضا باشند و با فضای سلوکی آشنا باشند خیلی راحت می فهمند که هر چه معرفت به خدا بیشتر باشد اطمینان بیشتر است.

کسانی که ذکر قلبی دارند، این ها جزم و بتّشان هم خیلی قوی است. که جزم دارند که قضاء الهی است که دارد کار می کند. کفر جهانی نمی تواند هیچ کاری کند.

خود این الا بذكر الله تطمئن القلوب تشکیک پذیر است به لحاظ سطح معرفت اشخاص.

## سوره انفال آیه ۲

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ [دل ترسان و خایف می شود از جلال الهی] وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

این نوع آیات معمولا می خواهند ایمان و مومنون حقیقی را مشخص کنند. در روایات ما هم هست که اوصاف مومنین را ذکر می کنند.

ترس اینجا نه به خاطر اعمال و گناهان خود است. بلکه به خاطر جلال الهی است.

یاد خدا جلال الهی را می آورد. تضرعا و خیفه که گفتیم هم همین مفاد را دارد.

وجل و ترس برای قلب و دل مطرح است. این مسببی است که از سبب ذکر به دست آمده است. که ذکر باعث این وجل است و مناسبت باید باشد و اگر بخواهد مناسبت داشته باشد باید ذکر قلبی باشد. سیاق اولش این است گرچه سایر اذکار را نفی نمی کند.

«فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»

شدت ذکر معمولاً برای ذکر قلبی است و برای ذکر لفظی صحبت از کمیت است نه کیفیت. یعنی از لوازم ذکر قلبی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۸ / ۲۸ / ۷ / ۱۳۹۲ / ۱۴ ذیحجه / یکشنبه

آیات که مقابل ذکر

آیاتی که مقابل ذکر را گفته است که غفلت و نسیان است که این دو به قلب نسبت داده شده است. استناد به این آیات یک نحوه ضعیف تر است.

آیه ۱۰۸ سوره نحل

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸)»

با این که نفس انبیاء خیلی گرم است «لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» ولی این ها مهر بر گوش و مهر بر دل داشتند.

مهر بر دل چند نوع است: یکی این که فهم نداشته باشند. یکی هم این که نور الهی در آن راه پیدا نکند.

غفلت از خدا می کنند چون با دل و گوش و چشمش حق را نیافت.

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

عمده در ادله را گفتیم و ادله تام است و نیازی به این ادله اخیر نیست.

با استفاده از ادله ذکر در قرآن: خداوند توصیه می کند به مومنان که ذکر علی کل حال داشته باشید، ذکر اکثرا و دوام ذکر داشت.

تا اینجا آیات ذکر را گفتیم می رسم به روایات باب ذکر.

### روایات باب ذکر

#### ج ۲ اصول کافی باب

چند نفر هستند که در روایات معارفی برای ما خیلی اهمیت دارد یکی از آن ها فضیل یسار است، ابوحمزه ثمالی، مفضل و... که خیلی باید به این ها اعتنا کرد. در مورد او به امام معصوم گفته شده است که: وقتی فوت کرد می خواستیم او را بشوریم بدنش خود حرکت می کرد. که امام علیه السلام فرمود بله شما فضیل را نشناختید. در مورد ابوحمزه هم آمده است که او نسبت سلمان را به اهل بیت دارد. جابر که آن قدر روایت از امام باقر علیه السلام دارد می گفتند کذاب است.

جابر خیلی مهم است که ما از این ها تعبیر می کنیم به اصحاب سر. بعضی ها که به اهل غلو معروف شده اند کسانی هستند که جزء این دسته از افراد هستند حال چه شده است که اهل غلو محسوب شدند باید در جایش بررسی شود.

«بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ مَجْلِسٍ» ۱»

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ الْهَذَلِيِّ عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَهْلُ بَرٍّ وَفَجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۲- حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ<sup>۲</sup> عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ<sup>۳</sup> عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «مَا اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسٍ قَوْمٌ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمْ يَذْكُرُونَا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ثُمَّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ ذِكْرُنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذِكْرِ عَدُوِّنَا مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ».

۳- وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْاَوْقَى فَلْيَقُلْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ- سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنَّ مُوسَى ع سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبُّ أَ قَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّي فَأَنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي فَقَالَ مُوسَى فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا سِتْرُكَ فَقَالَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَ يَتَحَابُّونَ فِي فَأَحِبُّهُمْ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ».

۵- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَجْلِسٍ فَلَمْ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمْ يُصَلُّوا عَلَى نَبِيِّهِمْ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً وَ وَبَالًا عَلَيْهِمْ». [تشویقی است برای ذکر خدا که حتما باید ذکر خدا را در مجالسما داشته باشیم.]

۱ - یقیناً ثقة است. گرچه واقفی است.

۲ -واقفی ثقة.

۳ - واقفی ثقة.

۴ -توثیقی در مورد او نیست اما فرزند زید بن علی علیه السلام است که بعد از شهادت زید امام صادق علیه السلام متکفل بزرگ کردن او شده است و در خانه امام بوده است و نقل می کند.

۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَبُولُ فَإِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ

حَالٍ فَلَا تَسْأَمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. [این حدیث را می پذیریم و شواهد صدق هم دارد.]

۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع يَا مُوسَى ع لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ لَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَ إِنْ تَرَكْتَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ.

۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى [الطَّار] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ<sup>۱</sup> عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ إِلَهِي إِنَّهُ يَأْتِي عَلَيَّ مَجَالِسُ أُعْزُكَ وَ أُجَلُّكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا [مثلاً جایی که موهن است مثل دستشویی یا عده ای هستند که وهن است]. فَقَالَ يَا مُوسَى إِنْ ذَكَّرْتَنِي حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ» [ما حضرت موسی را کلیم الله می دانیم. صحبت های ایشان با خدا در روایات را خوب می توان مغتنم شمرد. بعضی از اسرار هست بعضی از ظرایف سلوکی در آن آمده است.]

معنای این حدیث این است که در همه حالات خوش است و مطلوب خداست.]

۹- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى أَكْثَرَ ذِكْرِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ كُنْ عِنْدَ ذِكْرِي خَاشِعاً وَ عِنْدَ بَلَائِي صَابِراً وَ اطمئنَّ عِنْدَ ذِكْرِي وَ اعبُدْنِي وَ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً إِلَى الْمَصِيرِ يَا مُوسَى اجْعَلْنِي ذُخْرَكَ وَ ضَعْ عِنْدِي كَنْزَكَ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ.»

۱ - همان است که احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد به جرم اهل غلو بودن. نجاشی و فهرست شیخ او را ضعیف دانسته اند. در رجال شیخ او را پذیرفته اند. وحید بهبهانی او را پذیرفته است. او کسی است که این غضایری خیلی با او مشکل دارند.

۲ - او را پذیرفته اند گرچه در مورد محمد بن سنان حرف هست که به نظرم پذیرفته شده است.



روایاتی که در مورد مناقب اهل بیت است انسان را پروازی می کند. مثلاً کتاب ینابیع الموده را که قندوزی نوشته است بخوانید همین حالت به شما دست می دهد.

### نکته ای در مورد روایات معتبر

در مورد روایت روش متاخر که تعبیر به صحیح و حسن و... خوب نیست و به نظرم درست تعبیر به معتبر و غیر متعبر درست است. چرا که باید دید که حدیث شواهد صدق دارد یا خیر. این روش قدماء است که به لحاظ فنی روایت را با شواهد مورد بررسی قرار می دهیم. گاهی ضعیف متاخر به لحاظ قدمایی معتبر است و گاهی معتبر قدماء ضعیف متأخر است.

شواهد صدق راه فنی دارد و واقعا سخت است. که باید در حوزه کار شود.

بسیاری از کارهای ما کار فهرستی است مثلاً کتاب حلبی عینا دست علماء بوده است که کتابی فهرستی است.

### غلو

غلو اخلاقی: نماز چرا می خوانی، ولایت داشته باش کافی است. این نوع را غلو اخلاقی می گویند. این گونه افراد از حیز انتفاع خارج اند.

غلو اعتقادی: مثل ابن ابی الخطاب. که جوری شده است که در اواخر نبوت و الوهیت را در خودش می داند. تا جایی که خودش را نسبت به امام صادق علیه السلام اصل می داند و باب می داند.

غلو اعتقادی: یعنی اعتقاداتی دارد که مثلاً شیخ صدوق زیارت جامعه کبیره را نقل می کند که در آن یک دسته اعتقادات در مورد اهل بیت آمده است. ولی طوری است که تا این گونه صحبت ها را می کند دچار مشکل می شود. افرادی چون داود رقی و مفضل بن عمر را جزء اهل غلو می دانند.

اخیرا نوع مقاماتی که اینها در مورد اهل بیت قایل بودند الان فقهای ما اثبات می کنند.

اصل بحث غلو در سوره مائده هم آمده است.

جایی که غضائری می گوید: ضعیف فی الحدیث باید دقت کرد و نگاه کرد و استقراء کامل کرد دید تا چگونه است. گرچه ابن الولید و .. سهل بن زیاد را مطلق گفته اند نه.

اگر فضا فضای غلوی است باید تامل کرد ولی اگر فضا فضای ضعف حدیثی است باید کنار گذاشت. به نظر سهل بن زیاد مشکلی ندارد و روایاتش را می توان قبول کرد و غلو او غلو اعتقادی بوده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۹ / ۴ / ۸ / ۱۳۹۲ / ۲۰ ذیحجه / شنبه

رسیده بودیم به روایات.

دسته اول روایات

روایات دسته اول: هر کسی که در مجلسی باشد که ذکر خدا نگوید باید حسرت آن را بخورد.

دسته دوم روایات

دسته دوم: ذکر خداوند حسن علی کل حال. یعنی در همه حالات نیکوست. ولو این که حضرت موسی می گفت بعضی جاها احساس می کنم که وهن است ولی خداوند می فرماید حتی آنجا هم حسن<sup>\*</sup>. که به درد مراقبت دائمی می خورد.

حدیث هشتم این باب را خواندیم.

## حدیث ششم

۶- دةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَبُولُ فَإِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَلَا تَسَامُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. [این حدیث را می پذیریم و شواهد صدق هم دارد.]

## حدیث هفتم

این حدیث به دلیل نوفلی و سکونی، موثق می شود و آن را صحیح نمی دانند. نوفلی شأنش نقل کتاب سکونی است. به نظر ما حدیث معتبر است.

۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع يَا مُوسَى ع لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ لَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَ إِنْ تَرَكْتَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ. [در آن آیه آمده است که فطال علیهم الأمل فقصت قلوبهم... که این قسمت از حدیث مفادش نزدیک به مفاد این آیه است.]

ما در بحث های روایات اهل بیت در وادی سلوک باید دو بحث را دقت کنیم: یکی بحث های فقه السلوک است که باید توصیه کند.

یک دسته بحث های سلوکی است که تحلیل های سلوکی را داشته باشند. می تواند حضرت جویری صحبت کند که تحلیل های سلوکی باشد. گرچه معصوم می تواند بحث های فقه السلوکی هم داشته باشد.

کسی که ذکر نمی گوید گویا همیشه دارد گرد و غبار عالم روی آن می نشیند.

---

۱ - همان است که احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد به جرم اهل غلو بودن. نجاشی و فهرست شیخ او را ضعیف دانسته اند. در رجال شیخ او را پذیرفته اند. وحید بهبهانی او را پذیرفته است. او کسی است که این غضایری خیلی با او مشکل دارند.

به تعبیری این می شود آن مصالحی که باعث دستور و توصیه فقه السلوکی ذکر شده است.

### حدیث یازدهم

« ۱۱- وَ بِإِسْنَادِهِ [بر می گردد به حدیث نهم] قَالَ: فِيمَا نَجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى ع قَالَ يَا مُوسَى لَا تَسْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ نَسْيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ. »

در قرآن تعبیر به علی کل حال نیامده است اما «علی جنوبهم و...» آمده و همچنین تعبیر به «ذکرا کثیرا» آمده است. که مفادش همین علی کل حال است.

### حدیث چهارم

« ۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنَّ مُوسَى ع سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبُّ أَقَرِيبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي [این بحث سلوکی است گرچه مضمون مدح و مطلوبیت دارد که از این جهت مورد نظر ما نیست.] فَقَالَ مُوسَى فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتَرَ إِلَّا سِتْرُكَ فَقَالَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ [این هم یک فضای سلوکی دارد. این را می گویم که فکر نکنند دوستان فقط بحث فقه السلوکی دارد، بلکه بحث های سلوکی دارد و کسانی که اهل آن هستند می بینند که خدا به یاد آن هاست.] وَ يَتَحَابُّونَ فِي فَأُحِبُّهُمْ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ذَكَرْتَهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ. »

فضای مطلوبیت ذکر را دارد. ما بیشتر در مورد فضای سلوکی و عظمت ذاکر مورد توجه قرار می دهیم.

بعضی مواقع یک ولی خدا می بیند که برای یک منطقه ای زلزله مقدر شده است می رود آنجا و زلزله را بر می گردانند.

در قرآن در باب رسول الله هست که «الأنفال ۳۳: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»

دسته سوم: ذکر علی کلّ حال

حدیث نهم و دهم که ضعیف است. ولی در عین حال می خوانم چون ادامه دارد و شاهد هم دارد که در قرآن آمده است:

#### حدیث نهم

« ۹- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى أَكْثَرَ ذِكْرِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ كُنْ عِنْدَ ذِكْرِي خَاشِعاً وَ عِنْدَ بَلَائِي صَابِراً وَ اطمئنَّ عِنْدَ ذِكْرِي وَ اعْبُدْنِي وَ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً إِلَى الْمَصِيرِ يَا مُوسَى اجْعَلْنِي ذُخْرَكَ وَ ضَعْ عِنْدِي كَنْزَكَ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ.»

#### حدیث دهم

« ۱۰- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى اجْعَلْ لِسَانَكَ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِكَ تَسْلَمَ وَ أَكْثَرَ ذِكْرِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَا تَتَّبِعِ الْخَطِيئَةَ فِي مَعْدِنِهَا فَتَنْدَمَ «۱» فَإِنَّ الْخَطِيئَةَ مَوْعِدُ أَهْلِ النَّارِ.»

## بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرًا

### حدیث اول

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ<sup>۱</sup> وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا فَقَالَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ قَالَ وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ آكُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ لَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَازِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ [بين الطلوعين را اهل بیت خیلی توصیه می کنند حتی فرزندان شان را هم در این ساعت بیدار نگاه میداشتند.] وَ الْبَيْتُ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِلْأَهْلِ السَّمَاءُ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ لِلْأَهْلِ الْأَرْضِ [این ها به درد بحث های سلوکی می خورد. آقا یان می گویند: خانه ای می رویم که آنجا در امانیم. مثلا در آنجا قرآن زیاد خوانده می شود. هر جا که محل عبور و مرور ملائکه باشد دل را می شوراند. کجاها برویم که دل شورانده می شود؟ یکجای آن خانه ایست که ذکر در آن زیاد گفته می شود.] وَ الْبَيْتُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ

۱ - بر فرض که حدیثی ضعیف باشد، به عنوان یک متن تاریخی هم خوانده شود خوب است.

۲ - که آیه آوردیم که خداوند متعال منافقون را ذم می کرد چون ذکر قلیل می گفتند النساء : ۱۴۲ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.

وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ أَرْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهِمِ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ [جهاد اصغر كه جنگ با كفار] فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ ذَكَرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرًا [ما اين كار را نكرديم وگرنه بايد مباني بحث ذكر از مباني هستي شناختي كه هست و همچنين فلسفه اين بحث ها را بايد پرداخت. بايد به بحث قرب وريدي مي پرداختيم و... كه بعد مي گفتيم چرا ازكي و ارفع و.... اين ذكر است.]

ثُمَّ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا وَ قَالَ - رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ قَالَ لَا تَسْتَكْثِرُ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ.

اين حديث مضموني دارد كه به نظرم اين مضمون راهگشاست. اگر چه ما معتبر مي دانيم و اگر ضعيف هم مي بود بايد به آن اعتنا مي كرديم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۰ / ۱۳۹۲/۸/۵ / ۲۱ ذیحجه / يكشنبه

حديث دوم

۲- حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: شِيعَتُنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا.

۱ - اين دو نفر واقفي هستند ولي ثقه هستند. و به تعبير قداماي ما حديث معتبر است.

این مضمون ذکر را تأیید و بلکه مورد تشویق قرار می دهد. ذکر کثیر به لحاظ حالات و ذکر لفظی.

### حدیث سوم

۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ. که منظور یک نوع نفاق درونی که در ما هست. «عيس: ۱۷ قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»

این به لحاظ سلوکی هم خیلی مورد توجه است.

یک دسته اموری است که برای ذاکر حالاتی دست می دهد. این ها را روایات ما ذکر می کند. مثلاً «أنا جليس من ذكرني» که سالک واقعا می بیند که خدا پیشش نشسته است. بعد انیس می شود. این توضیحات بحث های سلوکی است.

سالکین می گویند وقتی ما گر می گیریم در ذکر، می بینیم که مورد عنایت خدا قرار می گیریم. یا به نحو الهامی یا به نحو شهودی. احساس

این مضمون در قرآن هم هست: «النساء: ۱۱۰ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً»

و جالب است که سالکین وقتی می بینند و از طرفی معصومین از آن خبر داده اند، چقدر زیبا آن ظرایف را تبیین کرده اند.

۱ - نجاشی: مضطرب الحديث و مضطرب العقيدة.

۲ - کل حدیث به لحاظ طرف دوم حدیث، مستند و صحیح است.



توضیحاتی راجع به وجد و نشاط و.... که جزء بحث های سلوکی است و خیلی کم کسی است از پس این ها بر بیاید. ولی اهل بیت از این ها خبر می دهند.

در قوت القلوب یک آیه را ده بار تفسیر می کند و خیلی خوش. به این خاطر که فضای سلوکی اش قوی است.

#### حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع - مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. که این ذکر کثیر هم می تواند به لحاظ لفظی باشد و هم به لحاظ قلبی و کثرت ذکر حالی باشد.

این که مرحوم قاضی به شاگردانش دستور تسبیح فاطمه زهراء سلام الله عليها داده است که از ذکر کثیر است.

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ وَ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ وَ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِثْلَهُ.

#### حدیث پنجم

۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ.

۱ - همان که نجاشی او را مضطرب الحدیث می داند.

## حدیث پنجم

وسائل ج ۷ ص ۱۵۶ (اصول کافی ج ۸ ص ۷ و ۴۰۱)

امام صادق علیه السلام که به اصحاب خود نامه ای نوشته اند و در ضمن آن دستوراتی به آن ها داده اند:

«۸۹۹۱-۷-۲» وَ بِالْإِسْنَادِ الْآتِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: فَأَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ وَاللَّهُ ذَاكِرٌ لِمَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَذْكُرْهُ أَحَدٌ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا ذَكَرَهُ بِخَيْرٍ.»

اصول کافی ج ۲ ص ۵۰۱

## حدیث ششم

بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي السِّرِّ

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ الْخَصَّافِ رَفَعَهُ<sup>۱</sup> قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي السِّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَلَانِيَةً وَ لَا يَذْكُرُونَهُ فِي السِّرِّ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- يَرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.

به نظرم حدیث ثابت هم نباشد مضمونش یک تفسیر عرضی و شرح برای بحث ذکر می تواند باشد.

۱ - عامی است که نزد خود اهل سنت کذاب است.

۲ - مجهول است.

۳ - این حدیث به لحاظ سندی خیلی مناسب نیست.

این در روایات اهل بیت خیلی ریشه دارد.

این تعبیر به قرینه ای که در برابر منافقین قرار می گیرد، این می شود ذکر کثیر.

ما نباید روایات ضعیف را به سرعت رد نکنیم. بلکه گاهی ضعف سبب می شود که ما در مضمون حدیث هم مشکل پیدا کنیم که اینجا یقین به حدیث نیاز به کار دارد.

اگر یک حدیث ضعیف شواهد قرآنی یا روایی یا مضمونی دارد چرا آن را طرد کنیم. یکی از دلایل که در بحث های اخلاقی روایات را ذکر می کنند، به این خاطر است که می گویند مضمون مورد تأیید است.

در بعضی از روایات ضعیف نکاتی بسیار عجیب و غریب آمده است.

روایاتی هست در باب انزلناه فی ليله القدر، روای مجهولی دارد.

به وسیله سوره قدر احتجاج کنید با دشمنان.

### حدیث هفتم

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِيسَى ع يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ [این مضمون پذیرفته است که واذاکر فی نفسک] اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي وَ اذْكُرْنِي فِي مَلِكِكَ «۱» اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَأِ الْاَدَمِيِّينَ يَا عِيسَى اَلْنِ لِي قَلْبَكَ وَ اَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ وَ اعْلَمْ اَنْ سُرُورِي اَنْ تُبْصِبَ اِلَيَّ [دورم بگردی و تملق کنی. تملق به معنای مثبت] وَ كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَ لَا تَكُنْ مَيِّتًا.

۱ - به خاطر مرفوعه بودن سبب ضعف حدیث می شود. لذا بعضی ها همین رفعه قال را این گونه معنا کرده اند که معلوم نیست معصوم گفته باشد.

این سند صحیح است.

« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْهُمْ ع قَالَ فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.... يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي »

این نوع از احادیث که خدا با انبیاء صحبت می کند را باید غنیمت شمرد.

### حدیث هشتم

بَابُ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ

۲- مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَكْثَرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ.

می ماند که روایاتی که در باب ذکر فی نفس است و ذکر عملی هست . به نظرم در روایات اهل بیت هم ذکر عملی و قلبی گفته است.

ضابطه ای در تفسیر قرآن

ضابطه در تفسیر این باشد که همیشه تمام مضامین روایات اهل بیت را اولاً ببینید، اندیشه پیدا کنید و ظهورگیری کنید. علامه طباطبایی این کار را کرد و بعد ظهورگیری کرد. در عین حال ظهور گیری اش مستقل است.

۱ - که گاهی فضیل یادش نیست که نمی داند امام باقر علیه السلام گفته است یا امام صادق علیه السلام.

ای کاری بسیار مهم است. در لابلای تفسیر علامه در المیزان تک تک روایات اهل بیت حاضر است. تلاش کرده است نشان دهد و آن قدر بسط دهد ظهورگیری را که تمام روایات اهل بیت را شامل شود.

این خدمتی است هم به تفسیر و هم روایات. و همچنین کمک است به ما که آیه و روایت را خوب بفهمیم. گاهی آیه صریح است و گاهی صریح نیست و روایات ناظر به آیات است.

باید توضیح داد این روندی که اهل بیت طی کرده اند چگونه است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۱ / ۱۳۹۲/۹/۲ / ۱۹ محرم / شنبه

ذکر قلبی و مراقبه را توضیح داده ایم.

ذکر قلبی یعنی: ذکر ویژه ای را با حالت قلبی گفتن.

مراقبه: این که همیشه در پیشگاه حق باشد، که ابتدا گویا خدا را می بیند و در نهایت همیشه خدا را می بیند.

یادآوری شامل ذکر لفظی و قلبی و مراقبه و ذکر عملی می شود.

روایاتی که ذکر را منطبق بر ذکر عملی کرده اند

یک دسته از روایات که ذکر را می گوید اما در فضای ذکر عملی توضیح می دهد افزون بر ذکر لفظی. که افزون بر اذکار قلبی، آیات ذکر را اهل بیت بر ذکر عملی تطبیق کرده اند.

اصول کافی ج ۲ ص ۱۴۴

که حدیث، حدیثی صحیح طبق روال متداول رجالی و معتبر است.

«عنه (احمد بن محمد بن عيسى) عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عُقَبَةَ عَنْ جَارُودِ أَبِي الْمُنْذِرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ [١-] إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ [٢-] وَ مُوَاسَاةُكَ الْأَخِ فِي الْمَالِ [٣-] وَ ذَكَرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَطُّ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ أَخَذْتَ بِهِ أَوْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ تَرَكْتَهُ.»

ذكر عملی یعنی جانب حق را داشتن.

این بیان از امام صادق علیه السلام نشان می دهد که ایشان کنار ذکر لفظی ذکر عملی را هم قرار می دهد به عنوان ذکر الله.

#### حدیث هفتم همین باب ص ۱۴۵

این حدیث طبق بحث های امروزی موثق است. نه صحیح ولی ما آن را معتبر می دانیم.

« ٧- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ «٢» وَ ذَكَرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ.»

#### حدیث هشتم

این حدیث به خاطر وجود حسن بزاز که نمی شناسیم، ضعیف است.

« ٨- عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَزَّازِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثٌ قُلْتُ بَلَى قَالَ إِنْصَافُ النَّاسِ

١ (٢) الاسوة بكسر الهمزة و ضمها: القدوة، و المؤاساة: المشاركة و المساهمة في المعاش و الرزق. و أصلها الهمزة قلبت واوا تخفيفا و يأتي مزيد بيانه في الحديث السابع.

مِنْ نَفْسِكَ وَ مَوَاسَاتِكَ أَخَاكَ وَ ذَكَرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ  
وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ إِن كَانَ هَذَا مِنْ ذَاكَ [یعنی جزء ذکر است.] وَ لَكِنْ ذَكَرُ اللَّهِ جَلَّ وَ  
عَزَّ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَى طَاعَةٍ أَوْ عَلَى مَعْصِيَةٍ.»

این حدیث از آن جهت زیباست که توجه به خدا کردن و جانب خدا را مراعات کردن را خوب بیان کرده است.

### حدیث نهم

این حدیث هم معتبر و هم صحیح است.

« ۹- ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ  
عَلَيْهِ مِنْ خِصَالٍ ثَلَاثٍ يُحْرَمُهَا [نه این که واجب است مثل واجبات یا محرمات است ترک آن، بلکه  
بیانگر مستحب مؤکد بودن آن هاست.] قِيلَ وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ الْمَوَاسَاةُ فِي ذَاتِ يَدِهِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ  
نَفْسِهِ [هر چه را برای خود می پسندی برای دیگری هم بیسند] وَ ذَكَرُ اللَّهِ كَثِيرًا [که در قرآن هم  
داشتیم که حضرت دارد به ذکر عملی در کنار ذکر لفظی معنا می کند.] أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ - سُبْحَانَ  
اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَكِنْ ذَكَرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ لَهُ وَ ذَكَرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ.»

ما روایات در باب آیات را که الان می گویند: یا باید صریحا آیه در آن به کار رود که در ذیل آیه  
قرار بگیرد، تفسیر برهان و قمی تا حدی این گونه کار کرده اند که بعضی از روایات که در مورد  
آیات است را آورده اند ولی عین آیات در آن نباشد ولی کار جدی این است که هر حدیثی که در  
مورد هر آیه ایست و ناظر به آن است را باید در ذیل آیات آورده شود در حالی که این گونه  
نشده است. از باب مثال تمام روایات بداء باید در ذیل آیه «یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ» آورده  
شود.

به نظرم همه این ها از سنخ تأویل عرضی است.

به نظرم هر کسی که می خواهد کار تفسیری کند باید یک دوره بیانات اهل بیت را ببیند. به نظرم علامه در المیزان این کار را کرده است.

این که کسی بگوید ذکر کثیر اصلاً مرادش ذکر قلبی یا ذکر عملی نیست.

ما چه معیاری داریم که بفهمیم که آیات محصور نیست؟ باید راه های ظهورگیری از آیات را بفهمیم و بعد خیلی راحت می توانیم بفهمیم که ذکر، ذکر قلبی و عملی و مراقبه را شامل می شود. حتی در آیات تعبیری داریم که واذا ذکر فی نفسک... این ها به معنای حصر نیست، بلکه ظهورگیری است و یکی از معانی است که می توان برای آیه در نظر گرفت و فهمید.

احادیثی در مورد ذکر قلبی

اصول کافی ج ۲ ص ۵۰۲ حدیث ۳

که ذیل آیه «واذا ذکر فی نفسک» آمده است:

« ۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ رَفَعَهُ [این تعبیر سبب ضعف حدیث می شود] قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي<sup>۱</sup> وَ اذْكُرْنِي فِي مَلِكِكَ اذْكُرْكَ فِي مَلِكٍ خَيْرٍ مِنْ مَلِكِ الْآدَمِيِّينَ يَا عِيسَى اَلِنْ لِي قَلْبَكَ وَ أَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ وَ اعْلَمْ أَنَّ سُرُورِي أَنْ تُبْصِصَ إِلَيَّ [نازم را بکشی و وصفم را بگویی] وَ كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَ لَا تَكُنْ مَيِّتًا.»

این حدیث مرفوعه است ولی محتوایی دارد که بحث ذکر در نفس است.

۱ - هر وقت کلینی می گوید معمولاً صحیح است.

۲ - که در سوره المائدة : ۱۱۶ چنین آمده است: «وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.»

۳ - در اصل تکان دادن سگ دم خودش را گویند.



شبيه همین حدیث در ج ۸ اصول کافی ص ۱۳۸ آمده است که صحیح است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْهُمْ ع قَالَ فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.... يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي وَ اذْكُرْنِي فِي مَلِكِكَ اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَأِ الْآدَمِيِّينَ»

## اما ادامه حدیث در ج ۲

که این حدیثی صحیح است.

«۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَكْتُبُ الْمَلِكُ إِلَّا مَا سَمِعَ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابَ ذَلِكَ اذْكُرْ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِعَظَمَتِهِ.»

اینجا ذکر قلبی عظمتش بیشتر از ذکر لفظی است. این حدیث صحیح نه تنها ذکر لفظی را مطرح کرد و ذکر عملی را مطرح کردیم، اینجا ذکر قلبی را خیلی زیبا مطرح کرده است.

ذکر قلبی به این نحو است که انسان را به آن اوج می رساند.

ذکر عملی و لفظی و قلبی را اهل بیت داشتند. این برای ما خیلی مفید است و حدیث هم صحیح است و تشویق هم می کند و صحه هم می گذارد و یقینا شامل مراقبه هم می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۲ / ۱۳۹۲/۹/۲ / ۲۰ محرم / یکشنبه

در بحث ذکر که به عنوان ادله خاص مراقبه بررسی می کردیم، روایاتی را خواندیم که از آن ها ذکر لفظی، قلبی، عملی، مراقبه به دست آمد. این روایات را خواندیم.

ادله آن قدر زیاد است که آدم به تردید می افتد که این روایات را ادامه بدهیم یا خیر.

## اصول کافی ج ۲ ص ۵۰۲

### «بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ»

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الذَّاكِرُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْمُحَارِبِينَ»<sup>۲</sup> [على الظاهر الهاربين باشد. همان طور که نسخه بدل دارد.] [این حدیث نکته ای دارد که اکثری این حال را ندارند.]

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ<sup>۳</sup> عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ذَاكَرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ عَنِ الْفَارِسِ وَ الْمُقَاتِلُ عَنِ الْفَارِسِ لَهُ الْجَنَّةُ».

## اصول کافی ج ۲ ص ۵۰۱

### «بَابُ الْإِسْتِغَالِ بِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي».

۱ - این حدیث حدیث ثقه ایست.

۲ - (۴) فی بعض النسخ [فی الحاربین] و فی بعضها [عن الهاربین].

۳ - نوفلی نسخه سکونی را دارد و اهل قم هم همه آن را تلقی به قبول کرده اند.

۴ - این حدیث هم گرچه نوفلی عن السکونی است ولی حدیث ثقه و معتبر است. سکونی عامی مذهب است، لذا این حدیث موثق است به شکل متعارف و گر نه طبق روش قدماء این حدیث معتبر است.

۵ - که این تعبیر تأیید می کند نسخه هاربین در حدیث سابق را.

۶ - درستش این بود که این مسأله در باب دعاء می آمد.

که این مضمون از این حدیث به دست می آید که اگر غرق ذکر شود و از سوال خودش غافل شود، این نزد خدا افضل است از طرح خواسته و دعای خود. به تعبیری دعا بهانه ایست برای رسیدن به اینجا.

## راه جبلی

یکی از بحث هایی که در عرفان در وادی عمل باید بشود خداوند چه راه هایی را باز کرده است:

یکی همین ذکر است و یکی هم دعاء است. دعا یک راه جبلی برای ارتباط ما با خداست. این راه جبلی ماست، راه جبلی یعنی: یعنی راحت ترین راه ما به خدا است. بعضی ها با ذکر نمی توانند ارتباط با خدا برقرار کنند ولی با دعاء می توانند. به این خاطر است که دعاء راه جبلی است برای ارتباط با حق. غرق در ذکر شدن بهتر از مسألت داشتن است. بعضی ها می گویند راه دعا باعث می شود که آدم بفهمد خدا قریب و مجیب و سمیع و... است. همین دعای جبلی اولیه آسان.

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ<sup>۳</sup> عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَبْدَأُ بِالتَّوَهُُّدِ [یک نوع ذکر است برخلاف حدیث قبلی که من شغل عن ذکر بود. سیاق اولی گسترده تر است.] عَلَى اللَّهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى يَنْسَى حَاجَتَهُ فَيَقْضِيهَا اللَّهُ لَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْأَلَهُ إِيَّاهَا.

این هم یک دسته از روایات.

اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۲

در باب تواضع حدیث چهارم

۱ - حدیثی صحیح است.

۲ - برقی، ثقه.

۳ - برزج. که ثقه و واقفی است. حدیثی موثق و معتبر است. چون او هست می گوئیم موثق و گرنه صحیح می بود.

۳- ابنُ اَبی عُمیرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ اَبی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: افْطَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص - عَشِيَّةَ خَمِيسٍ فِي مَسْجِدٍ قُبَاً فَقَالَ هَلْ مِنْ شَرَابٍ فَاتَاهُ اَوْسُ بْنُ خَوْلِيٍّ الْاَنْصَارِيُّ بُعْسٌ مَخِضٌ بِعَسَلٍ «۱» فَلَمَّا وَضَعَهُ عَلَى فِيهِ نَحَاهُ ثُمَّ قَالَ شَرَابَانِ يُكْتَفَى بِاَحَدِهِمَا مِنْ صَاحِبِهِ لَا اَشْرَبُهُ وَلَا اُحْرِمُهُ وَ لَكِنْ اَتَوَاضَعُ لِلَّهِ فَإِنَّ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ خَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ اقْتَصَدَ فِي مَعِيشَتِهِ رَزَقَهُ اللَّهُ وَ مَنْ بَذَرَ حَرَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ.

«۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ دَاوُدَ [بن سليمان] الْحَمَّارِ عَنْ اَبی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِثْلُهُ وَقَالَ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ.»

#### ذکر مواردی به عنوان شاهد

این حدیث باید ذیل آن احادیثی قرار بدهد که به ذکر کثیر اشاره کرده است.

از این به بعد مواردی را به عنوان شاهد ذکر می کنیم، و نمی خواهیم آن را از جهت سندی بررسی کنیم و آن ها را وصل کنیم.

نجاشی در مورد عمل شعبان می گوید: من این را دیدم و گرفتم و خواندم و بعد محذوف می شود تا زمان سید بن طاووس. که او هم مولفش را اشتباه می گیرد. ولی واقعیت این است که کتاب های دعا مقبول شیعه بود و مورد قبول بود، اما نمی دانم چرا حذف شد و بعضی از این احادیث با سلسله سند حذف شد. بعضی ها هم این طور عمل کرده اند که می خواستند دعا را بخوانند، کاری به سلسله سند نداشتند و می خواستند دعا را بخوانند.

۱ - ثقه است.

۲ - نجاشی: مضطرب الحدیث است. ولی بعضی ها او را قبول می کنند.

۳ - ثقه.

۴ - با توجه به معلی بن محمد، این حدیث می شود معتبر و طبق اصطلاح جدید گرته صحیح بود.

## - فراز مناجات شعبانیه

«إِلَهِی أَقْمِنِی فِی أَهْلِ وَلَّائِتِکَ مَقَامَ مَنْ رَجَا الزَّیَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِکَ إِلَهِی وَ اَلْهَمْنِی وَلَهَا بِذِکْرِکَ إِلَی ذِکْرِکَ»

قبلاً توضیح دادم که مناجات شعبانیه فضایش خیلی فضای سنگین و نهایی است. که حضرت امام ره از این فراض الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، خیلی توجه می کردند و نکات بسیاری در می آوردند.

معنای این فراز: «خدایا الهام کن به من وله به ذکرت از ذکری به ذکر دیگر و وله و تشنگی و شیفتگی و غرق و فنای در ذکر داشته باشم. این معنایش این می شود: دوام ذکر و عمق ذکر.»

## - فراز زیارت امین الله

«اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِی مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِکَ - رَاضِیَةً بِقَضَائِکَ مُوَلَّعةً بِذِکْرِکَ»

ولع در ذکر یعنی شدت ذکر و کثرت ذکر که تبدیل می شود به دوام و عمق ذکر. این یعنی همان دوام و عمق ذکر که ما به دنبالش بودیم. که ذکر لفظی و قلبی و عملی و مراقبه را هم شامل می شود.

## - فراز دعای کمیل

«أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِی مِنَ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ بِذِکْرِکَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِکَ مَوْصُولَةً»

در مورد ادعیه اگر بخواهیم این سبک جمع کنیم، دعاها را فراوانی وجود دارد. می خواهیم ادله ذکر را جمع بندی کنیم و به سراغ ادله دیگر برویم به عنوان دلیل خاص مراقبه.

## نتیجه گیری بحث ذکر

با این توضیحاتی که دادیم، مجموعه ادله دعوت می کند به ذکر علی کل حال، و تشویقی که در آیات بوده است به گونه ای بوده است که تا نماز را خواندی، ذکر را داشته باشی، تجارت می کنی ذکر را داشته باش و... و بعد در آیات تأکید می شد که ذکرها چند نوع است: ذکر فی نفسک، که اگر کسی این را تثبیت کند راه برای مراقبه باز می شود که مراقبه جزء ذکر قلبی است .

بعد در روایات هم ذکر علی کل حال و هم ذکر لفظی و هم ذکر عملی و هم ذکر قلبی و هم بحث های سلوکی ذکر را گفته اند و... رابطه حیات با ذکر حق، ذکر با جلوس حق و انیس حق و... که ما قصد ورود به این فضا را نداشتیم و طرح نکردیم.

نتیجه همه این ها این بود که همه این ها صحنه می گذارد که راه مراقبه مورد تأیید شرعی است. یک جواری صحبت می کنند در روایات و آیات که از کار و زندگی نیفتید ولی ذکر هم داشته باشید. از زن و فرزند نزنید ولی داشته باشید. تجارت باشد ولی ذاکر حق باشید.

راهی را نشان داده اند در عین این که در صحنه های اجتماعی و خانوادگی و... حاضر باشید که ذکر هم داشته باشید که این آهسته آهسته سر برآورده است به اینجا که تبدیل می شود به مراقبه در نحله آخوند ملاحسیقنلی همدانی.

در جنگ نماز خوف را بخوانید ولی بعدش ذکر را داشته باشید. یعنی هیچ صحنه از صحنه های مختلف زندگی را بر نمی دارد ولی ذکر را داشته باشیم.

این راه جزء بهترین راه هاست که شریعت اسلامی به آن پرداخته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

(گرفته شده از آقای هلالیان)

تعبیری دیگر که در بیان علی علیه السلام آمده است

ج ۱ اصول کافی ص ۳۳۵

ارشاد ج ۱ ص ... امالی ... با سند نقل کردند

خصال / الغارات با سند هستند

سند کافی

الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۵

۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ... قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ اللَّهُمَّ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَ أَنْكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلًا تَبْطُلَ حُجَجُكَ وَ لَا يَضِلُّ أَوْلِيَائُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ وَ كَمْ أَوْلَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَ الْأَعْظُمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدَرًا الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ الْأَئِمَّةِ الْهَادِينَ الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِأَدَابِهِمْ وَ يَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحَهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ وَ يَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ وَ يَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذَّبُونَ وَ أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ أَوْلَئِكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَوْلِيَائِهِ وَ دَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ فِي دَوْرِهِ إِذْ اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ وَ الْخَوْفُ مِنَ عَدُوِّهِمْ فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلِّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى

الْبَاطِلِ مُنْتَظِرُونَ لِذَوَلَّةِ الْحَقِّ وَ سَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَمْحَقُ الْبَاطِلَ هَا هَا طُوبَى لَهُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ وَ يَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَيْهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَ سَيَجْمَعُنَا اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ\*.

صحیح است.

در مقام مدح و صحه گذاشتن است. فضا، فضای مطلوبیت شرعی است.

عنوان ذکر نیست، اشاره به حال مراقبه و دوام ارتباط با حضرت حق دارد

متن دیگر

ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۴

دغدغه آوردن سند را نداشته است، لذا شاهد بحث است

حدیثی خیلی عالی است. بحثهای سلوکی فراوان دارد

در بحار ح ۷۴ ص ۲۱ هم آمده است ح ۶

... يَا أَحْمَدُ إِنَّ أَهْلَ الْخَيْرِ وَ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَفِيقَةٌ وَ جَوْهَرُهُمْ كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ قَلِيلٌ حَمَقُهُمْ كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ قَلِيلٌ  
مَكْرَهُمُ النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ مُحَاسِبِينَ لَأَنْفُسِهِمْ مُتَعَبِّينَ لَهَا  
تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ أَعْيُنُهُمْ بَاكِیَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ إِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ  
الذَّاكِرِينَ فِي أَوَّلِ النِّعْمَةِ يَحْمَدُونَ وَ فِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ وَ كَلَامُهُمْ مَسْمُوعٌ  
تَفَرَّحُ

ارشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص: ۲۰۲



بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَيَدُورُ دَعَاؤُهُمْ تَحْتَ الْحُجُبِ يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ الْوَلَدَ وَلَا يَشْغُلُونَ عَنْهُ طَرَفَةً عَيْنٍ بِحَارٍ: وَلَا يَشْغُلُهُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْءٌ طَرَفَةً عَيْنٍ / این تدبیر فضای مراقبه را به شدت تقویت می کند و لایریدون کثرة الطَّعَامِ وَلَا كَثَرَةَ الْكَلَامِ وَلَا كَثَرَةَ اللَّبَاسِ النَّاسُ عِنْدَهُمْ مَوْتَى وَاللَّهُ عِنْدَهُمْ حَيٌّ كَرِيمٌ يَدْعُونَ الْمُدْبِرِينَ كَرَمًا وَيَزِيدُونَ الْمُقْبِلِينَ تَلَطُّفًا قَدْ صَارَتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَهُمْ وَاحِدَةً يَا أَحْمَدُ هَلْ تَعْرِفُ مَا لِلزَّاهِدِينَ عِنْدِي قَالَ لَا يَا رَبِّ قَالَ يُبْعَثُ الْخَلْقُ وَيُنَاقَشُونَ الْحِسَابَ وَهُمْ مِنْ ذَلِكَ آمِنُونَ إِنَّ أَدْنَى مَا أُعْطِيَ الزَّاهِدِينَ فِي الْآخِرَةِ أَنْ أُعْطِيَهُمْ مَفَاتِيحَ الْجَنَانِ كُلِّهَا حَتَّى يَفْتَحُوا أَيَّ بَابٍ شَاءُوا وَلَا أُحْجَبَ عَنْهُمْ وَجْهِي وَلَا نُعْمَنَّهُمْ بِالْوَانِ التَّلَذُّذِ مِنْ كَلَامِي ...

یکی از راههای محاسبه

مشکلهای عمده خود را اولاً به چشم بیاورید. هر روز به چشم خود بیاورید.

اهل غفلت بودن را هم بیاورید.

این محاسبه کلی است

محاسبه جزئی هم است.

بعد درباره عیش گوارا بحث می کند

ص ۲۰۴

... أَمَّا الْعَيْشُ الْهَنِيُّ فَهُوَ الَّذِي لَا يَفْتَرُ صَاحِبُهُ عَنْ ذِكْرِي وَلَا يَنْسَى نِعْمَتِي وَلَا يَجْهَلُ حَقِّي يَطْلُبُ رِضَايَ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ ... وَيُرَاقِبُنِي بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عِنْدَ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَمَعْصِيَةٍ وَيَنْفِي قَلْبَهُ عَنْ كُلِّ مَا أَكْرَهُ وَيُبْغِضُ الشَّيْطَانَ وَوَسَاوِسَهُ لَا يَجْعَلُ لِلْإِلَهِ عَلَى قَلْبِهِ سُلْطَانًا وَسَبِيلًا فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَسْكَنْتُ فِي قَلْبِهِ حَبًّا حَتَّى أَجْعَلَ قَلْبَهُ لِي وَفَرَاغَهُ وَاشْتَغَالَهُ وَهَمَّهُ وَحَدِيثَهُ مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي أَنْعَمْتُ بِهَا عَلَى أَهْلِ

مَحَبَّتِي مِنْ خَلْقِي وَ أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرَ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي از

مراقبه نوع سوم به نوع چهارم می رسد...

جوری باید باشد که همه جا خدا ببیند، نه با اینکه از کارهای دیگر و درس بزند.

بحث رهبانیت را باید کرد تا ببینیم چه منطقی دارد.

برای رسیدن به این حقایق سه راه داریم

فلسفی

شهودی عرفانی

دینی

احادیث مراقبه

یعنی لفظ مراقبه دارند

غالباً نظر به مراقبه نوع دوم نظر دارند ولی برخی جاها اطلاق دارند و به درد مطلق مراقبه می

خورند

۱. مراعات حلال و حرام به خاطر خدا و رعایت جانب خدا، بیشتر فضای ذکر عملی

...

غالباً سند قوی ندارند

بحار ج ۹۱ ص ۱۲۴

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩١، ص: ١٢٥

... رَجَوْنَا إِقَالَتَكَ وَ قَدْ جَاهَرْنَاكَ بِالْكَبَائِرِ وَ اسْتَخَفَيْنَا فِيهَا مِنْ أَصَاغِرِ خَلْقِكَ وَ لَا نَحْنُ رَاقِبُونَكَ  
خَوْفًا مِنْكَ وَ أَنْتَ مَعَنَا وَ لَا اسْتَحْيَيْنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ تَرَانَا وَ لَا رَعَيْنَا حَقَّ حُرْمَتِكَ...

غرر

٣٧١٦ طُوبَى لِمَنْ رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ (٢٣٨ / ٤).

كافي ج ٨ ص ١٧٢

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٨، ص: ١٧٢

مِثَالًا «١» فَلَا تَغْرَنَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا\* فَإِنَّمَا أَنْتُمْ فِيهَا سَفَرٌ حُلُولٌ «٢» الْمَوْتُ بِكُمْ نَزُولٌ تَنْتَضِلُ فِيكُمْ مَنَائِهِ  
«٣» وَ تَمْضِي بِأَخْبَارِكُمْ مَطَايَاهُ إِلَى دَارِ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ الْجَزَاءِ وَ الْحِسَابِ فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ  
تَتَكَبَّرُ ذَنْبُهُ «٤» وَ كَابِرُ هَوَاهُ

دلائل الامامة ص ٢٥٦

قَالَ: إِذَا هُوَ خَافَ اللَّهَ، وَ رَاقَبَ اللَّهَ، وَ تَوَقَّى الذُّنُوبَ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ لَهُ دَرَجَتَانِ.

نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ١٠٣

٧٦ و من خطبة له ع في الحث على العمل الصالح

رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعَى إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةٍ هَادٍ فَفَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ  
قَدَّمَ خَالِصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا أَكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَ اجْتَنَّبَ مَحْذُورًا وَ رَمَى غَرَضًا وَ أَحْرَزَ عَوْضًا كَابِرَ هَوَاهُ وَ

كَذَّبَ مِنْهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَ التَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَمَ  
الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴ / ۱۰/۹/۱۳۹۲ / ۲۷ محرم / یکشنبه

بحث ذکر از باب نمونه، پر است از آیات و روایات و همه آیات و روایات را هم نیاوردیم، وقتی  
دلایل شد ۱۵۰ و ۲۰۰ و ۳۰۰، همه رانمی خوانیم، فضا روشن شود و بقیه را دوستان بخوانند.

معلقة بالمحل الأعلى. در این فضا ذکر نیست ولی معلق بودن درش فضای ذکر خوابیده است. که  
حدیثش فی الجملة معتبر بوده است.

عدم الاشتغال طرفه عین. که همه اش مشغول به خدا. این حدیث سندی نداشت عملا که در ارشاد  
القلوب آمده بود بدون سند امیر المومنین علیه السلام از شب معراج از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم نقل کرده است.

دلایل ما ذکر و معلقه بالمحل الاعلی و عدم الاشتغال طرفه عین. اما دسته چهارم ادله:

دلایل مراقبه

بعدا به متون مراقبه رسیدیم. دلایلی که مراقبه را ذکر کرده باشد.

دلایل مراقبه که در جلسه قبل خواندیم بیشتر ناظر به معنای اول و دوم بوده است.

بحار ج ۸۴ ص ۱۱۰ / متهم ج ۱ ص ۱۱۶ / فلاح السائل ص ۲۶۲

« وَ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ فِي خُلُوتِهِمْ وَ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ رَاقِبُوكَ [جانب تو را مراعات  
کند هم در خلوات و هم در جلوات] وَ عَبْدُوكَ »

## شرح نهج البلاغه ج ۵ ص ۱۵۱

که ناظر به مراقبه به معنای سوم است

« و راقبوه مراقبه من يعلم أنه يراه »

اصلش مراقبه در مقام عمل است و اگر مطلق باشد به درد ما هم می خورد.

این اندیشه که در متون دینی: الم يعلم بأن الله يرى. ان الله يعلم ما تسرون و ما تعلنون. این تعابیری که در قرآن هست تبدیل شده است به یک ادبیاتی که حتی در نماز و در مراقبه هم مطرح می کنند. اگر خدا را نمی بینی بدان که خدا تو را می بیند.

## بخارج ۶۷ ص ۳۵۵

« يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ »

## اصول کافی ج ۸ ص ۱۳۶

« يَا عِيسَى كُنْ حَيْثُ مَا كُنْتَ مُرَاقِبًا لِي وَ أَشْهَدُ عَلَى أَنِّي خَلَقْتُكَ وَأَنْتَ عَبْدِي وَأَنِّي صَوَّرْتُكَ وَ إِلَى الْأَرْضِ أَهْبَطْتُكَ »

که به نظرم این تعبیر مراقبه نوع عالی را مطرح می کند.

در مورد نماز هم آمده است

## وسائل الشیعه ج ۵ ص ۴۶۵

« قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَاعْلَمْ أَنَّهُ يَرَاكَ. »

## بحث رهابیت

که بحثی است که در آن دوره بوده است بین مسیحیان که شیوه های عزلتی که داشتند و فشارهایی که به خودشان می آوردند و حتی حالت های فیزیکی که برای خودشان درست می کردند.

از آیه «و رهبانیه ابتدعوها فما رعوها حقّ رعایتها» مثل علامه بار مثبت گرفته شد. ولی اسلام این را اسلام نمی پذیرد و علامه می فرماید که عرفان اسلامی عرفان مثبت است نه عرفان منفی. یعنی از صحنه اجتماع و بازار و خانه و اجتماعی و درسی و... هیچ کم نمی کند، به نفس همین تشویق به کارها راه را باز می کند. همه فضاها را فضای عبادت می کند.

اسلام کاری کرده است که همه ساحت ها مسجد است. مسجد اُس و اساس فضای اجتماعی است. این مسجدهایی که تشکیل می شود نمونه اعلای مسجد است. همه جا فضای عبادت است. و همه این ها به گونه ایست که می شود همراه با حضور مع الله.

تمام عالم آیات الهی. تمام کارها عبادت. و در دل همه این ها باید ارتباط باشد.

علامه طباطبایی تمام عمرش را گذاشته است برای کسب علم و تمام عمرش را به عرفان گذرانده است.

اسلام آن سبک از رهبانیت مسیحیت را امضا نمی کند ولی می گوید رهبانیت امت ما جهاد و از خودگذشتگی است.

## جریان عثمان بن مظعون

جریان عثمان بن مظعون را به طور خلاصه می گویم که نمونه ایست که این مطالب پیاده شده است.

در باب نفس اماره و زهد و مشتهیات و انما الحیوه الدنیا لعب و لهو...

با این متون یک عده در زمان رسول الله راه افتادند که انسان های ویژه ای بودند. عثمان بن مظعون گفت من دیگر با همسر همخوابگی ندارم. امیر المومنین علیه السلام فرمودند: من دیگر نمی خوابم در روایت آمده است حلف، که به نظرم حضرت قسم نخورده است. سلمان بود، سالم غلام ابی حذیفه.

آن نحله ی عرفانی دوره رسول الله. این عده راه افتادند.

زن عثمان یکباری عایشه او را می بیند و البته در روایات گاهی ام سلمه است. دید که او به خودش نمی رسد. به او گفت که تو که زن زیبایی هستی چرا به خودت نمی رسی؟ گفت که شوهرم اصلاً نمی آید و به من کاری ندارد.

آیه ۸۷ سوره مائده. که آیه کلیدی ای در این زمینه است و تفاسیر را ذیل این آیه نگاه کنید.

آیه ۸۷ و ۸۸ سوره مائده

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷) وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) »

امام حسن علیه السلام احتجاج کرده است که: امیر المومنین اولین کسی بوده است که نفی شهوت کرد که در روایت آمده است که امیر المومنین و دسته اش.

که در روایت آن حضرت آمده است که کان لی فیما مضی اخ فی الله. که بعضی گفته اند منظور عثمان بن مظعون است.

که این حدیث فی الجمله معتبر است.

« فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَبِلَالٍ وَعُثْمَانَ بْنِ مِطْعُونٍ، فَأَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَحَلَفَ أَنْ لَا يَنَامَ بِاللَّيْلِ أَبَدًا - وَأَمَّا بِلَالٌ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا يُفْطِرَ بِالنَّهَارِ أَبَدًا، وَأَمَّا عُثْمَانُ بْنُ مِطْعُونٍ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا يَنْكِحَ أَبَدًا - فَدَخَلَتْ امْرَأَةُ عُثْمَانَ عَلَى عَائِشَةَ وَكَانَتْ امْرَأَةً جَمِيلَةً، فَقَالَتْ عَائِشَةُ مَا لِي أَرَاكِ مُعْطَلَةً - فَقَالَتْ وَلِمَنْ أَتَرَيْنُ - فَوَاللَّهِ مَا قَارَنِي زَوْجِي مُنْذُ كَذَا وَكَذَا، فَإِنَّهُ قَدْ تَرَهَّبَ وَلَبِسَ الْمُسُوحَ وَزَهَدَ فِي الدُّنْيَا، فَلَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِذَلِكَ، فَخَرَجَ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَاتَّيَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ - مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُحَرِّمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الطَّيِّبَاتِ - أَلَا إِنِّي أَنَامُ بِاللَّيْلِ وَآتُكِحُ وَأُفْطِرُ بِالنَّهَارِ - فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي، فَقَامُوا هَوْلَاءِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ حَلَفْنَا عَلَى ذَلِكَ - فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ - وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ - فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ - مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كَسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ - فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ - ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ الْآيَةُ »

این که حضرت امیر المومنین علیه السلام سر دسته این افراد بوده است و این فضیلتی است که امام حسن علیه السلام به این مسأله احتجاج می کند و افتخار می کند.

١ - ٢٩٤٨٦ - ١ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ هَذَا نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَبِلَالٍ وَعُثْمَانَ بْنِ مِطْعُونٍ - فَأَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَحَلَفَ أَنْ لَا يَنَامَ بِاللَّيْلِ أَبَدًا وَأَمَّا بِلَالٌ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا يُفْطِرَ بِالنَّهَارِ أَبَدًا وَأَمَّا عُثْمَانُ بْنُ مِطْعُونٍ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا يَنْكِحَ أَبَدًا إِلَى أَنْ قَالَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَحَمَدَ اللَّهَ وَاتَّيَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُحَرِّمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الطَّيِّبَاتِ أَلَا إِنِّي أَنَامُ بِاللَّيْلِ وَآتُكِحُ وَأُفْطِرُ بِالنَّهَارِ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي فَقَامَ هَوْلَاءِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَدْ حَلَفْنَا عَلَى ذَلِكَ فَانْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كَسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ.



اگر حلف باشد، این حلف از حجت خدا بر نمی آید. حضرت امیر المومنی علیه السلام یک شیعه داشت و یک عده اهل ولاء داشت، و یک عده ای هم داشت در فضای عرفانی. مثل سلمان که شده است از اصحاب سرّ.

رسول الله هم خیلی از این عده خوششان می آمد. در مورد وفات ایشان نقل شده که حضرت چه کرده است.

بحار ج ۴۰ ص ۳۲۸

«ابن عباس و مجاهد و قتادة في قوله يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات الآية نزلت في علي و أبي ذر و سلمان و المقداد و عثمان بن مظعون و سالم إنهم اتفقوا [نه این که همه این تصمیم را بگیرند، بلکه بعضی این تصمیم را گرفته اند که به همه نسبت داده می شود.] على أن يصوموا النهار و يقوموا الليل و لا يناموا على الفراش و لا يأكلوا اللحم و لا يقربوا النساء و الطيب و يلبسوا المسوح<sup>۱</sup> و يرفضوا الدنيا و يسيحوا في الأرض و هم بعضهم أن يجب مذكيره فخطب النبي ص و قال ما بال أقوام حرّموا النساء و الطيب و النوم و شهوات الدنيا أما إني لست أمرکم أن تكونوا قسيسين و رهباناً فإنه ليس في ديني ترك اللحم و النساء و لا اتخاذ الصوامع و إن سياحة أمتي و رهبانيتهم الجهاد إلى آخر الخبر.»

الدر المنثور ج ۲ ص ۳۰۷ به بعد این روایات نقل شده است.

بحث رهبانیت مستقلاً بشود، اما دین به این معنا نیست، نه این که نفی کلی کند، ولی می گوید بهتر آن است که در محیط های اجتماعی باشید.

در فقه السلوک یکی از بحث های جدی بحث رهبانیت است که اصلاً مجاز هست یا نه؟!

۱ (۳) المسوح جمع المسح بالكسر و هو الكساء من الشعر.

ما شما را می اندازیم در تمام صحنه های اجتماعی و دنیایی ولی دنیا زده نشویم.

شرط اول: تمام مراقبه نباید ما را از صحنه های وظیفه ای بیاندازد. که توضیح دادیم.

مگر سلوک برای همه یکسان است؟ نه. شریعت برای هر سطحی یک دستوری دارد مرحبا به قومی که از جهاد اصغر آمده است و جهاد اکبر را دریابید.

یکی از مراحل مبارزه با نفس این است که جلوی گناه را بگیرید.

اما امیر المومنین علیه السلام می فرماید: کان لی فیما مضی اخ فی الله، که اگر دو مباح بود او به سمت آن طرفی می رفت که مخالف با نفس باشد.

بحث مدارا و مراحل مومنین را باید مفصل گفت که نمی پردازیم.

اصول کافی ج ۲ ص ۴۲ تا ۴۵ که آن حدیث سوم ص ۴۵ حدیثی قابل اعتنا و معتبر است. ان المومنین علی منازل منهم...

مراقبه چهار مرحله داشت، کسانی که به مراحل بالاتر می رسد بعد مرحله بالاتر.

شرط دوم: بحث مد

بسم الله الرحمن الرحيم

**جلسه ۱۵ / ۱۶ / ۹ / ۱۳۹۲ / ۴ صفر / شنبه**

عمدتا در بحث فقه السلوک قصدمان این بود که در کنار تبیین سلوکی، تبیین فقهی هم باید باشد. به نظرم بحث ادله عام خیلی می تواند مفید باشد که ما فضاهای عرفان در وادی عمل را داشته باشیم. جا دارد که بعضی از دوستان ادامه دهند تا به نتایج خوبی برسند.

بحث در باب نماز، نه همه اسرار نماز، که به دلیل این که یک بابی باز شود تا حوزه ای که دین در این باب چه مباحث عرفانی دارد که باید آن را جدی بگیریم.

### مقدمه اول

مساله اسرار الصلاة که گفته می شود و کلا اسرارهایی که گفته می شود، این ها در کار عرفاء خیلی زیاد است و این دارای اهمیت است و این کارهایی که انجام می دهیم به ویژه نماز و روزه و حج و...

عرفاء به لحاظ تجربه عملی که داشتند در دل نماز و روزه و... و به لحاظ رهنمودهایی که از شریعت رسیده است با گرایشات عرفانی این کار را انجام داده اند.

اسرار نمازهایی داریم، مثلاً اسرار الصلاة مرحوم ملکی تبریزی و مرحوم امام هم به نام سر الصلاة و آداب الصلاة کتاب نوشته است. دیگران هم نوشته اند.

در کارهای بزرگان و عرفاء بوده است.

سیدحیدر آملی به اسم شریعت طریقت حقیقت تمام اسرار نماز را بررسی کرده است.

و لابلاي کتاب های عرفانی هم هر کدام سخنی گفته اند. هر کدام تجربه ای که داشته اند یک جا مندمج شده است.

صدرا هم در لابلاي شرح اصول کافی یکجا اسرار الصلاة نوشته است.

هنر این است که این کتاب ها جمع شود، و گرایشات متعدد روشن شود.

عملا کسانی هستند که اصلا حال و هوای عرفانی ندارند و کارهایی انجام داده اند، ولی عرفاء کاری که کرده اند در کنار کارها این آقایان قابل مقایسه نیست.

سید بن طاووس در باب اوقات نماز یک چیزهایی را به تجربه یافته است و نوشته است. این مجموعه ها هم به لحاظ مباحث معرفتی و هم به لحاظ سلوکی و هم به لحاظ شریعتی و احکامی هم مؤثر است. حتی در احکام هم می تواند مؤثر باشد.

مثلا در جواهر هست در باب نماز اول وقت: اگر آدم حال ندارد چه کار کند؟ اگر وقتی حال ندارد نمی خواهد اول وقت بخواند. صبر کند حال بیاید بعد بخواند.

بعد می گوید اگر این بی حالی ادامه پیدا کند که اول وقت هیچ نماز نخواند همان اول وقت بخواند بهتر است.

آن هایی که این اسرار را می دانند در عملشان هم بسیار مؤثر است. بلکه بعضی جنبه های تعبیدی شریعت را خوب نمی فهمند با نکات عرفاء در این اسرارها تمایلاتشان به عبادات بیشتر شده است.

از خیلی از سروران می شنوم که حج که انجام می دهم رفتم و برگشتم ولی نفهمیدم که برای چیست؟ گرچه باید احکام را طبق نظر مجتهد خاص خودش انجام دهند ولی رمز طواف و سعی بین صفا و مروه و عرفات و... را بفهمد.

یک روحانی کاروان که کنار بیان احکام این حرف ها را می زند خیلی استقبال می شود.

دست بر قضا در شریعت هم آمده است.

این تشنگی وجود دارد.

یکی از آقایان بحث اسرار الصلوات را بالای منبر گفت. یکی آقای دیگری آن حرف را شنید بعد از یک سال او را دید و به او گفت من یکسال نمازم خوش شده است. به خاطر آن حرفی که شما زده ای.

فضای روزه چیست؟ هویت روزه چیست؟ یک عبادت ترکی است. چرا در فضای روزه همه اش بحث ترک مطرح می شود؟

روح عبادت را باید ترک کرد.

می گویند: وقتی کسی خوش نقشه راه را بداند خیلی راحت می تواند عمل کند.

### نکته دیگر که باید مورد توجه قرار بگیرد

ما در همه این ها متون شریعت داریم که خیلی از این اسرار را مطرح کرده است و صحنه می گذارد. ما در شریعت داریم و خیلی. در مورد نماز عرض می کنم که خیلی داریم. خیلی هم تأکید دارند.

بینیم که اهل بیت چه کار کرده اند و بعد ظهورگیری شود و بعد اسرار استخراج شود.

باید یک نوع کار اجتهادی در متون شریعت از این جهت انجام شود. مسأله اجتهادی هم در اسرار الصلاة مطرح است.

در مورد حقیقت سجده، نماز رسول الله و ... چه گفته اند؟ این ها نوع تلقی را تغییر می دهد. و از طرفی این روایات میزان قرار می گیرد برای بحث های اسراری.

یک راه دیگر هم تجربه سالکان است که باید گفته شود چگونه مورد استفاده قرار می گیرد در بحث اسراری.

علاوه بر این که خود شریعت رمز بعضی از عبادات را صریحا گفته است.

عرفاء یکی از کارهایی که در وادی عمل دارند این است که لمّ عبادات و سرّ آن ها را بیان کردند.

## مقدمه دوم

تلقى ما نسبت به شریعت و احکام چه باشد؟ این احکام چه جایگاهی در دین دارد؟

بعضی ها می گویند: دین مسأله حساس همان عقاید و ایمان است.

این دسته از دستورات شریعت چه کار می خواهد بکند؟

دین تدین مردم را چه طور تنظیم می کند؟

به نظرم: دین بدون جنبه شریعت و احکام ظاهری ناقص است. کل شریعت. یعنی یک مقصودی

دارد که بدون شریعت به مقصد نمی رسد.

دین اگر بخواهد انسان را به خدا برساند، اگر شریعت و احکام نیاید به مقصودش نمی رساند و

خوش نمی رساند.

بلکه اگر کسی جلو برود می بیند که بیشترین کارهایی که دین انجام می دهد در ضمن احکام و

شریعت انجام می دهد. این قدر اهمیت دارد. چرا؟

نمونه ای در باب نماز

## تربیت توحیدی

ما می خواهیم موحدّ پرورش بدهیم در همه ابعاد. تا این را بخواهی پرورش دهی باید یک نوع

تربیت توحیدی به او یاد دهید. باید این ایمان را تقویت کنید و نهادینه کنید. باید به این سطح از

توحید برسد که ساحت های زندگی اش را پر کند. یکی از مهم ترین آن ها نماز است.

روزه ساحت دیگر و حج ساحت دیگری را پر می کند.

تا مسأله توحید رامی خواهید نهادینه کنید باید تربیت توحیدی را ایجاد کنید. این تربیت با نماز ایجاد می شود.

یک وقت باید باوری ایجاد شود. یک وقت باید این باور در جان بنشیند. که باید مهارت توحید ایجاد شود که با نماز ایجاد می شود.

مثال: گاهی به خطاط یک مشق نظری می دهند که مثلاً اگر سه نقطه که نار هم قرار دهی الف درست می شود. ولی تا دست به کار نشود و مشق عملی را نکند مهارت خطاطی نمی آید.

نماز کاری می کند که انسان نمازگزار کم کم احساس ارتباط با خدا پیدا کند. این ارتباط را باید روزی پنج وعده داشته باشد. به صورت واجب. این ارتباط ها برای خودش سطوحی دارد. این مهارت که بیاید، بعدها می بیند که تمام اذکار و حالاتی که در نماز گذاشته اند برای ایجاد مهارت توحیدی است.

#### دسته بندی اعمال

۱- ما دسته از اعمال داریم که خودش ایمان است. نماز جزء این دسته از اعمال است. که در آن توحید موج می زند.

۲- دسته ای از اعمال داریم که منتج به ایمان است.

۳- دسته ای از اعمال است که مفید برای ایمان است و منتج نیست.

پس جایگاه شریعت در دین خیلی مهم است و اگر نباشد به مقصود نمی رساند. بعضی ها روح احکام را نمی دانند و با آن خیلی خشک برخورد می کنند.

در حالی که اصلاً اینجور نیست. خیلی از احکام شرعی سبب تنظیم زندگی می شود. کل شریعت تنظیم زندگی است و به تعبیر حضرت امام قرار است تمدن و حکومت و ساحت جامعه را تماماً پر کند.

تنظیم زندگی در تمام ساحت های انسانی. چه فردی و چه اجتماعی و ....

همیشه برایم خیلی خوشایند است که رنگ و بوی شریعت ختمی در بعضی از امور انسان هایی که باور درستی ندارند دیده می شود حتی در ازدواجش.

شریعت فوایدش بسیار است. شریعت بینظیر است.

خدا می داند که چه کار کند که مردم به سویش بروند.

هر چه که در دین است همانجوری که هست انجام دهیم چون خداوند این ها را زمینه استقرار دیانت قرار داده است.

دین احکام، عقاید، اخلاق دارد. بعضی ها می گویند: عقاید و اخلاق باشد، احکام را چه کار داریم؟!

فرق رسل به شرایع دانسته شده است. «لکل شرعة و منهاجا» در توحید که مشترک هستند ولی در شریعت تفاوت دارند. چیست که منسوخ می شود در دین؟ شریعت و احکام است که نسخ می شود. از جهت اصل توحید و نبوت یکسان هستند. گرچه از جهت توحید ممکن است که تفاوت در عمق باشد ولی از جهت اصلش یکسان است، اما از جهت احکام گاهی نسخ می کند.

محور اصلی دین عقاید است و عقاید هم زیر سر توحید است.

نماز هم جزء شریعت است و احکام. و بدون این ها نمی شود دین به مقصد برساند.



دین اسلام با این شریعتی که دارد استمرارش بسیار زیاد است و ایمان دینی اش بسیار است و هر جامعه ای این دین را بیشتر اجرا می کند ایمانش هم خیلی بیشتر است.

ما احتیاج به تجربه توحیدی و تربیت توحیدی داریم که در نماز آشکار می شود.

امام ره: ما در نماز داریم به خودمان می آموزیم و تفهیم می کنیم حقایق را.

با این مقدمات:

می خواهیم برسیم به بحث نماز.

نماز را چند ساحت می شود بحث کرد.

مقدمه سوم

در شریعت ما به گونه ای در مورد نماز صحبت می کند که نماز محور و رکن است. در عقاید محور آن ها توحید است که علامه خیلی خوش در میزان توضیح داده است که اخلاق و احکام هم به توحید بر می گردد.

همان طور که در عقاید توحید محور است در اعمال هم نماز محور است.

« ۶۲ وَ قَالَ الصَّادِقُ ع أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ. »

بحث اول: نماز مقبول

که در شریعت چه نمازی مورد قبول و صحیح است.

نماز مقبول را جور مطرح کرده اند که آدم احساس می کند که نماز را طبق احکام خوانده است، ولی آن نمازش مورد قبول نیست.

بحث قبولی نوعاً یک بحث فرافقهی است و یک بحث سلوکی است. یعنی ما در رساله این مسأله را ذکر نمی‌کنیم، در عین این که گفته می‌شود: خوب است حضور قلب باشد، ولی به عنوان شرط نماز ذکر نمی‌شود.

در مورد قبولی اعمال جریان حضرت قایل و هایل را ذکر می‌کند. که

سوره مائده «وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷)»

بحث قبولی نماز را فقهاء مطرح نکرده اند ولی در فضای متون دینی ما خیلی غلیظ است که بحثی است سلوکی. که صرف نماز را طبق رساله انجام دادن نیست.

که این بحث را بررسی می‌کنیم که در روایات آمده است که قبولی نماز به حضور قلب است که کاری باطنی است.

و این که شریعت چرا از سطح ظاهر شروع می‌کند، هم می‌گوییم که دلیلی دارد.

بیخود نیست که عرفاء در این زمینه بیشتر صحبت می‌کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۶ / ۱۳۹۲/۹/۱۷ / ۵ صفر / یکشنبه

عرض کردیم که دین بدون شریعت ناقص است. و نماز رکن در اعمال است.

در مورد عبادات، بحث قبول که پیش می‌آید، فضا، فضای سلوک است.

نماز یا صحیح است یا مقبول. ممکن است که کسی نماز را انجام بدهد، با همه اجزائش، ولی در عین حال می تواند مقبول درگاه حق نباشد. پس می شود نماز صحیح باشد که مقبول نباشد.

### پس چطور باید نماز خواند که مقبول باشد؟

ابوحزمه ثمالی که به منزله سلمان است نسبت به اهل بیت و جزء خالصین است. رگه سلمانی دارد که رگه سلمانی رگه سلوکی است.

میگوید: دیدم حضرت سجاد علیه السلام نماز می خواند در حالی که عبا کج بود. از حضرت بعد از نماز پرسیدم چرا شما عبا را که کج بود صاف نکردید؟

حضرت در جواب فرمود:

« فَقَالَ وَيْحَكَ أَ تَذَرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ »<sup>۱</sup>

شریعت در مورد نماز چطور عمل می کند. در حالی که مخاطبش عموم مردم است؟

حکمت در شریعت موج می زند. یک حکمت عجیبی است. در عین این که شخصی توانایی هایی دارد به او دستوری می دهد که سریع برود ولی در مورد کسی که توانایی ندارد او را آرام آرام می کشاند.

### نگرش شریعت

۱- شریعت سهله و سحمه است.

۲- این که هر جی در دین نیست.

۳- آن دسته از آیاتی که تکلیف به مالایطاق نمی کند.

۴- آن تعبیری که در متن دینی آمده است که: اسلام و ایمان و یقین. که دین این را صحه می گذارد. که همین که شهادتین را بگویید ما تو را جزء مسلمان ها می دانیم. گرچه مومن نیستی. از این تعابیر فهمیده می شود که اسلام بر اساس توانایی ها شخص را به سمت کمال می کشاند. از این سبک تعبیر می کنیم به آهسته آهسته بالا بردن مکلفین. وفق و مدارا برای هدایت. این کار شریعت است .

بنا نیست که به نحو فقه السلوکی بحث کنیم.

در روایاتی که خوانیدیم بود روایتی که مراتبی دهگانه ایمان را ذکر کرده است.

این دسته از بیانات اهل بیت نشان می دهد که کلا سمت و سو چیست.

که این ها روح شریعت است. نگاه کلان شریعت به موضوعات.

بحثی را قبلا کردیم به نام روح قانون. که اگر این بحث بیاید خیلی از بحث ها تغییر می کند. یک نوع ظهورگیری که شبیه به قانون اساسی می شود و پایه و قانون قرار می گیرد برای سایر قوانین. که این ها قوانین کلان هستند.

این کار شریعت است.

دیدگاه شریعت نسبت به نماز

شریعت می خواهد در نماز چه کار کند؟

**مرحله اول: واجب بودن نماز**

شریعت می گوید: نماز واجب است.

به حسب افراد باشد و نباید سختگیری کرد.

در آیه ۴۲ سوره مدثر: می گویند: چه چیزی سبب شد در آیش بیفتید؟ می گویند: چون نماز نمی خواندیم.

آیه ۱۰۳ سوره نساء

« إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (۱۰۳) »

مرحله دوم: ضایع نکردن نماز

مراقب باش نماز تضییع نشود.

حرف اصلی این است که: نماز را باید قیودش را مراعات کرد. شرایط نماز را اجرا کرد.

« فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) »

ج ۳ کافی ص ۲۶۸ که حدیثی معتبر است

« ۵- مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ قَالَ هُوَ التَّضْيِيعُ. »

حدیث دیگر

« ۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي فَلَمْ يَتِمَّ رُكُوعَهُ وَ لَا سُجُودَهُ فَقَالَ ص نَقَرَ كَنْقَرِ الْغَرَابِ لَيْنٌ مَاتَ هَذَا وَ هَكَذَا صَلَاتُهُ - لَيَمُوتَنَّ عَلَى غَيْرِ دِينِي. »

## حدیث دیگر

« ۴- جَمَاعَةٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ كُلُّ سَهْوٍ فِي الصَّلَاةِ يُطْرَحُ مِنْهَا غَيْرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُتِمُّ بِالنَّوَافِلِ إِنْ أَوَّلَ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سِوَاهَا إِنْ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيَاضٌ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَإِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بِغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَعْتَنِي ضَيَعَكَ اللَّهُ. »

## حدیث دیگر

« ۱۰- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قِضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قِضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي. »

قضاء حوائج به دست خداست در حالی که عبد گمان می کند به دست غیر خداست.

بوعلی می گفت: هر وقت مشکلی پیدا می کردم می رفتم به مسجد جامع و نماز می خواندم تا مشکلم حل شود.

حتی مسجد محل نه، بلکه مسجد جامع می رفته است.

## حدیث دیگر

« ۷- عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ: لَا تَتَهَاوَنُ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ الْخَوْضُ لَا وَاللَّهِ. »

۱ - نوک زدن کلاغ که نوک می زند و می رود.

۲ ( ۴ ) قوله: « نقر كنقر الغراب » نقر الغراب: التقاط الحبة بمنقاره، و يريد به تخفيف السجود لانه لا يمكث فيه إلا قدر وضع الغراب منقاره فيما يريد اكله. (كذا في هامش المطبوع).

۳ ( ۲ ) أى كل شيء من الصلاة لا يكون معه حضور القلب لا يحسب من الصلاة.

«

حدیث دیگر

«»

مرحله سوم: نماز مقبول (حضور قلب)

احادیث مربوط به حضور قلب

« ۹- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعِصَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا وَ اللَّهُ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ مِنْ جِيرَانِكُمْ وَ أَصْحَابِكُمْ مَنْ لَوْ كَانَ يُصَلِّي لِبَعْضِكُمْ مَا قَبِلَهَا مِنْهُ لَاسْتِخْفَفَ بِهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ. »

اینجا حضرت دارد مرحله بعد را مطرح می کند که این مرحله چیست؟ حضور قلب.

به گونه ای حضرت می فرماید: این نماز را به همسایه تان بدهید قبول نمی کنند چطور می خواهید خدا قبول کند.

این یک نوع استخفاف است. پنجاه سال نماز خواندی، یکبار به سمت خدا نیامدی؟! این استخفاف است.

اینجا دارد مسأله قبولی مطرح می شود.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند: هر نمازی ملک موکل دارد.

« ۱۰- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الصَّلَاةُ وَكُلُّ بِهَا مَلَكٌ لَيْسَ لَهُ عَمَلٌ غَيْرُهَا فَإِذَا فُرِغَ مِنْهَا قَبَضَهَا ثُمَّ صَعَدَ بِهَا فَإِنْ كَانَتْ مِمَّا تُقْبَلُ قُبِلَتْ وَإِنْ كَانَتْ مِمَّا لَا تُقْبَلُ قِيلَ لَهُ رُدَّهَا عَلَى عَبْدِي فَيَنْزِلُ بِهَا حَتَّى يَضْرِبَ بِهَا وَجْهَهُ ثُمَّ يَقُولُ أَفَّ لَكَ مَا يَزَالُ لَكَ عَمَلٌ يَعْنِينِي. »

الان نماز مقبول را شریعت دارد غلیظ می کند.

اول گفت: اصل نماز، بعد گفت بر اساس قاعده بخوان.

مرحله سوم: بحث را آورده است روی قبولی.

این باعث می شود که ادبیات نماز مقبول و حضور قلب مطرح می شود.

شریعت ملزم نمی کند به حضور قلبی ولی جوری بحث می کند که منتهی شود به حضور قلب.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۷ / ۱۳۹۲/۹/۲۳ / ۱۱ صفر/ شنبه

بحث مقبولیت نماز که سبب می شود عمل بالا رود،

در حدیثی از امام صادق علیه السلام است:

« حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمُؤْمِنَ [لِلْمُؤْمِنِ] الْوَرَعَ وَالزُّهْدَ وَالْإِقْبَالَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الصَّلَاةِ فِي الدُّنْيَا إِلَّا رَجَوْتُ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ وَإِنِّي لَأُحِبُّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ الْمُؤْمِنَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يَقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ وَ لَا يَشْغَلُ قَلْبُهُ



بِأَمْرِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ [اقبال قلبی] فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ  
أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ لَهُ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّاهُ.»

یعنی این نماز مورد محبت خداوند متعال است. که معنای نماز مقبول را توضیح داده است. یعنی  
خدا او را محبوب قرار داده است و لذا نمازش مقبول است.

این را از حضرت سجاد علیه السلام نقل کردیم که

« ۷۱۰۹ - ۶ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ  
أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يُصَلِّي فَسَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبِهِ<sup>۱</sup> قَالَ  
فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ وَيْحَكَ أَ تَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ إِنْ  
الْعَبْدُ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلَكْنَا فَقَالَ كَلَّا إِنْ اللَّهَ تَمَّتْ ذَلِكَ  
لِلْمُؤْمِنِينَ **بِالنَّوَافِلِ**.»

این تعبیر حضرت سجاد علیه السلام در مورد قبولی نسبت به اقبال قلبی است.

در حدیثی دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

«عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ صَلَّى وَ أَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ لَمْ  
يُحَدِّثْ نَفْسَهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ فِيهَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرُبَّمَا رَفَعَ نَصْفَهَا وَ ثُلُثَهَا وَ رُبْعَهَا وَ خُمْسَهَا وَ إِنَّمَا أَمَرَ  
بِالسُّنَّةِ لِيَكْمَلَ مَا ذَهَبَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ.»

که چقدر گره خورده است به خضوع قلب.

سهو نکردن در نماز که نباید استخفاف باشد.

۱ (۱) - التهذيب ۲ - ۳۴۱ - ۱۴۱۵.

۲ (۲) - في المصدر - منكبیه.

۳ برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن - قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۱ ق.

مراد از این احادیث، قبولی نماز را متوقف بر حضور قلب کرده است. سرّش چیست؟

شریعت سهله و سمحه، وقتی که همه بخواهند حضور قلب نماز بخوانند، باید همه از ابتدای اذان تا انتهای وقت نماز، نماز بخوانند تا حضور قلب بیاید. این می شود تکلیف بمالایطاق.

این واقعیتی است و نمی شود به مردم فشار آورد. نباید سخت گرفت ولی راهی نشان می دهد که این مهم است، که: آهسته آهسته این ها به یک جایی می رسند که می توانند یک نحوه ارتباط با خدا پیدا کنند. گرچه همین که نماز می خواند خودش راهی را باز کرده است ولی انس بیشتر می شود.

فقط اینجوری می گوید که حواست باشد که داری می روی حواست باشد که به کجا می روی!

در بحث های سلوکی این معیار است که شریعت همه را اهل سلوک می کند منتهی با یک ضابطه ای. هر کس به اندازه خودش، این چاشنی هست که وقتی به سمت نماز می روی همان ابتدا حواست باشد که بدانی کجا هستی، همین که بداند کجا هست؟

در شریعت گاهی گفته می شود شما نماز را خواندی هیچ نشد، اشکالی ندارد، بعد از نماز سر به سجده بگذار صدبار یا سه بار بگو العفو. که لطفش این است که خدایا من نتوانستم در نماز به محضرت برسم که عذرخواهی می کنم.

ما داریم که مقربین از تسنیم می نوشند، اصحاب یمین از رحیق مختوم می نوشند که مزاجه من تسنیم. که این نشان می دهد که این دسته از افراد گهگاهی و ذره ذره چیزی برایش حاصل می شود. این اثر ضعیفی از تسنیم است.

بالجمه اصل و فلسفه اش با خدا ارتباط برقرار کردن و خود را در پیشگاه خدا دیدن است.

روایات باب صلات از کتاب آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی

این را که گفتیم اجازه دهید بعضی از آیات و احادیثی که آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی در اسرار الصلاه ص ۱۵۹ آورد است بخوانم.

آیات و روایاتی که می خواهد بگوید: نماز صرف نماز ظاهری نیست.

۱- « فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) »

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ [ابتداءً به جایی گفته می شود که حدود را اجرا نمی کند بعد در مورد مساله حضور قلب هم مطرح شده است.] (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)»

بعد در روایات بیان می کند:

نماز حالت یاس کردن و پشیمانی و .. است.

ترجمه فارسی آن از نرم افزار

« فصل در بیان آیاتی که گویای این حقیقت است که مقصود از نماز تنها اعمال ظاهری آن نیست

در این مورد آیات زیادی در قرآن کریم آمده است که از آن جمله ما آیات زیر را برای نمونه بیان میداریم:

ویل للمصلین. الذینهم عن صلاتهم ساهون. ۱۰۷: ۴ - ۵ (س ۱۰۷ - ۴) ترجمه: وای بر نماز گزارانی که از نماز خود غافل هستند، و نماز را با غفلت انجام میدهند.

که این آیه با اینکه آنها را از نماز گزاران می شمارد ولی بخاطر غفلتشان از نماز آنها را مذمت میکند.

و در جای دیگر در وصف مؤمنین می‌فرماید:

الذین هم فی صلاتهم خاشعون. ۲۳: ۲ (س ۲۳ - ۲) ترجمه: کسانی که در نمازشان خاشع هستند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

اقم الصلوة لذكری. ۲۰: ۱۴ (۲۰ - ۱۴) ترجمه: نماز را بخاطر یاد و یاد آوری من بپای دار.

و در جای دیگر می‌فرماید:

أسرار الصلاة ص : ۱۸۲

لا تقربوا الصلوة و أنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون ۴: ۴۳ (۴ - ۴۶) در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا اینکه بدانید چه می‌گوئید.

که گفته شده این آیه اشاره‌ای هم به مستی دنیا دارد، زیرا علت نهی از نماز در حالت مستی این بیان شده که شخص مست نمی‌فهمد که چه می‌گوید، و این خصوصیت در مستی دنیا و مستی شراب، موجود است.

و اما اخبار در این زمینه بسیار و بحد تواتر است،

از آن جمله همان احادیث و روایاتی که در اول این کتاب، و در فصل گذشته راجع به اینکه نمازی که آدمی را از فحشاء و منکرات باز ندارد جز دوری بنده از خدا ثمره‌ای نخواهد داشت، بیان شد میباشد،

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که آن حضرت فرمود: خداوند بنمازی که نماز گزار در آن نماز قلبش را با بدنش هماهنگ نسازد نمینگرد. و در جای دیگر می‌فرماید:

در نماز فروتنی و تواضع پیشه نما و با گریه و زاری و اظهار پشیمانی، و با زاری و التماس دست‌های را دراز نما و از خدا هر چه را که می‌خواهی طلب نما و کسیکه چنین نباشد نمازش نمازی ناقص است.

و در جای دیگر می‌فرماید: هر گاه نماز واجبی را بجای می‌آوری در وقتش آن را بجای آور و چنان نماز بگزار که گویا با نماز وداع می‌کنی و آخرین نمازت هست. و خلاصه، اخبار در این زمینه فوق حد تواتر است.»

« سفينة البحار ؛ ج ۲ ؛ ص ۷۴۴ »

و قالت عائشة: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحدثنا و نحدثه فإذا حضرت الصلاة فكأنه لم يعرفنا و لم نعرفه»

« و كانت فاطمة ع تنهج في الصلاة من خيفة الله تعالى »

« الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ؛ ج ۲ ؛ ص ۱۴۲ »

و روى محمد بن الحسين قال حدثنا عبد الله بن محمد القرشي قال: كان علي بن الحسين ع إذا توضأ اصفّر لونه فيقول له أهله ما هذا الذي يغشاك فيقول أ تدرؤن لمن أتاهب للقيام بين يديه»

« الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۸ ؛ ص ۱۶۳ »

۱ قمی، عباس، سفينة البحار - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

۲ (۲) ق: کتاب الأخلاق / ۲۲ / ۱۲۳، ج: ۷۰ / ۳۹۹.

۳ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.

۴ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.

۱۷۲- عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ وَ سَلَمَةَ بِيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِذَا أَخَذَ كِتَابَ عَلِيٍّ ع فَتَنَظَرَ فِيهِ قَالَ مَنْ يُطِيقُ هَذَا مَنْ يُطِيقُ ذَا قَالَ ثُمَّ يَعْمَلُ بِهِ وَ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ حَتَّى يُعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ وَ مَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَ عَلِيٍّ ع مِنْ وَلَدِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع.»

«الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۳؛ ص ۳۰۰

۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو دَاوُدَ جَمِيعاً عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ عَنْ جَهْمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَبِي ع يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرَةٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا حَرَّكَهُ الرِّيحُ مِنْهُ.»

در احوالات آخوند کاشی و حالات ایشان در نماز خاطرات عجیبی نقل می کنند.

آیت الله امینی از استادشان نقل می کنند که شاگرد آخوند کاشی نقل می کرد: وقتی بلند شد برای عبادت و می گفت سبوح قدوس، خدا گواه است که می دیدم که تمام درخت های کاج مدرسه هم می گفتند سبوح قدوس.

- «»

دو حدیث دیگر هم هست به این مضمون.

که ما بفهمیم که نماز مقبول خاصیتی دارد که حقیقت نماز چیست که گره می خورد با حضور قلب.

۱ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸ / ۱۳۹۲/۹/۲۳ / ۱۲ صفر/ یکشنبه

گرفته شده از آقای هلالیان

نماز صحیح در باب ظاهر عمل و در سطح است، ولی نماز مقبول در باطن است.

نماز صحیح، رافع تکلیف است، ولی نماز مقبول، نورانیت خاص خود را هم دارد.

نماز مقبول و بحث حضور قلب و قلب، در ساحت بحثهای سلوکی است

شریعت، سطوحی دارد که برخی از آنها سطوح سلوکی شریعت است.

بله، فاصله ای وجود ندارد بین شریعت و طریقت

در نظام دین، اینها به هم پیوسته است، وی ترتیب قائل می شود

در شریعت و دین، اینها از هم گسیخته نیست و به هم پیوسته و یکپارچه است، ولی با شیوه ای خاص

اولا متدین می کند و در سطح اول دین یعنی اسلامی می برد، حتی به مقطع ایمان نرسیده است

لذا باید بحث حقیقت نماز را کرد که چیست؟

حقیقت نماز تبدیل به این دستورات و احکام و حدود و شرایط آن شده است.

این حقیقت، تبدیل به این سطوح شده است

شیوه اسرار عبادات چیست و چه سبکی باید وارد شد؟

یکی از سبکها این است که باید روح آن عبادت را دید که چیست؟

مثال: تصمیمی درباره عدالت اجتماعی می خواهد گرفته شود، لذا چاره ای ندیدند که مالیاتهای سنگین بر خرید و فروشهای کلان بگذارند. این جعل قانون، روح و فلسفه ای دارد که اگر به آن دست یافت، می توان یافت که قانون چیست

طریقت است که به شکل شریعت در آ«ده است

دو راه است:

۱. تصریحاتی که در متون دینی است

۲. با شیوه ظهورگیری روح قانون از مجموعه احکام، مثلاً صلات خوف روح آن این است که عبادت خوفی است، آقای بهجت، ده پانزده جا به خاطر همین از صاحب جواهر جدا شد ظهورگیری است نه قیاس. باید دید که مجموعه اینها آیا ما را به این می کشاند؟

نماز در قطب چطور است؟

برخی: نماز، مشروط به وقت است، لذا وقتش که شد، بخواند

برخی: می فهمیم شارع از ما هر روز نماز خواسته است (از مجموعه دستورات شریعت می فهمیم) وقتی کسی روح یک مساله را به دست آورد، راحت می تواند نظر دهد و لم سلوکیش را به دست آورده است.

راهی فنی است

باعث می شود به مغزای شریعت برسیم.



امام سجاد علیه السلام

الأمالی (لِلصَّدُوقِ)، النص، ص: ۳۶۹

فَتَرَدَّى فِي النَّارِ وَ حَقُّ بَطْنِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ وَعَاءً لِلْحَرَامِ وَلَا تَزِيدَ عَلَى الشَّيْعِ وَ حَقُّ فَرْجِكَ أَنْ  
تُحَصِّنَهُ عَنِ الزِّنَاءِ وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ وَ حَقُّ الصَّلَاةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ  
أَنْكَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ قُمْتَ مَقَامَ الذَّلِيلِ الْحَقِيرِ الرَّاعِبِ الرَّاهِبِ الرَّاجِي  
الْخَائِفِ الْمُسْتَكِينِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظَمِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَ الْوَقَارِ وَ تُقْبَلُ عَلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَ  
تُقِيمُهَا بِحُدُودِهَا وَ حُقُوقِهَا

وفود: رفتن نزد پادشاهی و...

روح نماز، یک نوع به بارگاه خدا رسیدن و کرنش در برابر اوست، یک نوع مناجات کرنشی است.

با تحلیل این، باید گفت که حقیقت نماز ۴ مؤلفه دارد:

۱. توجه به حق،

۲. به محضر حق بار یافتن

۳. تکلم با حق

۴. اظهار بندگی

حتی اگر رفتار ظاهری نماز را کسی انجام دهد و ناظری بیرونی او را ببیند، او هم متوجه این معنا می شود

برخی نمادها و رفتارها، خیلی حرف دارد.

از دل خود این رفتار، خیلی حرفها بیرون می آید. به ویژه آنقدر تعبیری را در نماز بکار می بریم و افعالش خیلی حساب شده است

اینها را یکی یکی بحث کنیم.

مؤلفه اول: توجه به حق

اولین چیز برای قبولی نماز، توجه به حق است.

یک توجه بدنی داریم که رو به قبله ایستادن است، یعنی وجه بدنی را به سمت آن قرار دادن

یک توجه فکری داریم، یعنی تمرکز ذهن در چیزی

ولی در اینجا، توجه قلبی، مراد است، توجه وجودی با تمام وجود ما توجه خدا شدن، صفحه و

چهره جان را به سمت خدا کردن

این مؤلفه خیلی مهم است.

اینکه گفتند قبل از نماز، اذکاری که وارد شده است بخوانید، مثل وجهت وجهی.... فلسفه اینها این

است که با تکرار، رمز آن را بفهمیم که انسان اول خود را به پیشگاه خدا ببرد، ادبیات بندگی زیبا،

یا محسن قد اتاک المسئ و انت المحسن...

یا وجهت وجهی...

این را جطور معنا می کنید

فلاح السائل ص ۱۰۱

فَقَدْ رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَابَوَيْهِ فِي كِتَابِ زُهْدِ مَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ  
 اللَّهِ ع كَانَ عَلَى إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ تَغْيِيرَ لَوْنِهِ  
 حَتَّى يُعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ

این سر از نوعی انقطاع از اینسو و نوعی اقبال الی الله در می آورد

توجه با تمام ساحت جان باید باشد

باید غوغای کثرات بخوابد و گرنه نمی شود

در روایات هست که اقبال الی الله و بریدن به سمت خدا است.

از این غوغاها باید دست بردارد.

خود این مغز کار است

از علامه پرسیدند که چط.ور نماز مقبول بخوانیم، گفتند: التوجه، التوجه، المراقبة، المراقبة

در بیمارستان آنقدر ضعف بدنی داشتند. آیت الله امینی این سؤال را از ایشان ره پرسید و آن  
 جواب را دادند.

ابتدا احساس است. این احساس که دارد به سمت خدا می رود و در برابر یک عظمت است

تا این آن آمد و انقطاع حاصل شد، به خدا رسیدی و فاصله ای وجود ندارد

لذا این بیان امیرالمؤمنین ع، رمز اولیه را گفته است.

خود اذان و اقامه هم نوعی مقدمه چینی است

حتی در برخی دستورات، قبل حمد و سوره، این دستورات آمده است

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۱۳۵

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ  
مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْمِنَ  
[لِلْمُؤْمِنِ] الْوَرَعَ وَالزُّهْدَ وَالْإِقْبَالَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّلَاةِ فِي الدُّنْيَا إِلَّا رَجَوْتُ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ  
وَ إِنِّي لَأُحِبُّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ الْمُؤْمِنَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يَقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ وَ لَا يَشْغَلُ قَلْبُهُ  
بِأَمْرِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ  
الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ لَهُ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّاهُ.

به نفس توجه به آنسو از اینجا بریده می شود

برخی: مهم فقط این است که انسان پایش را از کثرت جدا کند، وصل به وحدت است

مشکل سر این لا إله است، و اگر گفتید آلا الله می آید

ما فاصله با حق نداریم، و فقط باید حجابها را برداشت

ان الراحل اليك قريب المسافة

حال حقیقی دعا همین است و فقط باید یک کار کرد: توجه به خدا

با این توضیح آنچه مهم است این است که باید از غوغای اینور دست برداشت تا اقبال و توجه

قلبی بیابید

البته این باید تمرین شود

سعی کنید یک نحوه این ارتباط باشد، سعی کنید یک نماز در روز اینطور باشد، هریک که حالتان خوش است.

آقای بهجت «از سر عمد به اینطرف و آنطرف نروید در نماز، بقیه اش حل می شود

یک لحظه برقرار کردن ارتباط در ابتدا کافی است

نماز یکی از راههای ارتباط با خدا است

توجه قلبی را می شود تمرین و ایجاد کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

**جلسه ۱۹ / ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۹۲ / ۳ ربیع الاول / یکشنبه**

حقیقت نماز چهار مؤلفه دارد. لفظ رکن را به کار نمی بریم به این خاطر که با ارکان نماز در فقه اشتباه نشود. چهار مؤلفه دارد: ۱- توجه به حق، ۲- به محضر حق بار یافتن. ۳- تکلم با حق، ۴- اظهار بندگی کردن.

عرض کردیم شیوه دستیابی به این چهار مؤلفه هم چند نوع است:

۱- ناظر بیرونی از راه نوع دستوراتی که در مورد نماز داده شده است یک چیزهایی از دل آن فهمیده می شد.

۲- دستوراتی که خود اهل بیت می دهند.

۳- تجربه هایی که خود شخص براساس عمل به دستورات درست دینی به دست آورده است. درست مثل کسی که به حج می رود و به تجربه حج دست پیدا می کند، احساس می کند که در آن سیر و حرکت و ... تجربه می کند. مثلاً روزه می گیرد، می فهمد که نماز یک عبادت ترکی است.

این راه هم پذیرفته است. که خدا می فرماید: شما بیایید به دستورات من عمل کنید، من در دل همین کارها شما را هدایت می کنم.

مثل «يجدالله غفورا رحیما» که عملا می بیند.

«و الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا». بله در این نوع مطالبی که می یابد، باید شامه اجتهادی را داشته باشد که از فضای شریعت خارج نشود. دستورات شریعت را که اجرا می کند می بیند که این ها حق است و می یابد و می تواند تحلیل کند.

نوع اسرار الصلاه هایی که نوشته می شود به تجربه سلوکی ای که در دل نماز می یابد نوشته شده است.

راه دیگری هم این است که نکته هایی که شارع فرموده است را استخراج کند. دستورات شارع صرفا در حد عمل به وظیفه نیست، بلکه در سطح سلوکی هم دستوراتی دارد.

-به شکل یک ناظر بیرونی به شکل یک هیئت مجموعی نگاه کردن. حتی شخص مسلمان هم نباشد، از این مجموعه با این دستورات و نکات سلوکی که درباره ان گفته شده است، از این چی فهمیده می شود. احساس می کند که این شخص رو به قبله ایستاده است و دارد خدا را کرنش می کند و هیچ مسلمانی نیست که بگوید خدا فقط این سمت باشد ولی ما هنگام نماز رو به قبله می ایستیم و این اذکار را می گوییم. این حالات را داریم. این سبک از ارکان را ناظر بیرونی هم نگاه کند یک ناظر بیرونی هم می تواند بیابد.

بنده خدایی از شهداء نماز که می خواند، ابتدا در تمام نماز ها ترجمه نماز را هم می خواند. که بعدا همه این ها را قضا کرد. این تجربه ها را می گویند تجربه پاک که خیلی از اسرار را در دل این تجربه پاک باید تحصیل کرد.

صلاه الخائفین، صلاه المحیین،

که یک دوره نمازش نماز محبین است، که وقتی لم یکن له کفوا احد را به گونه ای می خواند که پرواز عشقی می کند.

### یک کاری که می شود انجام داد:

یک دور انواع نمازها را بررسی کردن مثل صلاه الخاشعین، الخائفین، المحبین و...

سجده نزدیک ترین حالت به خداست. چنین شخصی در تجربه پاک خودشان می یابند. اهل بیت هم گاهی در تجربه هایی که برایشان پیش آمده است توضیح می دهند. که مثلاً حضرت خاتم در هنگام نماز عظمت حق بر او تجلی کرده است، لذا فرمود: سبحان ربی العظیم و بحمده. این تجربه ایشان است.

اگر ما به این چهار مؤلفه رسیدیم از این سه راه است: دستورات شارع، تجربه های پاک، ناظر بیرونی.

تجربه ضوابطی دارد که باید با اصول و مسلمات ما همراه باشد. مثلاً شخصی چیزی می گوید که با روح نماز نمی سازد، این مورد اعتنا و اعتماد نیست.

سازگاری در ردیف کار است. اگر کسی از نماز چیزی بفهمد که روح بندگی را بر نمی تابد.

باید با معیارهایی سنجیده شود، که از جمله شریعت است و از جمله «روح قانون». که به نظرم یک روش دیگری برای ظهورگیری داریم به نام روح قانون. که شارع برای چه این کار را کرده است، مثلاً نماز خوف برای چه این گونه وضع شده است.

روح قانون غیر از بحث های مناط گیری است که معلوم نیست منصوص العله است یا خیر، بلکه روح قانون یک روش فنی ظهورگیری است که در بحث های اصولی این نوع از ظهورگیری خیلی پرداخته نشده است.

این مطلب را بعضی ها به شَمّ الفقاهه گفته اند و بعضی ها به القاء خصوصیت مطرح کرده اند ولی به نظرم روح قانون یک شیوه ظهورگیری است.

بررسی عناصر چهارگانه نماز

### مؤلفه اول: توجه به حق

توجه یعنی رو کردن به چیزی.

-توجه بدنی: مثلاً رو کردن بدنی یعنی که مقادیم بدن را به سمت او کردن.

توجه فکری: یک نوع تمرکز کردن است. فکر را متمرکز می کنیم روی چیزی. که توجه فکر را به سمت موضوعی کرده ایم که حتی گاهی اوقات صدا را هم نمی شنود. با این توجه فکری آشنا هستیم. وقتی به لحاظ فکری درگیر می شویم، ولی جان مجبور می شود به کله به سمت آن متوجه شود.

-توجه قلبی: یک توجه داریم با تمام وجود و جانمان که این می شود توجه قلبی.

وقتی کسی توجه قلبی به چیزی می کند ذهن و فکر خاموش می شود و اگر هم هست در خدمت دل است. بعضی موقع کودک غرق یک مسأله ای می شود و خیلی هم شاد می شود. مثلاً مادرش را دیده است و با آن ارتباط برقرار می کند، اینجا تمام توجهات و نیاتش به سمت مادر است. اینجا فکر زیاد نمی کند، بلکه ارتباط واقعی وجودی دارد.

یک نفری در هر صحنه ای، مثلاً کسی خیلی علاقه ای به دنیا دارد، یک دفعه دنیا به او رو آورد. می بینید که تمام وجودش درگیر این مسأله است. لذا اینجا حتی فکری که می کند بر اساس این جهت وجودی اش است. که فکر به تبع آن است. ولی در کارهای فکری فکر جلوتر است و قلب تابع او شده است. اما جان درگیر نشده است.



ولی در توجه قلبی تمام جان درگیر می شود.

در همین فضای نسبت به خدا:

هیچ وقت شده است که مشکلی پیش آمده است که بخواهی ارتباط با خدا برقرار کنیم، اینجا دعای خالصانه ای انجام بدهیم. دعایی از عمق جان نه دعای ظهر قلبی که آدم همین طوری یک چیزی از خدا بخواهد. اما دعای حقیقی، یک نوع از توجه قلبی است.

عمده آن چیزی که ما عنوان عنصر نماز می دانیم توجه قلبی است. یک وقت صفحه جان به سمت دنیاست و یک وقت تمام صفحه جان به سمت خداست. اتفاقاً نماز هم با این شروع می شود. جالب است که دستوری که برای ما گفته اند برای شروع نماز که بگویی: وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض

که به دوجور گفته شده است: امام صادق علیه السلام فرموده است بعد از هفت تکبیر که وقتی وارد نماز شدی، این وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض

شریعت بسیاری از اموری که می خواهد اعمال کند به شکل زبانی مطرح می کند که از زبان شروع شود و به دل بخورد تا کم کم وارد دل شود.

وجه منظور چهره ظاهری نیست، بلکه الله فی قبله المصلی که لطفی دارد و بعداً توضیح می دهیم. بلکه آن وقتی که بدن این سوست، باید قلب هم به سمت خدا باشد. که یک نحوه گسترش وجودی برایش حاصل است.

یک دستور هم امام باقر علیه السلام به صورت یک تکبیری دارد که قبل از تکبیر این وجهت وجهی... را بگوییم و بعد یک تکبیر بگوییم.

## ضابطه ای در مورد نماز

اذکار و دستورات خاصی که قرار می گیرد هر کدام حسابی دارد. همان اول ورود به نماز باید توجه در کار باشد.

## آدرس های توجه به حق

### اصول کافی ج ۳ ص ۳۱۰

اینجا هفت تکبیر را نقل می کند:

« ۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلَاةَ فَارْفَعْ كَفَّيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطًا ثُمَّ كَبِّرْ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ثُمَّ تَكَبِّرْ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ قُلِ لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَ الْمَهْدَى مِنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ ثُمَّ تَكَبِّرْ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ تَقُولُ- وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ... إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ تَعَوَّذُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ أَقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ. »

### وسائل الشيعه ج ۶ ص ۲۵

« ۷۲۴۹-۳- أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ التَّوَجُّهِ لِلصَّلَاةِ يَقُولُ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ- فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهُ إِذَا قَالَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ- فَقَدْ أَبْدَعَ لِأَنَّهُ لَمْ نَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الصَّلَاةِ خَلَا حَدِيثًا وَاحِدًا فِي كِتَابِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ- عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ- قَالَ لِلْحَسَنِ كَيْفَ تَتَوَجَّهُ فَقَالَ أَقُولُ: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ كَيْفَ تَقُولُ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً - قَالَ الْحَسَنُ أَقُولُهُ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقُلْ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدِينِ مُحَمَّدٍ - وَ مِنْهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْإِثْمَامِ بِآلِ مُحَمَّدٍ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوَجُّهُ كُلُّهُ لَيْسَ بِفَرِيضَةٍ وَ السُّنَّةُ الْمُؤَكَّدَةُ فِيهِ الَّتِي كَالْإِجْمَاعِ الَّذِي لَا خِلَافَ فِيهِ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ هَدَى عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ تَقْرَأُ الْحَمْدَ.»

## تهذيب ج ۲ ص ۶۷

« ۲۴۵ - ۱۳ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يُجْزِيكَ فِي الصَّلَاةِ مِنَ الْكَلَامِ فِي التَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْ تَقُولَ - وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ يُجْزِيكَ تَكْبِيرَةً وَاحِدَةً.»

این به این خاطر است که نماز با توجه شروع می شود. بعضی ها خیلی سخت نمی گیرند که هر وقت توجه پیدا کردید خوب است ولو آخر نماز. لذا در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است که گاهی نصف و گاهی ثلث و گاهی ربع نماز مقبول است.

نکته: این روشی که بنده دارم استفاده می کنم راه تصریحات شریعت و اهل بیت است.

یک بیانست که امام صادق علیه السلام در مورد حضرت امیرعلیه السلام آمده است:

« فَقَدْ رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَابُوَيْهِ فِي كِتَابِ زُهْدِ مَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ عَلِيٌّ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ تَغْيِيرَ لَوْنِهِ حَتَّى يُعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ. »

### وسایل الشیعه ج ۵ ص ۴۷۵

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام:

« ۷۱۰۱-۶- وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يُقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَشْغَلُ قَلْبُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا [چون تا مشغول به دنیا شود توجه قلبی به سوی خدا نیست.] فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِلَيْهِ. »

تا ما به سمت خدا می شویم، خدا هم به سمت ما می شود که بعد از لحاظ سلوکی باید این را توضیح دهم.

نماز ابتدایش توجه است چون اولاً باید اقبال قلبی صورت بگیرد، که صفحه جان به سمت خدا بشود و بی غوغا دل شود. بعضی ها باید بی غوغایی باشد تا توجه حاصل شود، بعضی ها آن قدر قوی شده اند که در دل غوغا هم توجه به خدا دارند.

آیت الله عظمی بهاءالدینی در مورد ایشان قبل از نماز بگو و بخند و ... داشتند، بلافاصله خواستند بایستند به نماز، یکی گفت آقا ما اینجوری نمی توانیم وارد نماز شویم، ولی ایشان فرمود: چرا می شود، الله اکبر و نمازش را بست.

درست مثل طلاب که اهل درس خواندن شده اند که خیلی راحت وارد درس خواندن می شوند.

این توجه باید با تمرین حاصل شود، و چیزی است که از ما خواستند برای تحصیل آن در دل نماز. و می دانستند که برای ما سخت است، لذا چیزهایی را به عنوان جایگزین ذکر کرده اند که بتوانیم جبران کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۰ / ۲۱ / ۱۰ / ۱۳۹۲ / ۹ ربیع الاول / شنبه

گرفته شده از آقای هلالیان

به اینجا رسیدیم که حضور، توجه قلبی است.

توجه بدنی و فکری هم اثر در توجه قلبی دارد، ولی اینجا مدنظر نیست

کسی که توجه فکری ندارد، معمولاً توجه قلبی ندارد

اگر توجه قلبی شد، فکر و ذهن هم مطیع می شود چون اصل در انسان، قلب اوست

توجه قلبی، توجه وجودی و مواجهه وجودی با حق است

چون تمام حقیقت انسان و نحوه وجود او قلب اوست.

نفس ناطقه، گاهی به حقیقتی فکری تقلیل داده می شود

محل بحث:

قلبی که سه جهت دارد:

گرایشی: تمام احساسات و عواطف مثبت و منفی: توحیدی، انسانی مثل محبت مادر به فرزند،

و... احساسات پلید شیطانی و پست نفسانی، حرص و طمع، و... چون قلب، متقلب است.

که نوعی و میل و لذت و همراهی در آن نهفته است. خیلی آثار قلب، به گرایش برمی گردد:

خشیت، عشق، و... این بحثها را خیلی سال پیش در باب حقیقت قلب در قرآن داشتیم.

کنشی: قلب، یک دسته کنشها دارد و کارهایی انجام می دهد، مثلا دارد توکل می کند یا زهد می روزد. خود را از ریا دور می کند و به سمت اخلاص می کشاند، چه کنشها و عمل مثبت و چه منفی: مثل: ریا،

الا و ان النیه هی العمل...

معرفتی: که ساحت‌هایی دارد که در سطوح اولیه آن صحبت شهود نیست. اعتقادات است. گره که با قلب می خورد، تبدیل به اعتقاد می شود. قبل آن دانسته و معلوم او است، ولی گره قلبی نخورده است.

اعتقاد مثبت و منفی، یک معرفت قلبی است.

ایمان، معرفت ثبن قلبی است یؤمنون بالغیب است و هنوز شهود نکرده است  
مرحله بالاتر معرفت قلبی، شهود است که آن هم سطوحی دارد: خیالی (قلبی خیالی، مثل احساس حضور خدا در ایستادن رو به قبله و...)، فوق خیالی،

پس قلب با همه اینها در اینجا مدنظر است.

بحث قلب، بحث مفیدی است و ۳۰-۴۰ جلسه در اینجا می شود ایستاد

چنین چیزی، همه حقیقت وجودی ما است

این نفس ناطقه را در برابر نفس ناطقه فلسفی در نظر بگیرد که فقط یک دسته معرفت‌های حصولی دارد و حتی گره قلبی هم در آن مطرح نیست

عرفا، نفس ناطقه را خیلی گسترده معنا کردند که یک شعبه کوچک آن، کار فکری است

توجه قلبی، مواجهه وجودی است

اینکه قلب به سمت دنیا می آید و مفتون آن می شود، مواجهه قلبی با دنیا (تنزل قلب) است و مشغول دنیا است.

اشتغال قلب به دنیا است، مواجهه قلبی خاصی با دنیا دارد.

لذا توجه قلبی، اینجا هم یعنی مواجهه ای وجودی با حق که تمام احساسات و معرفت و کنشش را درگیر کند

اینطور توضیح می دهند:

اگر مفتون حق شوید، مواجهه ویژه ای خواهید داشت  
البته باید صفحه جانش را متوجه خدا کند و نوعی از اینجا ببرد  
در متون دینی از این به اقبال یاد می شود انما للعبد من صلاته ما اقبل علیه منها بقلبه

الخصال، ج ۲، ص: ۶۱۳

.... وَ لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَ لَا نَاعِسًا وَ لَا يُفَكِّرَنَّ فِي نَفْسِهِ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ عَزَّ وَ  
جَلَّ وَ إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ

من صلی و اقبل علی صلاته

صفحه جان را باید از اینجا ببرد و به سمت خدا کند. اصل نماز این است  
نکته ای که هست:

کشی که شهود دارد، اقبالش راحت است

آنکه ندارد؟

مقام إن و کأن

راه عموم، مقام کان است. توجه به خدا کنید و بدانید که خدا دارد شما می بیند حداقل.

این را بعنوان یک احساس قلبی داشته باشید

ای خدایی که تو می بینی و من نمی بینم

در دعاها ی حقیقی یک مؤمن، چطور با خدا ارتباط می گیرد.

یک حقیقت حاضر و ناظر در جلوی خود می بیند

این را باید تمرین کرد

دستوراتی شریعت دارد که می خواهد این راه را باز کند، مثلاً قضای حاجت دارید، نماز نخوانید، چون نوعی اشتغال می آورد، جوراب و لباس تنگ نپوشید در نماز، چرا توجه بدنی به قبله را قرار داد؟ تا همیشه انسان را به تمرکز و جها واحد بکشانند.

در دستورات بیعت، تقریباً اشباع شده است

لذا باید به شیوه های توجه هم دقت کرد

مثلاً همیشه عادت کند برای تمرکز. یکی از فلسفه های ۵ بار نماز خواندن هم این است

دعاهای اول نماز: جهت وجهی...

شریعت: هر مفادی را در هر ساحتی از نماز می خواهد، آن را به شکل لفظی و شکل عمل، در آن

اشباع می کند

برای اذکار، حساب خاصی باز کرده اسات

عموم مردم را از سطح لفظ و عمل به بالا می کشاند چون اینها در ظاهر هستند و اینطور می شود آنها را بالا برد.

دلایلی و اهدافی دارد که آنها را در همین مفاد اشباع م یکنند

چرا توصیه به طمأنینه شده است.

برخی، چند دقیقه قبل نماز رو به قبله می نشینند تا یواش یواش گر بگیرند و از غوغا دربیایند

روی این باید کار کرد

برخی امام جماعت های متوجه، سعی می کند فضای مسجد را هم برای توجه درست کند، مثلاً خش

خش در را درست کند، و...

بنا را باید بر تمرکز گذاشت که یک عزم می خواهد

یکی از عالمان ربّانی: قبل هر نماز، این جریان مولانا را یاد می آورم

گاو را در آخور بست یک روستایی شب. صدایی آمدو به آخور رفت و پشتش را دست می

کشید، ولی پلنگی بود. پلنگ: اگر برقی بدرخشد و ببینی کجایی زهره ات می ترکد

این حال اینکه کجا و در برابر چه عظمتی است را در خود ایجاد می کرد



این نوعی ورود است

می توان از خدای مهربان نعیم شروع کرد

یک بار همه احکام و اوراد شریعت در بحث نماز را ببینید و بینید که چه چیزهایی مربوط به توجه است

مساله دیگری در باب توجه

در توجه قلبی اگر بیاید، می بیند که با یک حقیقت بینهایتی ارتباط دارد

می بیند که حقیقت بینهایتی کل هستی را می گیرد، احساس می شود به کل هستی وصل شده است تا به سمت خدا می شوی، خدا هم به سمت تو می شود و می بینی که آن حقیقت بی انتها به تو دارد توجه میکند و او هم به تو اقبال دارد، در نفس توجه، گرمای حضور حق را می باید یجد الله مثلا غفورا رحیما، یجد است، احساس وجودی می کند.

احساس می کند که حق تعالی دارد به او توجه می کند

در روایات

۷ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ

الأمالي (للمفيد)، النص، ص: ۱۵۰

لِمُؤْمِنٍ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا إِلَّا رَجَوْتُ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ وَ إِنِّي لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ أَنْ يَقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَشْغَلُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ - وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ لَهُ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِيَّاهُ

درمتون دینی این دسته مسائب زیاد داریم ولی متاسفانه برخورد تمثیلی با آنها می شود و معنای

جدی نمی شود

اینها بحثهای سلوکی اهل بیت علیه السلام است

ذیل آیہ حدید/۲۸ در میزان را ببینید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

در همین دنیا به او نور می دهد است

مؤمنان هم به او اقبال می دهد

المحاسن، ج ۱، ص: ۲۹

## ۱۲ ثواب الإقبال على العمل

۱۴ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ صَلَّى وَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ لَمْ يَحْدَثْ نَفْسَهُ وَلَمْ يَسْهُ فِيهَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرَبَّمَا رَفَعَ نَصْفَهَا وَثُلُثَهَا وَرُبْعَهَا وَخُمْسَهَا وَإِنَّمَا أَمْرٌ بِالسُّنَّةِ لِيَكْمَلَ مَا ذَهَبَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ

این را یک قاعده بدانید که دستورات سلوکی، بیانات سلوکی دارند

با این قاعده در روایات بگردید

بحث قرب وریدی

در متون دینی هست،

فضای قرب وریدی به شکل سلوکی

قاعده: تمام معارف قرآنی، فایده سلوکی هم دارند

لذا می شود تمام قرآن و معارف آن را با منظر سلوک هم نگاه کرد

الحمد لله رب العالمین

چه تاثیری در من دارد و من باید چه تعاملی داشته باشم

لم یکن کفوا احد را که می گویم، شدیداً عاشق حق می شوم. سراسر وجودم را عشق می گیرد

لذا برخی در اینجاها تفسیرهای عشقی م‌یکنند که از نتایج آن مباحث معرفتی و سلوکی است  
لذا خوب است یک دور تفسیر قرآن، فق در فضای سلوکی نوشته شود و حتی معارف در فضای  
سلوکی تفسیر شود

هزاران معنا هم می‌شود از یک آیه در فضای سلوکی داشت

قرب وریدی یک اندیشه معرفتی قرآن است

خداوند در دل هر ذره حاضر است که از این می‌توان نتیجه سلوکی گرفت

إِذَا سَالَكُ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ

نحن اقرب اليه من حبل الوريد

و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه

در فراخنای دل هم موجود و انسانی، خدا است

اگر این باشد، فاصله ما با خدا چقدر است؟

ان الراحل اليك قريب المسافة

فاصله، به اندازه یک آه است

لذا در توجه قلبی، باید چه کرد؟

باید خدا را دید که تا فراخنای دل را گرفته است

جاری اللصيق

مولانا این قضیه را با یک مثال گفته است

یکی دنبال گنج بود و خیلی التجا کرد. در خواب گفتند برو فلان جا و تیر را ببنداز. بالای تپه

رفت که تیر ببندازد ولی ندانست به کدام جهت، به هر طرف انداخت خبری نبود

دوباره خواب دید که گفتیم که تیر را بنیداز نه در کمان، زیر پایش می‌افتد

باید قشور را کنار گذاشت

لا إله را بگویند إله الله خودش می‌آید

از بس با غوغا در بیرونید، خدا را نمی‌یابید.

خدا که با تو هست، غوغاهای بیرونی را کنار بذار، خدا که فاصله ای ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۱ / ۲۲ / ۱۰ / ۱۳۹۲ / ۱۰ ربیع الاول / یکشنبه

مولفه نخست توجه به حق

مولفه دوم به محضر حق باریافتن

مولفه سوم تکلم با حق

مولفه چهارم: اظهار بندگی

تتمه مولفه اول: توجه قلبی به حق

در مورد مولفه نخست: توجه قلبی به حق

«وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض»

که حتی در دستورات شریعت در باب نماز اشباع شده است. که رو به قبله ایستادن و حرکت زاید نداشتن.

یکی از اموری که سبب توجه قلبی می شود این است که به سجده گاه نگاه شود.

یا گفته شده است جایی نماز نخوانید که روبرویتان در باز باشد. که برای این است که زمینه ساز توجه قلبی به حق باشد.

نکته ای در مورد چشم نبستن هنگام نماز

بحث چشم را بستن، شریعت گفته است که باید چشم باز باشد. یعنی مطلوب شارع این است که چشم باز باشد که به سجده گاه نگاه شود. که خود این سری دارد.

اشکالی ندارد که کسی چشم را ببندد و نماز را به هم نمی زند. این برای خودش سری دارد که اگر کسی این را داشته باشد برایش آثار فراوانی دارد. که اگر کسی این را یاد گرفت یعنی: حس مانع توجهش به حق نشده است.

چشم باز باشد و مشغول نشود.

مامعمولا دعای حقیقی که می کنیم، می گوئیم ای خدا، چشمان را می بندیم و می گوئیم ای خدا؟! وقتی که حال دعا دست داد، در حالی که چشمان باز است و خیلی چیزها جلوی چشمان است ولی توجهی به آن ها نداریم. این معنایش این است که:

می شود اینجا بود و با خدا بود.

در سنت رسول الله این است که وقت نماز چشمشان باز بود.

این که فعل معصوم هست یک سری دارد. این همان چیزی است که در دل دعاها از ما خواسته اند: که هر جا هستید دعا کنید.

کسی اگر بتواند در نماز به اینجا بکشانند خیلی عالی است.

این هم لطفی دارد که: جوری باشد چشم باز باشد و آدم اتصال به حق داشته باشد.

یکی از اساتید که درس می داد می گفت در پیشگاه خدا.

بحث قرب و ریدی را دیروز عرض کردیم. که بحث های مفصلش را در عرفان نظری و فلسفه باید پی گرفت.

ما می خواهیم اینجا بیشتر بهره سلوکی ببریم.

تا قرب و ریدی مطرح می شود اندشیه ای بین آقایان مطرح می شود:

### گنج درون

که از مولوی نقل کردیم. این بحث گنج درون در بحث قرب و ریدی خیلی مهم و اثر گذار است. آدم خیلی دوست دارد با حجت خدا و معصوم بنشیند. ولی بالاتر از آن این است که انسان با خود خدا بنشیند. که جناب مولانا گفته است که گنج درون داریم.

### و یکی حیاء و شرم داشتن نسبت به خدا

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (نساء/ ۱۰۸)»

در مورد قرب و ریدی یکی بحثی که باید پی گرفت این است که:

چه کار باید کرد که به خدا رسید؟

مثلا مثالی می زنند به دریا که از این دریا رودهایی شعبه شده اند. برای اتصال این رودخانه به دریا چه کار باید کرد؟

جواب: این رودخانه باید مسیر خود را ادامه دهد تا به خدا برسد.

در باب قرب و ریدی هم باید توجه داشت که او هست اما ما دوریم. فقط باید توجه قلبی پیدا کرد.

بعضی مثال موج و دریا زده اند.

موج بخواهد به دریا نگاه کند چه کار باید بکند؟

به تعبیری باید به درون نگاه کند. موج بخواهد بگوید ای دریا! فاصله دارد؟ تمام حقیقت موج را همان دریا تشکیل داده است. ارتباط ما با خدا همین گونه است. فاصله ای ندارد.

ارتباط بی قیاس

ارتباطی بی تکلیف بی قیاس \*\*\* هست رب الناس را با جان ناس

لذا تعبیری که آقایان می کنند این است که توجه کردی رسیدی به خدا، با توجه ما به محضر حق بار می یابیم.

می خواهیم مولفه دوم را درست کنیم:

برای رسیدن به حق کفایت غوقا را خواباندن. که از معصوم پرسیدند شما که نماز می خواندید در باز بود. معصوم فرمود: خدا از در هم به من نزدیک تر است.

از علامه طباطبائی پرسیدند که ما چه کار کنیم نماز مقبول بخوانیم؟ فرمودند: التوجه التوجه المراقبه المراقبه.

که باید ابتدا توجه کرد سپس با مراقبت این توجه را نگاه داشت.

نماز را گاهی به صورت یک عادت انجام می دهیم. اگر بخواهیم تمرین کنیم، از دستش در می رود.

از آیت الله عظمای بهجت پرسیدند: ما چه کار کنیم توجهمان در نماز جمع نمی شود؟ ایشان فرمود: سعی کنید از سر قصد از نماز خارج نشوید.

یکی از فلسفه های پی در پی خواستن نماز این است که انسان را به اینجا بکشاند.

اینی که عرض کردیم

«یوم يقوم الناس لرب العالمین» که در پیشگاه خدا قرار گرفتن است که همینجا هم می شود. و نیاز نیست به آخرت منتقل شدن.

بعضی از عرفاء گفته اند که ما آن قدر ذکر گفتیم که در پیشگاه حق قرار گرفتیم.

اگر در محضر آن ای ممکن نیست در محضر کأن ای که می شود.

در روایات ما تعبیر می شود بین یدی ربه.

توجه تعبیر شده بود به اقبال

« ۷۱۰۹-۶- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يُصَلِّي فَيَسْقُطُ رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبِهِ قَالَ فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَّغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ وَحُكَّ أَ تَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا فَقُلْتُ جَعَلْتُ ذَلِكَ هَلَكُنَا فَقَالَ كَلَّا إِنَّ اللَّهَ مُتَمِّمٌ ذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْتَّوَّافِلِ.

«

« وَ مَعْنَى قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ أَيْ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ ذِكْرِ الْمُنَى وَ الْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى كَرَامَتِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ غَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ.

«

بحث توجه و بین یدی الحق در متون دینی آمده است.

تا به سمت خدا می رود در پیشگاه خداست به خاطر قرب وریدی.

۱ (۱) - التهذيب ۲- ۳۴۱- ۱۴۱۵.

۲ (۲) - في المصدر - منكبیه.



الان بهتر از این دستور سیر و سلوک داریم؟ این که بعضی دنبال چیزی می گردند که راه رسیدن به خدا چیست؟

بعضی گفته اند: اسلام گفته است خدا محور است و باید رسید به خدا، ولی راهی برایش نگفته است؟!

به نظرم: اسلام راه گفته است ولی خیلی سخت نگرفته است. بلکه آنقدر راه های تشویقی گفته است و آنقدر حوصله کرده است که برای عموم ممکن باشد.

این باعث شده است برخی از بزرگان عرفای ما بیشترین لذت را از نماز برده اند. یک دلیلش همین است.

کسی که این حال حضور را داشته باشد و در محضر باشد و به سجده برود:

«لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَغُشَاهُ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ مَا سَرَّهُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ إِلَيْكُمْ»

یعنی دوست می داشت که هیچ گاه سر از سجده بردارد. نکته اش این است که: اگر کسی به محضر برسد متوجه می شود و می بیند. مهم این است که اولاً به محضر برسد. اگر به محضر رسید بسیاری از مسایل بعدی حل می شود.

بعد حرفشان این است که اگر همین را ادامه بدهید،

یکی از دلایلی که می گویند نماز شستشوی دل است، همین است.

با این توضیح: در واقع باید به محضر رسید، و سوالی پیش می آید:

این خود تقرب هست یا نیست؟

در بحث های عرفاء حرفی است: تقرب به حق به چه معناست؟ ما که فاصله ای با حق نداریم؟

جهت دوری ما با حق چیست؟

بنده مشکلاتی دارد که از خدا دور است، خدا که دور نیست؟

حقیقت همین معنا این است که بنده دارد تقرب به حق پیدا می کند. توجه به این داشته کردن یعنی شخص به حق تقرب می جوید. تقرب جستن حرکت مکانی ندارد بلکه حرکت قلبی دارد. یعنی قلب باید به سمت خدا برود. که اگر کسی این معنا را بفهمد، بحث قرۃ الی الله هم در آن گفته شده است.

یکی از بهترین تفسیرهای قرۃ الی الله این معناست. گرچه معنای های دیگری هم قرۃ الی الله دارد.

بحث قلب و حضور قلب بحث سلوکی و سیر الی الله است. یعنی جزء بحث احکامی نیست.

### آداب محضر حق رسیدن

به محضر هر کسی رسیدن آدابی دارد یا نه؟

به نظرتان ادب رسیدن به محضر حق چیست؟ این ها را در شریعت بررسی کنیم:

-یکی این که گفته شده وقتی نماز می خوانید لباس تمیز بپوشید.

چون می خواهیم به پیشگاه خدا برویم باید تمیز باشیم.

-شانه کردن موی سر و محاسن.

چرا؟

-در حالت ایستاده دست را روی ران بگذارید.

این دستوارت یک حالت خاصی در آن هست:

یک نوع نهایت احترام و ادب در این کارها نسبت به حضرت حق نهفته است.

برخی از دستورات شریعت برای به محضر باریافتن است.

بعضی از اعمالی که برایمان

وقتی رسول الله در هنگام نماز خمیازه عارض می شد دست را جلوی دهان می گذاشت.

جریانی نقل می کنند ظاهرا در تحف العقول آمده است:

رسول الله داشتند می رفتند با عده ای. از دور دیدند که یک نفر لخت است و چوپان گوسفندان بیت المال را می چراند. تا دید جمعیت می آید خودش را جمع و جور کرد.

بعد رسول الله وقتی رسید فرمود: ما نبودیم، جانب خدا را چرا نگاه نداشت. خدا نبود.

این ها همه آداب محضر است.

-این سبب شده است که بعضی حرکت زاید را بی ادبی می دانند.

نگاه کنید: آیا مؤدب تر از این می شود در محضر خدا بود با این توضیحاتی که شریعت داده است؟

شریعت یک دسته از دستوراتی داده است برای آداب محضر حق.

بسم الله الرحمن الرحيم

**جلسه ۲۲ / ۲۸ / ۱۰ / ۱۳۹۲ / ۱۶ ربیع الاول / شنبه**

در مورد نماز مقبول رسیده بودیم به حقیقت نماز. عرض کردیم نماز چند مؤلفه دارد:

مؤلفه اول: توجه قلبی به حق.

مؤلفه دوم: به محضر حق بار یافتن.

مؤلفه سوم: تکلم با حق.

مؤلفه چهارم: اظهار تذلل و بندگی.

در مورد مؤلفه اول عرض کردیم: عمده آن چیزی که نماز را به سوی حقیقت سوق می دهد توجه قلبی وجودی است که باعث می شود انسان به محضر حق بار بیابد و در پیشگاه خدا قرار بگیرد.

این مؤلفه در متون دینی هست. «إِنَّهٗ بَيْنَ يَدَي ربهٖ عِزٌّ وَجَلٌّ» «أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَي مَنْ كُنْتُ؟» که به پیشگاه حق بار یافتن.

یا این بیان حضرت سجاد علیه السلام: «حق الصلاة ان تعلم أنه وفود إلى الله»

تا صحبت نماز می شود یعنی شما در پیشگاه خدا هستید.

یا امام رضا علیه السلام در مورد علت الصلاة که توضیح می دهد می فرماید «قیام بین یدی الجبار». که به پیشگاه حق بار یافتن.

خود همین باعث می شود که ما بفهمیم یک دسته آداب ویژه داریم در مورد نماز از آن جهت که به محضر حق بار می یابیم.

مثلاً: گفته اند شما لباس تمیز بپوشید، مو را شانه کنید، عطر بزنید. دست بر روی ران بگذارید، هیچ حرکت زاید نداشته باشید.

این ها همه آداب محضر است.

در اینجا یک روایت کلیدی است که می شود خیلی نکات از آن استفاده کرد.

آنجا ابو حمزه ثمالی که از حضرت سجاد علیه السلام سوال پرسید که شما وقت نماز عباتان کج بود، چرا صاف نکردید؟ حضرت فرمود:

«يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَقَطَ رِءَاؤُكَ عَنْ مَنْكِبَيْكَ فَتَرَكْتَهُ وَ مَضَيْتَ فِي صَلَاتِكَ وَ قَدْ نَهَيْتَنَا عَنْ مِثْلِ هَذَا قَالَ لَهُ وَيَحَاكَ أ تَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ شَغَلَنِي؟!»

این تعبیر حضرت بسیار راه گشاست. گرچه در یک مورد خاص بوده است ولی می توان از آن استفاده کرد که به طور کلی نمی شود حرکت زاید کرد.

به نظرم این حدیث حضرت خیلی می تواند کمک کند و این که در محضر حق چه چیزهایی را باید رعایت کرد و چه کارهایی باید انجام داد.

عجالتا ما خودمان پیش یک عالم ربانی می رویم یک کار زایدی می کنیم احساس می کنیم که خلاف است. و حتی سر تکان دادن را احساس می کنیم خلاف ادب است.

سوال: به پیشگاه حق رفتن معنایش چیست؟

جواب:

همان گونه که در توجه قلبی، توجه وجود منظور است اینجا هم حضور وجودی منظور است. یعنی به محضر حق رسیدن، یعنی حضور وجودی پیدا کردن. مواجهه وجودی در کنار حق.

توجه قلبی در برابر توجه فکری. این فکر نیست. احساس با خدا بودن و تعامل با خدا داشتن و آداب این محضر را حفظ کردند.

این که حقیقت نماز به کجا می کشاند این را می گوئیم. وگرنه به لحاظ فکری هم اشکالی ندارد، بلکه باید برسد به احساس حضوری وجودی به محضر حق رفتن.

همان گونه که آدم در حال خوشی که پیدا می کند چه احساسی به او دست می دهد؟ این حال را می گوئیم.

اوایل به صورت کأن است بعد به صورت أن می شود.

بعد از این که این احساس به او دست داد، نور حق بر او می تابد.

احساس گرمای حق می کند.

خدا اصل است. حضور حق باعث می شود که نور خدا در دل بتابد.

این از یک منظر همان گنج درون است که باید شکافته شود.

کسی که این حال را پیدا می کند، دل ندارد از آن دست بکشد. نمی خواهد از آن فاصله بگیرد.

وقتی نور حق تابید، میل و کشش حق می برد آدم را و آدم می خواهد همه اش با او باشد، آثار و فیوضاتی بر دل می نشیند. دل را خنک می کند و آدم احساس می کند بر دل اموری می تابد و فیضان می کند.

بیان امیر المومنین علیه السلام:

«لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَغْشَاهُ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ مَا سَرَّهُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ»

یا این تعبیر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ إِلَّا تَنَازَرَّ عَلَيْهِ الْبِرُّ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَرْشِ وَكُلُّ بِهِ مَلَكٌ يُنَادِي يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ تَعْلَمُ مَا لَكَ فِي صَلَاتِكَ وَمَنْ تُتَاجَى مَا سَمِئْتَ وَمَا التَفَتَ»

این همان است که بعضی از آقایان می گویند: تا کام از سجده نگرفتید، سر از سجده بر ندارید.

### بیان آیت الله رفیعی قزوینی

حضرت استاد حسن زاده آملی مدّظله با یک حسرتی می فرمودند: ما نمی دانیم چقدر داریم در نماز کفران نعمت می کنیم.»

اگر بگویم: تمام مقصود خلقت انسان اصلش این است و کمال نهایی انسان این مقصد است، بعد می بیند که چقدر از دست می دادند.

همان طور که در مورد درس خواندن اگر مشکل شود و تدبیر می کنیم وقتی می بینیم که نمی شود، در مورد عبادت و نمازمان هم همین کار را باید انجام دهیم. ابتدا برای نماز یک مقدار هم حال خوبی پیدا شود هم کافیست.

### بیانی دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله

«جَعَلَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاهُ قُرَّةَ عَيْنٍ فِي الصَّلَاةِ وَ حَبَّ إِلَى الصَّلَاةِ كَمَا حَبَّ إِلَى الْجَائِعِ الطَّعَامَ وَ إِلَى الظَّمْآنِ الْمَاءَ وَ إِنَّ الْجَائِعَ إِذَا أَكَلَ شَبِعَ وَ إِنَّ الظَّمْآنَ إِذَا شَرِبَ رَوِيَ وَ أَنَا لَا أَشْبَعُ مِنَ الصَّلَاةِ.»

این تعبیر خیلی لطف کار را نشان می دهد.

خواب حضرت نوع خاصی بود. یک ساعت استراحت می کرد و بلند می شدند و نماز می خواندند و بعد

می رفتند برای وضو، آسمان را که می دیدند می فرمودند: ما خلقت هذا باطلا.

بعد آن قدر در رکوع می ایستاد که آدم می گفت که حضرت کی سر از رکوع بر می دارد یا آن قدر سر به سجده می گذاشت که آدم می گفت: حضرت کی سر از سجده بر می دارد.

اویس قرنی می گفت: هذه ليلة الركوع یا هذه ليلة السجود. که آن شب رکوع از ابتدای شب تا اذان صبح در رکوع بود و شب سجده ابتدای شب تا اذان صبح به سجده بود.

شریعت: نگذارید خسته شوید. همیشه بگذارید آن کام شیرینتان از عبادت همیشه باشد.

انسان اگر تشنگی داشته باشد بدن همراهی می کند.

یکی از اساتید می فرمود: من یک شب ادای اویس را در آوردم و از شب تا صبح در رکوع بودم و یک شب هم تا صبح در سجده بودم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

« ۱۶- وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنَّفَلُوا وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ. »

سوال:

این که نماز محضر حق است، مگر ما هر لحظه ای در محضر حق نیستیم؟!

جواب

یک بار عام داریم و یک بار خاص.

بار عام همان است که همه جا محضر خداست و در پیشگاه خدا هستیم.

اما اگر خود خدا بگویند در این لحظه بیا و در این وقت بیا، که یک اذن ویژه داده است.

لذا بعضی ها می گویند: یک سرّ این که نماز اول وقت باید خواند همین است. کسی که مشتاق خداست اول وقت می رود. که آدم دوست دارد زودتر به محضر حق برسی.



درست است که وقت نماز وسیع است ولی به محضر حق رسیدن، بار خاص است، که خود خدا می‌طلبد در این وقت به محضر رسیدن.

توضیح دقیق تر:

فرق دارد این محضر با آن محضر، آنجا در دل کثرت بودن و به یاد خدا بودن است ولی اینجا محو کثرت کردن و با خدا بودن است.

در دل کثرت بودن و با خدا بودن یعنی: دارد کار می‌کند و تجارت می‌کند و با خداست. این در دل کثرت بودن و با خدا بودن است.

اما محو کثرت کردن و با خدا بودن: در دل نماز باید حذف کثرت کرد و با خدا بود. این مخّ نماز است. اینجا دیگر مجاز نیستی صحبت با زن و فرزند و تجارت کردن.

نمونه: اهل بیت یک نمونه عالی مراقبه هستند و همیشه در پیشگاه حق بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وقت نماز می‌شد می‌فرمود: أرحني يا بلال.

شما که همیشه با خدایی؟ در پیشگاه خدایی؟

جواب: نماز حذف همه کارهای حکومتی و اجتماعی و خانوداگی من است!

در مورد امام سجاد امام باقر علیهما السلام می‌فرمود:

« وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ غَشِيَ لَوْنَهُ لَوْ أَنَّ آخِرُ وَكَانَ قِيَامُهُ فِي صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ كَأَنَّهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ مُودِّعٍ يَرَى أَنَّهُ لَا يُصَلِّي بَعْدَهَا أَبَدًا »

یا در مورد امیرالمومنین علیه السلام:

که وقت وضو رنگ چهره اش دگرگون می شد، و می فرمود وقت زیارت رسیده است.

«»

یعنی در موقع نماز باید حذف کثرت کرد.

با همین توضیح می شود این حدیث را که «مادامی که انسان ذاکر است در نماز است.» که مراقبه را تعبیر کرده است به نماز.

سرّش چیست؟ همین حضور مع الله که نماز لطفش در حضور مع الله است که حضور مع الله قوی است.

نماز حضور مع الله به همراه تاییدن نور حضرت حق است.

نکته: اثر حضور مع الله شستشوی دل

همین حضور مع الله که آمد کار دیگری می کند و آن شستشوی دل است.

تا به حال می گفتیم: نور دل می تابد و الهامات حق می تابد، ولی الان می گوییم: دل شستشو پیدا می کند. یعنی دسته از مشکلات ما را حل می کند.

که این در نماز بسیار مهمه است:

« ۱۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا أَنْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ. »

این می شود شستشوی دل. چرا که خداوند طاهر مطلق و مطهر مطلق است.

پاک محض و پاک کننده محض.

به محضر حق بار یافتن:

یک لطفش اثباتی است که فیوضات حق است.

یک لطفش سلبی است که شستشوی دل است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۳ / ۱۳۹۲/۱۱/۵ / ۲۳ ربیع الاول/ شنبه

وقتی انسان به محضر حق بار می یابد در کنار این یک فایده دیگر هم دارد و آن شستشوی دل است.

حدیث دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

« من قام إلى الصلاة فكان هَوَّه و قَلْبُهُ إِلَى اللَّهِ انصرفَ كما وَلَدَتْهُ أُمُّهُ. »

چی هست؟ تحلیلش چیست؟

تا به سمت حق می رویم و حق جلوه می کند به نحوِ اِنْ و یا کَأَنَّ. حرفشان این است: یک برد و خنکی در دل ایجاد می شود که احساس می کند آزاد شده است. چون طاهر مطلق و مطهر مطلق خداست. که در حدیث منسوب به حضرت صادق علیه السلام آمده است:

« يُطَهِّرُهُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا طَاهِرَ مِنْ تَدْنُسٍ بِشَيْءٍ مِنَ الْكُؤَانِ إِلَّا اللَّهُ رَوَّه عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع. »

«

شستشو دهنده اصلی فقط خداست. که حتی مراتب پایین تر را هم خدا شستشو می دهد. دل را آباد می کند. عجیب است، وزر و وبال را بر می دارد. یک لحظه آدم با خدا می نشیند، می بیند که وزر و وبال گرفته شده است. چه سری هست؟ این اصل نکته ایست که خیلی ها که در مسیر سلوک است می گویند بالتجربه این را یافتیم.

یک لذتش این است که او را از غل و زنجیر آزاد کرده است.

بعضی ها تحلیلشان این است: تا انسان به آن حقیقت اصلی و فقری خود پی می برد، اتصال مایه نورانیت است. کنار این این حالت ها را دارد و توصیه می کنند که هر حسنه ای شستشو میدهد ولی از همه حسنه ها برتر خداست. که از آن به کیمیای وجود انسان و سر خلقت تعبیر می شود. که به تعبیر رسول الله این شخص مثل کسی است که تازه از مادر به دنیا آمده است یعنی هیچ گناه ندارد. کلا در روایات ما فراوان هم آمده است. ولی واقعیتش بر می گردد به مقدار توجهش به خدا و به مقدار به محضر حق باریافتن. به هر مقداری بار بیابد زنگ های وجودش پاک می شود.

شرک خفی مشکلی است که در خیلی ها هست. شرک خفی هم وزر و وبال است. به میزان حضور مع الله به همان میزان وزر و وبال کم می شود.

مراحل عالی وزر و وبال هم حتی می شود حذف شود در صورتی که انسان حضور مع الله اش قوی تر بشود.

### حدیث سوم از امیر المومنین علیه السلام

« وَ إِنَّهَا لَتَحُتُ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ وَ تُطْلَقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبْقِ [گره] وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْحَمَّةِ [چشمه] تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَ لَا قُرَّةُ عَيْنٍ

۱ - بعضی ها تعبیر می کنند ما غرق کثرتیم ولی تا نماز می خوانیم از این کثرت ها شسته می شویم.

مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ - رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص نَصِيْبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ [يَصْبِرُ] يَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.»

### نقل سلمان

مشابه همین حدیث را از حضرت سلمان داریم که از رسول الله نقل می کند.

سلمان یک وقت درختی که پاییز بود و برگ هایش خشک شده بود، آن را تکان داد و همه برگ هایش ریخت. بعد به ابو عثمان گفت: نمی پرسی که چرا من این کار را کردم؟

« عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَأَخَذَ غُصْنًا يَابِسًا مِنْهَا فَهَزَّهُ حَتَّى تَحَاتَّتْ وَرَقُهُ ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْأَلُنِي لِمَ أَفْعَلُ هَذَا؟ قُلْتُ وَلِمَ تَفْعَلُهُ؟ قَالَ هَكَذَا فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَا مَعَهُ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَأَخَذَ مِنْهُ غُصْنًا يَابِسًا فَهَزَّهُ حَتَّى تَحَاتَّتْ وَرَقُهُ ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْأَلُنِي يَا سَلْمَانُ لِمَ أَفْعَلُ هَذَا قُلْتُ وَلِمَ فَعَلْتُهُ؟ قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتَّتْ هَذِهِ الْوَرَقُ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ إِلَى آخِرِهَا.»<sup>۱</sup>

این مباحث کاربردی را سعی کنیم خیلی مسلط شویم چرا که در مواقع متعدد به دردمان می خورد. این که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يَذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ»

حضرت نماز را تشبیه کرده است به چشمه جوشان.

شریعت این قاعده کلی را ده ها جا پیاده کرده است.

روایات روزه را بررسی کنید. هر کسی روزه بگیرد و منظور روزه مقبول است، یعنی گناه نکند،

خرج من الذنوب

در روایات عمره نگاه کنید، آمده است: اگر کسی چنین کند و چنان کند، مثل این که تازه از مادر متولد شده است.

در مورد نماز داریم، روزه، عمره داریم که مثل این است که از مادر متولد شده است.

این ها چیست؟

اصلش یک قاعده کلی است که *إن الحسنات يذهبن السيئات*.

بله هر چه شدت اخلاص و توحید بیشتر، این یذهبن السيئات شدیدتر است.

لذا خیلی ها می گویند که مثقال ذره شر یا خیر را می بیند، ولی طبق این قاعده می شود با حسنات شر را محو کرد و از بین برد. همان طور که توبه تمام گذشته را شستشو می دهد، حسنات هم این طور است. برعکسش هم هست، کسی که کارهای خوش انجام داد، ولی هبط عمل پیش آمد، مثلاً کسی که با امامت بجنگد یا با نبی بجنگد، هبط عمل پیش می آید. یا مثلاً ایمان تبدیل به کفر شد. آن ضوابط معیار و سنجش عمل و جرح و تعدیل ها سر جای خودش.

در این مورد به المیزان رجوع شود.

در قرآن دو تعبیر آمده است: یکی *ان الحسنات يذهبن السيئات*. که حسنات با سیئات می جنگند در صحنه دل.

و یک تعبیر هم هست که *يبدل الله سيئاتهم حسنات*. این خیلی عجیب تر است.

این امور در مسایل عبادی توحیدی که می رسد بیشتر و غلیظ تر می شود.

بعضی ها حرفشان این است که:

هر که در این مسیر قرار می گیر موجب پاک شدن اوست.

لذا اگر کسی برای خدا و خالصانه آمد برای نماز جماعت ولی در نماز هیچ حضور قلبی ندارد، این نماز سبب بخشش گناهانش نمی شود؟ فقط قصد امتثال امر الهی دارد.

شریعت روی این ها خیلی حساب باز می کند. لطفی دارد، حتی اگر عادت هم شده باشد.

برای مردم این گفته شود: در نماز که می ایستی حداقل یک لحظه توجه به خدا بکن، ولو کلهش نشود.

بله یک سخن هست: بعضی اوقات اگر بخواهد در نماز بدون توجه ادامه دهد و اصلاً جدی نگیرد، این خوب نیست و منافات دارد. و بعضی ها این را مصداق ویل للمصلین می دانند.

رسول الله یک وقت از مردم پرسید امیدوار کننده ترین آیات قرآن چیست؟

بعضی از مردم جواب هایی دادند ولی بعد حضرت این گونه می فرماید:

شریعت برای پاک کردن آمده است.

« ۴۱- غَوَالِي اللَّائِي، وَ مَجْمَعُ الْبَيَانِ، وَ الْعِيَّاشِيُّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَحَدَهُمَا ع يَقُولُ إِنَّ عَلِيًّا ع أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ آيَةُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى عِنْدَكُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ<sup>۴</sup> قَالَ حَسَنَةً وَ لَيْسَتْ إِيَّاهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ وَ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ<sup>۵</sup> الْآيَةُ قَالَ حَسَنَةً وَ لَيْسَتْ إِيَّاهَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ - لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ<sup>۶</sup> قَالَ حَسَنَةً وَ لَيْسَتْ إِيَّاهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ<sup>۷</sup> قَالَ حَسَنَةً وَ لَيْسَتْ إِيَّاهَا قَالَ ثُمَّ أَحْجَمَ النَّاسُ فَقَالَ

۱ (۱) مجمع البيان ج ۵ ص ۲۰۱.

۲ (۲) النساء: ۴۸، و ۱۱۶.

۳ (۳) النساء: ۱۱۰.

۴ (۴) الزمر: ۵۳.

۵ (۵) آل عمران: ۱۳۵.

مَا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لَا وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ - وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ وَاقْرَأِ الْآيَةَ كُلَّهَا وَ قَالَ يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَقُومُ إِلَى وَضُوئِهِ فَتَسَاقُطُ عَنْ جَوَارِحِهِ الذُّنُوبُ فَإِذَا اسْتَقْبَلَ اللَّهَ بَوَجْهِهِ وَ قَلْبِهِ لَمْ يَنْفَتِلْ عَنْ صَلَاتِهِ وَ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْءٌ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَإِنْ أَصَابَ شَيْئًا بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ حَتَّى عَدَّ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّمَا مَنْزِلَةُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَى بَابٍ أَحَدِكُمْ فَمَا ظَنُّ أَحَدِكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فِي الْيَوْمِ أَوْ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي. ۲»

پس یکی از فلسفه های مهم شریعت، پاک کردن گناهان است. چون آن چه که باعث سنگین شدن او می شود که نمی تواند حرکت کند، وزر و وبال هایش است. در شریعت خیلی روی این مسأله تأکید شده است.

مؤلفه سوم: تکلم مع الله

نماز: اولاً توجه قلبی داشتن داشتن سپس به محضر حق بار یافتن و سپس تکلم با حق است.

نماز تقریباً در همه جاهایش صحبت با خداست.

قبلاً گفتیم که چه شیوه ای داریم ببینیم نماز چه ارکانی دارد، به عنوان ناظر بیرونی که ببینیم نماز چه ارکانی دارد، هر که به عنوان ناظر بیرونی ببیند، می بیند که در نماز تکلم هست.

در متن های دینی هم خیلی واضح است.

بعضی ها می گویند: هر وقت می خواهی با خدا صحبت کنی نماز بخوان و هر وقت می خواهی خدا با تو صحبت کند قرآن بخوان.

۱ (۶) هود: ۱۱۴.

۲ (۷) تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۶۱.



لطفش این است که: عملاً در نماز ما داریم خدا را ناز می دهیم. این را باید توجه کرد و تأکید می کنم. اما با زبان ناز می دهیم. یک دسته اعمال داریم مثل لکوع و سجود و.... و همه اش در باب او صحبت می کنیم. لذا آقایان می گویند این تکلم، تکلم وجودی است.

## تکلم وجودی

همان طور که عرض کردیم توجه توجه قلبی وجودی است،

بعد به محضر حق راه می یابد وجوداً، که یک مواجهه وجودی شکل می گیرد.

بعد باید تکلم صورت بگیرد، به صورت تکلم وجودی.

داستان شهید مطهری و مرحوم حداد منظور حداد این بود: وقتی توجه وجودی کردی، حرف زدنت هم باید اینگونه باشد.

حرف زدن وجودی: مادری نسبت به فرزندى بخواهد ابراز علاقه کند، مثلاً می خواهد بگوید: قربانت شوم، دارد به معنای آن فکر میکند؟ یا این که وجوداً دارد این معنا را منتقل می کند. یعنی تمام آن حالت محبتی که دارد در لفظ ریخته است ولی اصلاً به لفظ توجه نمی کند. اگر بخواهد به معنای این لفظ توجه کند که اصلاً آن حس و حال این معنا منتقل نمی شود.

در نماز باید چه کار کنیم؟

بنده خدایی نامه عاشقانه برای معشوقش نوشت، رفت پیش آن معشوق و نامه های خود را می خواند، معشوق گفت: تو این ها را برای من نوشته ای، چرا این ها را می خوانی.

وقتی مواجهه وجودی شکل گرفت، وقتی می گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده، دارد واقعاً خدا را ناز می دهد و تکلم وجودی دارد.

که این تکلم وجودی باعث می شود: من وقتی دارم می گویم الله اکبر، گویا زمین و زمان را تکان می دهد.

رسول الله نمازی که در معراج خواند عظمت حق را دید و به غشوه دچار شد و بعد این ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» و بعد دید این ادامه دارد و هفت بار گفت.

بسیاری از عارفان که ابیات عرفانی از آن ها می جوشد، در آن حال و حس این تکلم ها را دارند. دلیلش این است که آن شعله است که تبدیل می شود به کلام. یک فعل کلامی است در بستر عشقی شکل می گیرد.

اصل کار نماز این است. این نماز تمثّل عبودیت و بندگی خاتم است.

اصل این نکته: منظور از تکلم، تکلم وجودی است برای این که آن حال و حسّ نماز به وجود بیاید.

شما اگر بخواهید صحبت کنید، زبان برای ارتباط خودتان است. زبان برای این است که د رمواجه آن معنای درونتان را منتقل کنید. لفظ و کلام اصلاً مانع نیست در عین حالی که از آن استفاده می کنید.

در بعضی از مواقع که کار جدی از کلام می کشیم در بستر اصلی است.

کسی که در پیشگاه خدا قرار گرفت، یک نوع تکلم حقیقی با خداست. نه این که به کلام توجه کردن!

بعضی ها متوجه نیستند که باید به معنی توجه کرد، بلکه می گویند و به معنای لفظی توجه کرد.

بله انکار نمی کنم، کسانی که قوی نیستند باید از همین لفظ شروع کند.

بعدا عرض می کنیم که این تکلم، تکلم وجودی عبدی است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۴ / ۶ / ۱۱ / ۱۳۹۲ / ۲۴ ربیع الاول / یکشنبه

تتمه مؤلفه سوم: تکلم

بحث در تکلم با حق بود. تکلم هم تکلم وجودی است. مادر نسبت به فرزند علاقه ای که دارد و به صورت وجودی است این را می ریزد در زبان. مادر کاری به زبان ندارد، اظهار عاطفه می کند ولی اظهار زبانی. این یک تکلم وجودی است.

تکلم زبانی قرار است یک بستری را حمایت کند.

مصلی وقتی به محضر حق بار یافت این محضر را چطور باید اداره کرد؟ با تکلم زبانی.

تمام حالات نماز دارای هیئت است. از همان الله اکبر ابتدای نماز تا آخر. بعد از الله اکبر حمد و سوره دارد. این حمد و سوره قرائت قرآن حساب می شود. اصلش قرائت است. در این قرائت قرآن سوره حمد انتخاب شد. چرا که این سوره از زبان بنده است نسبت به خدا. بهترین ادب از زبان بنده به سوی خدا این سوره حمد است. بستر سوره حمد، زبان بنده است. درست است که کلام الهی است و جزء قرآن است. ولی گویا خداوند سبحان از زبان بنده پیاده کرده است.

سوره حمد را نگاه کنید. الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک يوم الدين، (که زبان زبان غیاب است، بعد تبدیل می شود به خطاب. که در قرآن این گونه خیلی آمده است و از آن تعبیر می شود به التفات). ایاک نعبد و ایاک نستعین (یا این که بگوییم اصلش این است: مثل ربی)

به هر ترتیب فضای سوره حمد، فضای خاصی است.

در روایات معراج به رسول الله بعد از وصل شدن خطاب شد: سَمْنی، میگوید بسم الله الرحمن الرحیم، بعد می گوید حمد کن: الحمد لله رب العالمین...

تا این که کل سوره حمد به این ترتیب بر حضرت رسول القاء شد. ولی حالت رسول الله این است که دید و خواست آن را بستاید. جریان محضر است و محضر را باید اداره کرد.

در مورد حضرت موسی علیه السلام: ما تلک بیمینک. هی عصای، أتوکأ علیه، و أهش بها علی غنمی.

چون محضر محبوب است و می خواست ادامه دهد و صحنه را می خواهد طول دهد.

نفس سوره حمد خواندن یک نوع ادامه دادن و اداره کردن محضر است با زبان الهی.

و جالب است این به عنوان قرائت قرآن است، ولی قرآنی که زبان بنده است.

بعضی ها گفته اند: سوره حمد را باید به نیت قرآن خواندن خواند نه این که آن را از زبان بنده نسبت به حق باشد.

سوال: قرائت قرآنی معمولی که می خوانیم، فقط باید بخوانیم و به معنا توجه نکنیم؟

جواب: خود اهل بیت وقتی قرآن می خواندند در جای جای آن همدلی داشتند. صرف خواندن نبود.

در مورد قرائت قرآن می گویند جوری بخوانید که جزئتان بشود.

بلی ما به عنوان قرائت قرآن حمد و سوره را می خوانیم ولی به این معنا نیست که توجه به معنا در آن نیاید.

در روایات معراج هست وقتی سوره حمد تمام شد، حضرت فرمود: الحمد لله رب العالمین.

سوره حمد زبان زبان بنده است و ادامه دادن محضر است.

در مورد سوره: این که سوره قل هو الله احد انتخاب شده است یکی به همین خاطر است که غرض ادامه دادن محضر و ناز دادن حق است.

در مورد سوره قدر هم نکته ایست که بعدا باید توضیح دهیم.

مؤلفه تکلم نماز: ادامه دادن محضر به وسیله کنش کلامی وجودی است.

### وسایل ج ۵ ص ۴۶۷

که حدیث صحیحی هم هست:

«فَانْظُرْ إِلَى عَرْشِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَانْظَرْتُ إِلَى عَظَمَةِ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَ غُشِيَ عَلَى فَالْهِمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ تَجَلَّى الْغَشْيُ عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا اللَّهُمَّ ذَلِكَ فَارْجَعْتُ إِلَى نَفْسِي كَمَا كَانَتْ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»

یک چیز هست: ما باید از این سطح به آن عمق برسیم. رسول الله از آن اصل و حقیقت عظمت به این ذکر کشیده شد. ولی ما باید از همین سطح و لفظ این ذکر به آن عظمت برسیم.

«فَقَالَ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي فَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِی وَ يَدَيَّ فَالْهِمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ الْعُلُوِّ مَا رَأَيْتُ فَقُلْتُهَا سَبْعًا فَارْجَعْتُ إِلَى نَفْسِي وَ كُلَّمَا قُلْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا تَجَلَّى عَنِّي الْغَشْيُ فَقَعَدْتُ فَصَارَ السُّجُودُ فِيهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ، وَ صَارَتِ الْقَعْدَةُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اسْتِرَاحَةً مِنَ الْغَشْيِ وَ عَلُوِّ مَا رَأَيْتُ فَالْهِمَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ طَالِبَتْنِي

۱ - قاعده کلی: هر وقت اظهار تأسف و تعذری که داریم، برخاسته از روح انسانی است. شاد شدن یا غمگین شدن و... حقیقتی در روح هست که خودش را در بدن نشان می دهد. کسی این تصویر را داشته باشد می تواند در نماز الله اکبر یا اذکار نماز را بفهمد. اذکار نماز منعکس کننده حالات بدنی حضرت در نماز است.

نَفْسِي أَنْ أَرْفَعَ رَأْسِي فَرَفَعْتُ فَنَظَرْتُ إِلَى ذَلِكَ الْعُلُوِّ فَعُشِيَ عَلَيَّ فَخَرَرْتُ لَوَجْهِهِ وَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ  
 بِوَجْهِهِ وَ يَدَيَّ وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ فَقُلْتُهَا سَبْعًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقَعَدْتُ قَبْلَ الْقِيَامِ لِأَنْتَنِي النَّظَرَ فِي الْعُلُوِّ  
 فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ وَ رُكْعَةً وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْقُعُودُ قَبْلَ الْقِيَامِ قُعْدَةً خَفِيفَةً ثُمَّ قُمْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأِ الْحَمْدَ - فَقَرَأْتُهَا مِثْلَ مَا قَرَأْتُهَا أَوَّلًا ثُمَّ  
 قَالَ لِي اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَ نِسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ رَكَعْتُ فَقُلْتُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ مِثْلَ مَا قُلْتُ أَوَّلًا وَ ذَهَبْتُ أَنْ أَقُومَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ -  
 اذْكُرْ مَا أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ وَ سَمِّ بِاسْمِي فَالْهَمْنِي اللَّهُ أَنْ»

این حال و هوای حضرت کنش وجود تکلمی را نشان می دهد.

ما در خودمان این کنش وجودی گفتاری را داریم.

این کنش وجودی یک عمل و گفتار هست، نسبت به حضرت حق.

کل نماز ابتدا یک رکعت بود که اصلش همین یک رکعت رسول الله است.

و بعد دو رکعت شد و چون به رسول الله تفویض شد، تبدیل شد به سه و چهار رکعت.

قدم اول این حدیث این است که وقتی رسول الله به آن مرحله رسید، خداوند متعال فرمود:

الان وصلت الیَّ،

که حال این مواجهه را ادامه بده.

دیدم حضرت امام فرموده بود: نماز یک رکعت بیش نبود و آن هم تجلی عبودیت حضرت خاتم

است. که ظاهراً اشاره دارد به اصول کافی ج ۳ ص ۴۸۲ که نماز نبی در معراج آمده است.

این در مورد رسول الله.

وظیفه ما در باب مؤلفه تکلم در نماز

اما ما باید چه کار کنیم؟ تمام فعل ها صورت بگیرد به صورت مواجهه وجودی تا این که کم کم عمق پیدا کند. آداب محضر را رعایت کند. بعد کم کم حمد و سوره را می خواند. در دل این ها توجه به حق و احساس حضور به صورت کأنّ باشد گرچه به صورت آن نیست.

اما باید همه این افعال به همراه مواجهه وجودی و تکلم وجودی باشد. باید خدا را مقابل ببینیم و خدا را ناز دهیم.

در عین این که قرائت قرآن باشد، این را باید ادامه دهیم.

آن عالم رفته بود پیش آن عارف، بعد آن عارف پرسید در نماز چه می کنی؟ عالم گفت: سعی می کنم به تمام معانی نماز توجه کنم.

عارف گفت: کی نماز می خوانی؟!

این که گفته می شود المصلی یناجی ربّه. در دل این مناجات تکلم همراه با قرب خوابیده است. در برخی از احادیث آمده است اینچنین که المصلی یناجی ربّه.

در مناجات یک نوع تقرب و به پیشگاه خدا رسیدن و در عین حال صحبت کردن خوابیده است. نجوا صحبت عن قرب و نداء صحبت عن بُعد است.

قرّبناه نجیّا. که نجوای از جهت نزدیکی قلبی است.

مناجات کردن در عین این که به حق نزدیک شده است با حق صحبت می کند.

رکن چهارم: اظهار بندگی و تذلل.

چرا این رکن را آوردیم؟ در حالی که در دل تمام مباحث سابق بود؟

تصویر ما از بنده چیست؟ ما از بندگی عادی که یک چیزی می فهمیم، ولی در این اظهار بندگی این گونه چه چیزهایی خوابیده است؟

تا بندگی مطلق نسبت به مولای مطلق در نظر بگیریم، که از هر جهتی وصل به خدا می شویم و ذلیل خدا می شویم.

این حال را در نظر بگیرید، بعد ببینید بهتر از این می شود در نماز برای اظهار بندگی داشت؟

این اظهار بندگی را هم در تکلم بیاوریم و هم در فعل.

به نظرم دین اگر می خواست نشان دهد که چطور با خدا برخورد کنیم به عنوان یک بنده، به شکل نماز بیان می کرد.

این ها را در ضمن آداب توج گفتیم، ولی آداب بندگی هم هست.

بعد با خدا هم که صحبت می کنید، بهترین صحبت ها و بهترین بندگی را باید داشت.

این اظهار بندگی در کل نماز خودش را نشان می دهد. به تعبیری: یک نوع تعلیم و تربیت بندگی است.

حال بندگی برای خودش سطوحی دارد را کار نداریم.

این در کارهای نماز بسیار جلوه دارد.

اگر کسی بخواهد آداب بندگی را یاد بگیرد نماز است.

بخواهد با خدا صحبت کند بهترین صحبت سوره حمد است.

بخواهد بلند شود بهتر از بحول الله و قوته أقوم و أقعد ذکر می پیدا نمی شود.



اوج بندگی کجا می شود؟ در سجده. از ایستادن تا رکوع و نیم قامت در آمدن تا محو کل قامت.

که در روایات ما هم آمده است: اوج کار سجده است. که آخرش را نمی گویم ولی آخرش محو شدن است.

این خاصیت نماز است به شکل اظهار بندگی. خیلی این کار را حل می کند. تمام این هایی که گفتیم، همه این ها را در نماز به صورت بندگی جمع می کنیم.

لذا این رکن را باید ایستاد و توضیح داد.

بسم الله الرحمن الرحيم

**جلسه ۲۵ / ۱۲/۱۱/۱۳۹۲ / ۱ ربیع الثانی/ شنبه**

ادامه مؤلفه چهارم: بررسی روایات دالّ بر تذلل و بندگی

در جلسه قبل توضیحاتی دادیم.

ما گفتیم: هر کسی افعال و هیئت مجموعی نماز را از بیرون ببیند از آن تذلل و خشوع را می بیند. یک ناظر بیرونی فقط کافیست بداند که نماز چه اذکاری دارد به عنوان ناظر بیرونی، می فهمد که این یک نوع اظهار بندگی نسبت به خداست.

در روایات ما هم آمده است و بسیار مؤثر در احکام نمازمان هست. بلکه بسیاری از دستوراتی که ما انجا می دهیم به خاطر این مؤلفه است.

**دسته اول: حقیقت نماز تضرع و تضرع**

حتی توضیحاتی در روایات هست که این کارها برای اظهار بندگی است.

حدیثی از امام رضا علیه السلام هست:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ رَبِيعٍ الصَّحَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَاعَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: أَنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِقْرَارُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلْعُ الْأَنْدَادِ وَقِيَامُ بَيْنِ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَالْمُسْكَنَةِ وَالْخُضُوعِ وَالْاعْتِرَافِ وَالطَّلَبِ لِلْإِقَالَةِ مِنْ سَالِفِ الذُّنُوبِ وَوَضْعُ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْ يَكُونَ ذَاكِرًا غَيْرَ نَاسٍ وَلَا يَطْرُقُ وَ يَكُونَ خَاشِعًا مُتَذَلِّلًا رَاجِبًا طَالِبًا لِلزِّيَادَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِنْجَارِ وَ الْمُدَاوَمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لِئَلَّا يَنْسِيَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَ مُدِيرَهُ وَ خَالِقَهُ فَيُطَيَّرَ وَ يَطْفَى وَ يَكُونَ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَانِعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ.»

—«انما الصلاة تمسكن و تضرع و تبأس و... و تمد ידיک...» که ظاهرا این روایت از منابع اهل سنت است.

کسی فهمیده بود شهید مطهری از روایات اهل سنت استفاده می کرد، برایش نوشت و در متن نامه تعبیر کرده بود مرده شور ببرند و... و شهید مطهری در جوابش نوشتند که مرده شور تو را ببرند که این طور فکر می کنید و از روایات اهل سنت استفاده نمی کنید!

بسیاری از مطالب و معارف که معارض با اصل دین نیست در روایات اهل سنت هست و ما آن ها را مادامی که معارض با دین نباشد قبول می کنیم.

—حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه «الذین هم فی صلاتهم خاشعون»

«۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كُنْتَ دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ فَعَلَيْكَ بِالتَّخَشُّعِ وَ الْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.»<sup>۱</sup>

دسته دوم: حالات معصومین همچون عبد ذلیل

در مورد امامان معصوم ما هم همین طور است و اینجور عمل می کردند.

-مثلا امام باقر در مورد امام سجاد علیهما السلام می فرمود:

«وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ غَشِيَ لَوْنَهُ لَوْ أَنَّ آخِرُ وَ كَانَ قِيَامُهُ فِي صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ كَانَتْ أَعْضَاؤُهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ مُودِّعٍ يَرَى أَنَّهُ لَا يُصَلِّي بَعْدَهَا أَبَدًا»

-در مورد زهراء سلام الله عليها

«وَكَانَتْ فَاطِمَةُ ع تَنْهَجُ فِي الصَّلَاةِ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ تَعَالَى»

امام صادق علیه السلام از پدرش در مورد امام سجاد علیهم السلام نقل می کنند:

«۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو دَاوُدَ جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ عَنْ جَهْمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَبِي ع يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرَةٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا حَرَّكَهُ الرِّيحُ مِنْهُ.» [یعنی: مگر این که خدا او

۱ (۲) المؤمنون: ۳.

۲ (۲) أی تتابع نفسه و تنبهر.

۳ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

را تکان دهد. ترتعد و رعشه که می افتاد، آن هم به خاطر عظمت الهی است. که ما حرکه الريح می تواند این معنا را داشته باشد.]

دسته سوم: دستورات و آدابی که دلالت بر تضرع و تخشع می کند

«۸۰۱۱-۳-۱» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَرْفَعُ يَدَهُ كُلَّمَا أَهْوَى لِلرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَ كُلَّمَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ رُكُوعٍ أَوْ سُجُودٍ قَالَ هِيَ الْعُبُودِيَّةُ.

«

بعضی از اعمال هر کدام خاصیت خودش را دارد. مثلاً در حین ایستادن توجه به مهر خاصیتی دارد، از جمله تمرکز، و حتی تخشع از این جهت که دارد به موضع سجده گاهش توجه می کند.

حقیقت نماز که تخشع است، باید به موضع سجده نگاه کرد تا تشخص از نماز اظهار گردد.

خشوع بصری در نماز که این جزء آداب بندگی است.

«الکافی (ط - الإجماعية) : ج ۴ : ص ۲۰۰»

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ فَلَا تُقَلِّبْ وَجْهَكَ عَنْ الْقِبْلَةِ فَتَفْسُدَ صَلَاتُكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ ص فِي الْفَرِيضَةِ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ اخْشَعْ بَصْرَكَ وَ لَا تَرْفَعْهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ لِيَكُنْ حِذَاءُ وَجْهِكَ فِي مَوْضِعِ سُجُودِكَ.

۱ (۲) - التهذيب ۲- ۷۵- ۲۸۰.

۲ (۴) البقرة: ۱۴۰.

۳ (۵) ظاهره أن الالتفات بالوجه إلى اليمين و اليسار مفسد و لا يتأفیه ما رواه فی التهذيب عن عبد الملك قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الالتفات في الصلاة أ يقطع الصلاة، فقال: لا و ما أحبَّ أن يفعل إذ يمكن حمله على الالتفات بالعين أو على ما إذا لم يصل إلى اليمين و اليسار فان ما بين المغرب و المشرق قبله و ظاهر الاكثر بطلان الصلاة بالالتفات بالوجه إلى خلفه و أن الالتفات إلى أحد الجانبين لا يبطل الصلاة و حكى الشهيد في الذكرى عن بعض

یکی از نکاتی که اهل بیت انجام می دهند این است که مطلبی که باید در نماز اشباع شود در کلمات می آورند.

این دستور امام صادق علیه السلام ریختن حالات در زبان و انتقال بنده از زبان به حقیقت آن حالت.

«۵۷- مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَرْكَعَ فَقُلْ وَ أَنْتَ مُنْتَصِبٌ- اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ ارْكَعْ وَ قُلْ رَبِّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَخْيِي وَ عَصَبِي وَ عِظَامِي وَ مَا أَقْلَتُهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكَفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ [تا اینجا مقدمات ذکر اصلی رکوع است.] سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي تَرَسُّلٍ وَ تَصَفُّ فِي رُكُوعِكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ تَجْعَلُ بَيْنَهُمَا قَدْرَ شِبْرٍ وَ تُمْكِنُ رَأْسَكَ مِنْ رُكْبَتَيْكَ وَ تَضَعُ يَدَكَ الْيُمْنَى عَلَى رُكْبَتِكَ الْيُمْنَى قَبْلَ الْيُسْرَى وَ تَلْقُمُ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِكَ عَيْنَ الرُّكْبَةِ وَ فَرَجَ أَصَابِعِكَ إِذَا وَضَعْتَهَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَ أَقِمَّ صُلْبَكَ وَ مَدَّ عُنُقَكَ وَ لِيَكُنْ نَظْرُكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ ثُمَّ قُلْ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَ أَنْتَ مُنْتَصِبٌ قَائِمٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَهْلَ الْجَبَرُوتِ وَ الْكِبَرِيَاءِ وَ الْعُظْمَةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَجَهَّرُ بِهَا صَوْتُكَ ثُمَّ تَرْفَعُ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَ تَخِرُّ سَاجِدًا.»

در دعای روز عرفه هم همین مضامین آمده است یعنی: سراپای وجودم برای تو خشوع می کند.

---

معاصریه آن الالتفات بالوجه یقطع الصلاة مطلقا و ربما كان مستنده اطلاق الروایات كحسنة زارة هذه و حملها الشهيد في الذكرى على الالتفات بكل البدن). (آت)

۱ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲ (۱) ای و لیکن بصرک حذاء وجهک. (آت)

۳ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۴ (۲۸۹) - الکافی ج ۱ ص ۸۸.

ابتدا باید زبان تمرین کرد ولی بعدا کم کم به جان می نشیند. حقیقت رکوع و سجود خشوع است ولی این نکته ای که حضرت گفته است، تبدیلی کرده است حالات را به یکسری ادبیات موجود در نماز.

-خشوع که می گویند، آیا در نماز می شود اذکار دیگر گفت؟

در احکام آمده است: هر چه که در باب خدا باشد، من تعبیر می کنم: خدا را ناز دادن، این کارها و حرف های زاید زدن، این ها قطع صلات نیست. لذا اذکار هر چه می خواهی بگو. بعد حضرت می فرماید: اشکال ندارد، چون فضا، فضای بندگی است، هر چه می خواهی بگو، فقط اظهار بندگی باشد.

در مورد مرحوم رفیعی قزوینی هست: در لحظات آخرت، می گفت: یا بسیط الحقیقه...!

ولی از من پرسید، بهتر این است که از تعبیر دینی استفاده شود.

بهترین متن های همراه با آداب با بسیاری از نکته های خوش زبان عرفی، ادبیات اهل بیت است. این نکته در روایات زیاد است. و حضرت می گوید: اصل نماز تخشع است لذا این گونه اذکار قطع نماز نیست.

-آیا گریه قطع صلات هست یا نه؟

«۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَاسَعٍ السَّابَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَيُّ تَبَاكِي الرَّجُلِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ بَخٌ وَ بَخٌ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ.»

در بعضی جاها هست که حضرت می فرماید بگو برای ما هم دعا کند.

چون گریه برای خداست اشکالی ندارد.

چرا اجازه داده شده است؟ چون اصل و روح نماز تخشع است.

با این توضیح تقریباً فضا روشن است و جزء بدیهات است که نماز برای بندگی و اظهار بندگی است.

ولی لطفش این است که اهل بیت دارند بر اساس آن دستور می دهند.

بسیاری از این ها که از آداب محضر را گفتیم، باید الان بگوییم:

آداب محضر بنده نسبت به مولا.

تمام افعال در نماز، یک دسته آداب خاص بندگی است.

اگر به من بگویید: کل نماز تمام اذکار و اوراد و افعالش بندگی است.

همه این ها بندگی است.

توجه عبد به مولى، مواجهه عبد با مولى، تکلم عبد با مولى، بندگی کردن عبد نسبت به مولى.

این را که گفتیم، حال سوالاتی خودش جواب پیدا می کند:

چرا در نماز باید حمد خواند؟

چون تمامش صحبت عبد با مولاست.

سوره توحید، ذکر رکوع، سجده، و... تمام این ها هیچ زاید نیست،

افعال نماز، ابتدا در پیشگاه خدا تمام قامت ایستادن آن گونه که در قیامت می ایستند.

بعد نیم قامت، که رکوع است.

بعد نیم قامت می شود بی قامت.

تمام این ها اوجش سجده است.

إن شاء الله این را در مرحله بعد که در باب سجده است، توضیح می دهیم.

حقیقت بندگی و عمقش و سجده و حقیقت سجده را بعدا می پردازیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۶ / ۱۳/۱۱/۱۳۹۲ / ۲ ربیع الثانی/ یکشنبه

در حوزه باید کار نخبگانی کرد. افراد قدر ما که هر چیز گفته می شود اندیشه دارند، این ها را باید درگیر کرد.

من بدون اغراق می گویم: ده هزار طلبه محقق در فلسفه باشند کم است.

نماز یعنی عبودیت و تخشع و تذلل.

که بخشی از روایات این باب را جلسه قبل آوردیم که حتی بعضی از آن ها در احکام نماز هم می تواند مؤثر باشد.

عبودیت: از اول که بنده توجه وجودی می کند با حق، مواجهه وجودی می کند، تکلم وجودی می کند، همه این ها بنده وار است.

در همه این ها حالت بندگی هست.



این ها همه نشان می دهد سبک در پیشگاه قرار گرفتن و این «وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض» که اگر بخواهد این حال خوش را درک کند، باید این حقیقت بی نهایت را درک کند.

این توجه، توجه بنده وار است.

درست مثل این که انسان می خواهد وصل به اصل خودش کند، این توجه خودبخود بنده وار می شود.

همه این ها معنایی دارد در خودش. لذا این حال و حس و بندگی از اول اشباع می شود تا آخر نماز.

بعد در مواجهه، چه حالی است؟ «بین یدی الجبار» یا در مقابل ملک جلیل.

این مواجهه را نشان می دهد.

که مواجهه بنده است با مولا. بعدا توضیح می دهم که اصلش چیست؟

تکلم هم که هست، تکلم بنده است با مولی.

مثل یک بنده با خدا هست. این تکلم هم بنده وار است. ادب بندگی در سراسر این تکلم ها خوابیده است. حتی این الله اکبر که می گوید، در همه این ها ادب بندگی است.

اقایان گفته اند: در همه این ها ادب بندگی هست ولی بهترین نوع بندگی است. تمام این رکن های سه گانه قید بندگی را می خورد و تمام هویت می شود بندگی. فقط بدانید که این بندگی چه نوع اظهار بندگی است. که از نوع عالی اظهار بندگی است. چون نماز تمثیل عبودیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است.

نکته اش این بوده است که: این نمازی که ما خواندیم، نمازی است که جناب رسول الله در معراج خوانده است. مثلاً در یک آسمان الله اکبر اذان در یک آسمان اشهد ان لا اله الا الله، تا آخر اذان و تا آخر نماز، همه اش تمثل بندگی حضرت خاتم است.

اصول کافی ج ۳ ص ۴۸۲

وسائل الشیعه ج ۵ ص ۴۶۶

این ها را که عرض کردیم خواستیم بگوییم که هویت اصلی این نماز تمثل عبودیت حضرت خاتم است.

نماز رسول الله

نماز حضرت چطور است؟

هر چه بنده در بندگی اش قوی تر است، اظهار بندگی اش هم قوی تر است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، این اظهار بندگی که در شب معراج داشتند به صورت این نماز در آمده است.

عرفاء: انسان کامل عبد تام است. یعنی بنده تام که اظهار آداهش هم ویژه می شود، به دلیل این است که انسان کامل است و دارای معرفت بالاست. همان گونه که در قرآن آمده است که وصف خدا را جز رسول الله نمی تواند انجام دهد، عبادت خدا و آداب عبادت را هم جز کاملین نمی توانند مراعات کنند.

علامه طباطبایی بحثی را در مورد آداب انبیاء گفته است که نکته ای دارد: که چرا باید به دنبال دعای مأثور بود؟ چرا که انبیاء برای بیان ادب هم که هست، می داند چطور این ادب را برای ما بیان کند.

در بین انبیاء افضل انبیاء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. برتر و سید از همه هست.

وقتی چنین می شود، این ادب می شود نهایی ترین ادب.

یکی از فلسفه هایی که تمام شرایع گذشته محو می شود در شریعت رسول الله، به این خاطر است که شخصیت این حضرت مهیمن بر همه هست.

آن ذلت و حقارت و بندگی که آن حضرت می بیند، کسی دیگر نمی بیند.

ظاهراً امام هادی علیه السلام در مدینه هستند و امام جواد علیه السلام در بغداد به شهادت می رسند.

حضرت هادی علیه السلام رفتند داخ « ۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ فَقِيلَ لَهُ وَكَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذَلَّةُ اللَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا. »

لبّ امامت بر می گردد به بندگی نهایی. که ارث بردن مقام علمی حضرت رسول که این ارث فهم بندگی و حقارت در مقابل خدا. مقام معرفتی امام است که تبدیل می شود به ذلّ و حقارت.

این است که بعضی از آقایان می گویند: ما اگر بخواهیم به جایی برسیم باید آنقدر نماز را انجام دهیم تا شمه ای از حال رسول الله در ما پیاده شود.

در آن روایت که آدرسش را دادیم، همه اش حالت الهام به رسول الله است.

یعنی این تمثّل عبودیت حضرت خاتم این گونه است که باید اینچنین کرد.

حق داده است و نماز واجب شده است به عنوان فریضه این گونه فریضه شده است. که در شریعت ختمی این نوع عبادت دستور داده شده است.

نوع عرفاء هم همشان این است که: یکی از راه های جدی سلوک را نماز می دانند.

### حالات آخوند کاشی

آخوند کاشی تقریباً جزء معاصرین است. برخی از اساتید حوزه شاگرد شاگردان ایشان هستند و خبر داشتند و گزارش داده شده است. او تقریباً تمام کارهایش را با نماز بسته است. گاهی در نمازها آنقدر حالشان منقلب می شد که کار از دستش در می رفت.

بعضی ها نماز را سه ساعت به اذان صبح شروع می کردند تا این که اذان صبح تمام می شد. گفته شده که بعضی سوره بقره را در آن قرار می دادند. عجلتاً این است و این راهیست برای سلوک.

معمولاً هم برای خودش هم

نفس زمان ها و قبل و بعدهایی که قرار داده شده است، اشاره به همین معناست.

مثلاً زوال می شود، چگونه فتح باب آسمان می شود، چطور در ملائکه دل ها را می شورانند؟

«إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» (اسراء / ۷۸)

که چنین زمینه ای سبب آباد شدن دل است. که در این وقت نماز صبح ملائکه از زمین به آسمان و از آسمان به زمین می روند.

در وقت زوال مثلاً، تمام ملائکه اینجا دارند حرکت می کنند. مثل این که ملائکه همراه این زوال دارند حرکت می کنند.

این وقت ها محل آباد کردن دل هاست. چنین شرایطی در دستورات نماز است. بسیاری از این دستورات نماز برای آباد کردن دل است و لذا نماز بهترین راه سلوک است.

این که بعضی ها می گویند: ما احتیاج به سلوک نداریم و همین نماز کافی است برای ما. من قبول نمی کنم که این حرف از این ها باشد، حرف درست است ولی فکر نکنم که متوجه باشند چنین معنایی را قصد کرده اند. نمی خواهند از سطح به عمق بروند، نمی خواهند سلوکی باشد.

بله نماز کافیهست برای اهلش، نه برای تو که هنوز در الفاظی و در فکر کش دادن ضالین است.

بله اگر رعشه بر بدنت افتاد، حق به شما می دهم، آن وقت است که می گویم بله راست می گوید.

نکته:

راه هایی که شریعت باز کرده است بسیار است. ذکر خودش کامل است و دستور شریعت است. ولی همان سبکی که در متن دینی آمده است.

در نماز مشغول غیر خدا نباشی، توجهت به خدا باشد، رعشه بر بدنت بیفتد.

این عده که می گویند سلوک نیاز نیست و نماز کافیهست حرفشان حرف شریعت نیست. شریعت می گوید سبل سلامت را نه سیبل سلامت را! این حصرتان درست نیست. و این حرفی را که می زنید در عملت هم پیاده نمی کنی!

حتی متوجه نیست که ارتباط با خدا یعنی چه؟

پس این نماز رسول الله یک راه کامل است. فقط بدانید: تماشش به دستور خدا و الهام و وحی خداست در شریعت ختمی. این شیوه نهایی عبودیت است و شده است نماز ما.

نتیجه

ما می دانیم عمق آنجاست و ما هم که در سطح هستیم.

اگر کسی بگوید که الحمدلله ما نمازمان خوب است، این یعنی به هیچ جا نرسیده است.

ولی اگر بگوید من هر چه بخوانم به نماز رسول الله برسم، لذا باید تلاش کنم تا به نماز حضرت نزدیک شویم

راه را باز کنیم و بدانیم چه کار کنیم و چه جوری برویم. فقط هر کسی باید به اندازه توانش باید برود.

شریعت این طوری که گفته است نماز انواع متعددی پیدا می کند: صلاه الخاشعین، صلاه المذنبین، صلاه المشتاقین، صلاة ...

طبیعتا هر که بالاتر رفت، حرف خوش تر زده است. هر چه بالاتر خوش تر! و واقعا هم راه باز است.

### حقیقت بندگی

بحث بعدی اصل بندگی است که باید توضیح داده شود و اینجا گره می خورد با حقیقت نماز.

به لحاظ وجودی (ارتباط وجودی و مستقیم با حق) بندگی یعنی چه؟ به لحاظ هستی شناختی بندگی یعنی چه؟ بنده یعنی چه؟

باید یک تأمل جدی شود. تا بعد توضیح دهیم بندگی سلوکی داریم و بندگی وجودی.

## معانی بندگی

۱- در زبان عرفی عینی ملک کسی است و یک دسته از تصرفات را باید با اذن او انجام دهد. ولی بسیاری از کارهاست که بدون اجازه او انجام می دهد. مثلا نفس کشیدن. بعضی از حرکات دستش را نیاز به اجازه او نیست. ولی از خانه بیرون رفتن نیاز به اجازه مولا دارد و ....

در فضای عرفی یک دسته از تکوینیات از حوزه کار خارج است به عنوان ملک. به معنای این که واقعا بسیاری از تکوینیاتش در برود، این گونه نیست.

۲- نسبت به حق.

می خواهم روح معنای عبد را نگاه دارم همان طور که علامه طباطبایی این کار را کرده است.

## روح معنای عبد

مملوکیت و تعلق است. ولی در عین حال مالک دارد و ملک. اگر جلو برود یک مملوکی که ملک است هم نداریم. بلکه نفس مملوکیت عین ملک حق است.

وقتی این را خوب دقت می کنیم، سراسر وجود بنده در تمام حوزه هایش می شود ملک حق. هیچ حوزه ای از حوزه ها از ملک حق خارج نیست. ملک حقیقی اینجاست.

در فلسفه خواندیم که هویتش هویت اضافه اشراقی است و سراسر فقر است و نیاز. ملکیتی برایش باقی نمانده است.

این می شود ملکیت حقیقی. که حقیقت بندگی در این است. چرا «إن کل من فی السموات و الأرض إلا آتی الرحمن عبدا» روح معنای عبد را نگاه داشتیم و انصرافات را کنار گذاشتیم.

عبادت حقیقی یعنی همین.

در مسأله مملوکیت، حقیقت مملوکیت و ملک است که تبدیل می شود به عبدیت.

لذا روح معنای عبدیت این است که نسبت به خداست، عدهای دیگر صوری است و حقیقتاً عبد نیست. تا این را می گوئید یعنی عبد تکوینی و سراسر عبد و فقر به حق.

یک کسی حرف خوبی می زد: ما هر کدامان یک شناسنامه داریم که پدر و مادرمان کیست. ولی به لحاظ وجودی شناسنامه مان چیست؟ «إنا لله و إنا إليه راجعون و هو معكم أينما كنتم» این شناسنامه بندگی ماست. که صدر و ذیلمان هم پر شده است با خدا. یعنی رنگ و بوی خدایی داریم. و هویت با خدا بودن را داریم قرب و ریدی و به سمت خدا داریم می رویم.

مبدأ و منتها و الان کجا هستیم همه این ها در این شناسنامه ما هست.

پس تمام عالم شده است عبد. اگر خوب معنا کنیم در این عبد: استقلال و إنانیت نیست. این تقرر هستی است. این عبد تکوینی است.

بعد از این، این شد عبد وجودی. با این تفسیر مومن و کافر همه عبداند.

عبد سلوکی چیست؟

عده ای که خودشان واقعا عبد شده اند.

عبد سلوکی: تمام آن چیزهایی که در صحنه وجودیست، در صحنه ادراک عبد حاضر شود. وقتی إنانیت و استقلال نیاید و ذلّ و فقر نسبت به خدا بیاید، می شود عبودیت سلوکی.

عبودیت وجودی را همه داریم، اما امتیاز ما این است که عبودیت اختیاری داشته باشیم و سراسر بشویم بنده حق و ذلت نسبت به حق و احساس کنیم که هیچ استقلال نداریم.

اظهار بندگی چگونه است؟



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷ / ۱۳۹۲/۱۱/۱۹ / ۸ ربیع الثانی/ شنبه

گرفته شده از آقای احمدی

نحوه اظهار بندگی

مرور: نماز حقیقی چهار مؤلفه دارد. ...

مؤلفه چهارم: اظهار عبودیت ... سه مؤلفه دیگر نیز با لحاظ این مؤلفه است.

بندگی چیست؟ بندگی تکوینی و بندگی ...

ملکیت در اینجا تکوینی است، یک نوع امر عام است. چرا بحث ملکیت؟ حقیقت بندگی این است.

حقیقت ملکیت: ملکیت حقیقی مراد است نه مجازی و قراردادی. ملکیت قراردادی برای گذران زندگی است. جعل و قرارداد در حوزه تصرفی بشری است و در جایش مهم است. وقتی ملکیت به جعل و قرارداد است حقیقی نیست.

در ملکیت حقیقی این است که از مالک جداکردنی نیست. مثل قراردادی نیست که با جعل برداشته شود. لذا در قیامت همه نسبت ها را بر میدارند فقط یک نسبت باقی می ماند و آن ملکیت حقیقی خدا است. چون حقیقی است باقی است.

علامه طباطبایی در این باره مثالی دارند: آینه ای

ملکیت حقیقی هیچ حقیقتی ندارد جز مملوکیّت. این حقیقت واقعیّتی دارد که حقیقت فقری است. حقیقت فقری هر چه بخواهند به او نسبت دهند می گوید در ذیل خدا نسبت دهید.

له ملک السماوات و الارض و آیات بسیاری به این ملکیت حقیقی اشاره دارند.

باتوجه به ملکیت حقیقی در مخلوقات استقلال وجودی ندارد. شبیه علم عالم. مثلاً تصور عالم به نفس توجه عالم وجود دارد و ورای او حقیقتی ندارد. ملکیت حقیقی این گونه است.

ما ملکیت حقیقی را در این عالم خوب درک نمی کنیم. حالات تعلقی ما مانع از درک ملکیت حقیقی است. این حقیقت فقری زمانی که انقطاع روی دهد درک خواهد شد. در روز قیامت تعلق برداشته می شود درک حاصل میشود. سر شهود حق این ملکیت و اضافه اشراقیه است. چون ارتباط و اتصال وجودی است نه یک وجود با وجود دیگر بلکه وجود با ملک خود.

عرفا می گویند در انقطاع وجودی این حقیقت درک می شود شهود است. مثال مولانا من و تو ....

آیینیه که شکست خواهیم دید که جز خدا کسی نیست.

این حقیقت فقری همان هویت ؟؟؟ است. این حقیقت فقری همان است که در بیان امام صادق آماده است. این را از همان جبلی و فطری می توان درک کرد. راه جبلی این نیست که باید ایجاد کرد بلکه باید جبلت را غبارروبی کرد. وقتی که انقلاب شدید اتفاق افتاد راه فطری و جبلی باز می شود. یکی از عللی که بر دعا تأکید می شود همین باز کردن راه جبلت است. نیازی به اثبات نیست.

داستان سائل در مورد اثبات خدا از امام صادق .... در کشتی غرق شدی ... .

حال انقطاع گاهی با تلاش روی می دهد و گاهی از راه جبلّی و فطری . چنین چیزی را عبد خدا، ملک حقیقی حق.

حقیقت موجودات چیست؟ حقیقت اصلی و نحوه وجود اشیاء چیست؟ لمن الملك اليوم، لله الواحد القهار. حقیقت وجودی انسان همان حقیقت فقری و بندگی است. صادق ترین اسم عبدالله است چون حقیقت ماست.

برخی تصور می کنند این به معنای انسان منفعل است. نه حقیقت وجودی انسان بندگی است. همه نسبت به حق بنده هستند . خداوند نسبت به ملائک و انسان جملگی می فرمایند بندگان است. همه عبدند.

این هویت بندگی که برای همه موجودات است را بفهمد لذا اگر دین به بندگی و عبودیت امر می کند امر به حقیقت انسان است. لذا اگر حقیقت بندگی و حقیقت فقری موجودات را بفهمد از راه آن شهود، توجه وجودی، تکلم وجودی ، مواجه وجودی درک می شود.

ان قلت: ما اشیاء را مواجه هستیم لذا می فهمیم اما با خدا چی؟

قلت: ما مواجه وجودی با حق داریم اصلا فاصله ای نداریم صرف توجه مواجه است. لذا در دعا می فرماید صرفا خدا را بخوان. زحمتی نمی خواهد. فقط باید او را خواند. صرفا توجه قلبی می خواهد. نه این که توجه قلبی بکنیم تازه به او برسیم. به صرف ارتباط محقق می شود. سرش این بندگی است سرش آن حقیقت وجودی و فقری ماست، بندگی ماست.

حالا تکلم وجودی خیلی ساده است.

ما هرجا می رویم خدا با ما است . ما بیش از همه کس با خدا همراهیم. فقط توجه می خواهد.

با توجه به این بحث بندگی مواجه وجودی با خدا حل است. مؤمنان این را تجربه کردند بسیار. این را باید بسط داد. اصل نماز می خواهد این کار را انجام دهد. در نماز خواستند که تنها به خدا توجه کرد با آن آداب .

مسأله وجه خاص: عرفا می فرمایند حضرت حق در دل ذره حظی و وجه خاصی دارد. ما برای ارتباط با خدا سلسل تراتیبی را فرض می کنیم تا به خدا می رسد. اما در عین حال گفته شد که خدا در دل هر ذره است و آن وجه خاص است. این همان فقر وجودی است. ما با خدا مستقیماً مرتبطیم و حظی از وجود حق را داریم. لذا در متون دینی گفته می شود . . . .

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸ / ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۹۲ / ۹ ربیع الثانی / یکشنبه

تمه مؤلفه چهارم:

در این بحث گفتیم که از بحث عبد تکوینی شروع کنیم تا برسیم به عبد سلوکی.

دیروز توضیح دادیم که حقیقت همه ممکنات، هویت بندگی است. به تعبیری هیچ کس از این نسبت شریفه خالی نیست. عین فقر به حق است.

عرض کردیم که در روز قیامت همه نسبت ها برداشته می شود جز یک نسبت که آن هم نسبت با خداست. که در حقیقت نحوه وجود ما و عین فقر ماست.

این عین فقر را دیروز توضیح دادم و سعی کرد تصویر درستی

حقیقت فقری که حق تمام آن را پر کرده است. ذاتا فقیر، صفتا فقیر، فعلا فقیر،

که اگر کسی حقیقت را به این شکل یافت، هم توحید افعالی و هم صفاتی و هم ذاتی اش درست می شود.

در تمام شئوناتش و اصل وجودش فقیر، ذاتش فقیر، صفاتش عین فقر و در فعلش هم نیازمند به حق است.

لذا گفتیم هرچه که هست زیر سر همین نسبت ش

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

که هر کس حقیقت فقری خودش را یافت اول خدا را یافت. که این بهترین از تفاسیر برای این حدیث است.

این همان است که علامه طباطبایی در رساله الولایه و سایر آثار از آن استفاده می کند. که عکس نقیض این آیه شریفه است «و لا تكونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم.»

حقیقت فقری همیشه فلش به سمت دیگری است. به سمت خداست. علامه طباطبایی از این حدیث استفاده کرده است و تفسیر کرده است و تأکید کرده است که باید به این فهم از فقر برسیم. حال که اینچنین است چرا عین فقر برای ما واضح نیست.

بعد از عبد وجودی می خواهیم زمینه را فراهم کنیم وارد عبد سلوکی شویم.

اگر عبد سراسر فقر است، چرا متوجه و آگاه به این حقیقت نیست؟

اصل حرف این است که آن چه که موجب می شود آن حقیقت فقری را نیابیم، تعشقات و تعلقات و حجاب هاست.

نفس این که انسان دم به دم از حق به این سمت می آید، دم به دم از حجابش افزوده می شود. وقتی از ناحیه الهی می آید در موطن ملائکه مقرب و عقول و مفارقات یک تعین به او تعلق می گیرد. در عالم مثال و مرحله برزخی یک تعین است.

تعلق به بدن می گیرد، تعین،

لذا آن ناب و سره و ارتباط وجودی با این اطوار استدیاعیه ای که میگیرد رنگ می گیرد و حجاب پشت حجاب میشود. که در متون دینی صحبت از حجب نوری و ظلمانی است. گاهی هفتاد هزار حجاب گفته شده است.

درست مثل این که آن نور ارتباط و نسبت شریفه باحق زیر خروارها گل قرار می گیرد. تعشقات بسیار زیاد است. در آنجا چقدر تمایلات خاکی ایجاد شده است.

نفس تعلق به بدن این همه تعشقات خاکی را دارد. حرص و طمع و شهوت و غضب و ترس و ... حتی در عالم ماده در حالی که این تعشقات نیست، ولی تعشقات عقلی هست. این سراح انسانی نیست.

پس ما یک نور اصیل حقیقی داریم که زیر خروارها حجاب ظلمانی و نورانی خوابیده است.

در روایات هست که رسول الله وقتی هفت تکبیر گفت، هفت حجاب را درید.

بعد از این باید بحث ولایت و ارتباطش با نماز را بگوییم و بعد حدیث معراج را بگوییم.

در حدیث هست: رسول الله برای شروع در نماز هفت تکبیر گفت و با هر بار تکبیر یک حجاب را می درید.

در مورد تربت اباعبدالله هست که هفتاد حجاب را بر می دارد.

گویا حجابی هست که باید برداشته شود.

ما در دعای «الهی هبی کمال الانتقطاع الیک... حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور» که حتی انسان باید از حجاب های نوری هم بگذرد. که منظور همین عقل و مفارقات است و در یک تعبیر نهایی تر که باید از اسماء الله گذشت و به تجلی ذاتی رسید.

پس ما یک دسته حجب نوری و حجب ظلمانی داریم. که رسول الله می شود حجاب اعظم. که این ها باید برداشته شود تا انسان به حق برسد.

با این توضیحات متن دینی نشان میدهد که از ناحیه خدا که آمدیم، هو المبدع و المعید. در این مسیر آمدن حجاب های فراوان می آید، که این حجاب ها سبب می شود این نسبت شریفه مخفی شود.

بله عده ای هستند که می آیند به نشأ عنصری که با این که آمده اند ولی هیچ نوع حجابی ندارد. که آن هم به خاطر لطافتی دارند. که رنگ هیچ موطنی را نمی گیرد مگر عارضی.

پس حجاب ها به حسب افراد کم و زیاد هست. بعضی از اهل رعیت هستند که آدم های عادی هستند که در دوران کودکی نمازهای عجیبی دارند.

صفای فطری شان در زیر خروارها حجاب قرار نگرفته است. هر چه حجاب بیشتر است این نسبت شریفه پنهان تر است و هر چه حجاب کمتر این نسبت شریفه آشکارتر است.

وقتی بحث حجاب ها را مطرح کردیم ما نیاز داریم به بحث رفع حجاب ها.

و این زمینه فراهم شده است که عبد وجودی باید تبدیل شود به عبد سلوکی.

می شود که این عبودیت را بسط دهیم و در صحنه بالفعل ما حاضر شود و در حافظه نزدیک ما حاضر شود و حال روزانه ما شود. ان حقیقت اصلی اَلست بر بکم قالوا بلی را که داریم آشکارش کنیم و حال همیشگی ما شود، نیاز دارد به رفع تعشقات و تعلّقات.

که می گویند: رفع تعشقات و تعلقات خودش تبدیل می شود به احوال و بعد تبدیل می شود به شهود.

که بعضی از آقایان عرفاء می گویند: شما رفع تعشقات مثل گرفتن غبار از آینه است که وقتی کنار رفت خودش نشان می دهد.

که عمده اش اِنانیت ها و تعینات راسخ ماست. این ها خیلی راسخ است و شدید. بعضی از این ها ضعف های جبلی ما و سرشتی ماست. که این ها مشکلات کار ماست که هر کس به اندازه خودش باید این ها را رفع کند. پاک کردن دل از این تاریکی ها.

یکی از آقایان تمام احکام دینی و دستوراتی که داده می شد را نشان میدهد که هر کدام دارد چگونه کدام رذیله را از بین می برد و بعضی از محرمات چگونه دارد رذایلی را در ما پدید می آورد.

دین یک حقیقتی است که هزاران کار را می خواهد انجام دهد. اگر کسی عاقل باشد می گوید من با یک تیر چند نشان می زنم چرا یک نشان بزنم.

لذا بعضی از دستورات آقایان این است که باید موبه مو شریعت را انجام دهید عالمانه و آگاهانه. تا این حجاب ها برطرف شود.

یکی از کارهایی که دین می کند این است که رفع تعشقات و تعلقات می کند.

از اینجا مسأله شروع می شود: عبد ارادی و سلوکی



## عبد سلوکی

ما که واقعا عبد هستیم و بودیم پس چرا باید عبد شد؟

مومن و کافر نمی شناسد عبد وجودی، ولی از ما خواسته است که در ساحت زندگی و اندیشه خود عبد باشیم. «أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

ما در تعبیر عبد، تعبیر متعدد داریم که به کار رفته است. مثلاً: «إِنْ كُلٌّ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» یا این تعبیر:

«إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي [که این هر کسی که از خدا تقاضا کند را شامل می شود ولو کافر باشد. سرّ عبادی قریب است همان چیزی که عبد را می سازد قرب را می سازد. گرچه می توان عبد را جور دیگری معنا کرد که به معنای مومن به حق باشد.] عَنِّي»

«نَبَأٌ عِبَادِي»

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (الزمر/۵۳)»

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (الحجر/۴۲)»

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (اسراء/۶۵)» که منظور اینجا بنده خاص است. که بنده سلوکی است که حقیقتاً بنده شده است.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)»

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ (نساء / ۱۷۲)» که منظور عبادت سلوکی است.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (الكهف/۶۵)»

که منظور این است که آتیناه و علّمانه زیر سر عبد بودن است. گرچه اینجا معنای عبد وجودی هم می توان فهمید.

جریان امام کاظم علیه السلام که ازجایی رد می شدند صدای آواز و لهو و لعبی بلند بود. حضرت در زد و غلام آمد بیرون، حضرت پرسید: مولای شما عبد است یا حرّ است؟ گفت: حرّ است. بعد حضرت فرمود: اگر عبد بود که اینجوری نمی کرد.

منظور اینجا عبد سلوکی بوده است.

پس باید رفع تعینات کرد و شد عبد سلوکی.

این چه طور ایجاد می شود؟ این انکشاف حقیقت نسبت شریفه چطور می شود؟

دو راه دارد:

۱- شرایطی و حالات و سختی هایی پیش می آید. که یک دفعه می بیند وصل به حقیقت می شود. که از آن تعبیر کردیم به حال ناخواسته. گزارش های اینچنینی زیاد است.

گاهی بعضی می بینند که رحمت خدا آنقدر گسترده شده است که یک دفعه وصل می شود.

این ها را می گویند رخ نشان دادن و دل بردن و یک وقت هم امتحان کردن است.

یکی از این آقایان اهل علم در خارج می گفت: من حاضرم چهل پنجاه سال تلاش علمی ام را بدهم و یک لحظه نماز عارف را به من بدهند.

امتحان کردن به این است که: تو که من شهود دادم و دیدی، چرا اینطور شدی؟

در دوره رسول الله هست که در تاریخ آمده است قبل از رسالت حضرت عده ای بودند به نام حنفاء که اهل شهود بودند. یکی از اینها بعد از رسالت حضرت گفت که من دارم چرا بروم سراغ او، این سبب خذلان شد و بعد منجر به انتقام شده است.

در عین حال برای بسیاری دل بردن است.

۲- از راه خواسته. که باید تلاش کرد. دین ما را راه ببرد و نشان دهد و برساند.

این راه مستحکم تر است. که سالک مجذوب است.

این از یک جهت برتر است. که چنین کسی یک یک تعقشات را بر می دارد.

ولی کسانی که به روش اول است و مجذوب سالک است، ممکن است که تعققات و تعلقاتش کامل رفع نشده باشد.

سالک مجذوب امتداد دارد و لذا تمام تعلقات خود را کنار می زند. چنین کسی می تواند به آخرین مراحل برسد ولی لزوماً به آخر نمی رسد.

این تلاش خیلی مهم است و این کار، کار درست است. لذا راه هایی وجود دارد برای رسیدن به شهود. مثلاً حشیش و بنگ بوده است که در اشعار عرفاء بوده است. که بعضی ها را خیلی زود وصل می کند.

این یک نوع انانیت است که بعدها تبدیل می شود به شیطنیت. شیطان هم این کارها را می کند که یک چیزهایی را بلد است و دارد القاء می کند.

لذا باید دست به کار شد و تلاش کرد.

اگر جان خیلی پاکی داری و تعلق نداری، که خوب است.

کسی که دست به کار شده است، می شود عبد سلوکی به تمام معنا.

که دارد تمام سطوحش را عبد می کند تا به آن حقیقت اصلی برسد. این آن چیزی است که باید به آن برسد. لذا تعبیر می کنند که راهی که دین برای رسیدن به حق توصیه می کند عبد سلوکی شدن است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹ / ۲۶ / ۱۱ / ۱۳۹۲ / ۱۵ ربیع الثانی / شنبه

داشتیم به حقیقت نماز می پرداختیم که نماز مقبول را گفتیم چهار مؤلفه دارد. این مؤلفه ها را بررسی کردیم.

۱- توجه وجودی

۲- مواجهه وجودی و به محضر حق بار یافتن.

۳- تکلم وجودی.

۴- اظهار بندگی و تذلل نسبت به حضرت حق.

این مؤلفه چهارم را اگر خوب تصویر کنیم، بحث را مطرح کردیم که فضا روشن شود.

ابتدا بحثی را در باب عبد تکوینی توضیح دادیم که حقیقتاً هر موجودات به لحاظ تکوینی عبد و عین ربط به حق و محو حق و ملک حق اند و طبیعتاً از خود هیچ استقلال به لحاظ وجودی ندارند.

انسان های مومن و کافر و حتی شیاطین و.. تمام موجودات عبد اند ولی به لحاظ تکوینی. چون عین ربط اند به حق و ملک طلق حق اند.

تا بررسی او چیست؟ باید گفت ملک حق.

وقت همه ملک طلق حق شدند، عبودیتشان در بندگی کردن است. لذا از رسول الله نقل است که بهترین اسم برای هر شخصی عبد الله است.

این غیر از ملکیت مجازی است، بلکه ملکیت حقیقی است. ملکیت مجازی در یک لحاظاتی حق تصرف دارد نه در تار و پود ولی ملکیت حقیقی در تار و پود شیئی حق تصرف است.

عالم یک چنین چیزی است که کلا می شوند عبد خدا.

همه موجودات می شوند جلوات حق، هر جا را که نگاه می کنید حق است.

مرحوم قاضی در مورد یکی از بزرگان اهل معرفت در نجف که می آمد و مردم را نگاه می کرد، فرموده بود: ایشان را اینجور نگاه نکنید، بلکه دارد اسماء الله را مشاهده می کند.

### عبد سلوکی:

وقتی عبد سلوکی گفته میشود در مقام اراده و سلوک دیده شود.

که بحث حجاب ها و تعینات را مطرح کردیم که این حجاب ها سبب می شود که ما خود را مستقل ببینیم. گویا ما این طرف هستیم و خدا آن طرف است. این برای چیست؟ به خاطر حجاب هایی که هست.

بعد از این حال اگر انسان بخواهد حقیقتا عبد شود و جوهره اصلی خود را پیدا کند چه کار باید بکند؟

چاره اش به لحاظ سلوک و اراده و اختیار و ساحت علم مرکبش، باید پرده ها را کنار بزند تا بتواند آن حقیقت را نشان دهد. چاره اش رفع حجاب است.

بله، عده ای هستند که به خاطر پاکی فطری شان، که حجاب هایشان کنار زده است.

اما عموم که هزاران عشق و تعین پیش آمده است. گفتیم چند راه هست:

۱- راهی که در حوادث و اتفاقاتی که در طول زندگی می افتد. گاهی دلیل می شود ناخواسته حجاب ها کنار رود. ولی باز به خاطر تعلقات فراوان قالبها به حالت عادی بر میگردد.

قلب آن هایی که این حال را یافتند می شوند جزء مجذوبین سالک. بعضی با یک جاذبه می رسند.

ولی این ها به خاطر تعلقات و عشقاتی که دارند و بعضا ذهن آلوده و پر از افکار غلط است، این ها نمی توانند ادامه دهند.

گاهی اوقات قیودات خودساخته ما و افکار غلط ما خیلی مشکل است. خدا را شکر کنیم که در حوزه ها افکار خوب می شنویم.

بعضی ها حالت عرفانی دارند ولی افکار آلوده دارند که این افکار آلوده خیلی مزاحم است.

قلب این هایی که تعشقانشان هست، باز در پرده می افتد. این شخص قالبها چون آن حقیقت را دیده است دست به سلوک می زند. که از این ها تعبیر می شود به مجذوبین سالک.

یعنی اول جذب شده اند و بعد سلوک کرده اند.

۲- سالکین مجذوب. که از ابتدا شروع می کنند به سلوک، که به گونه ای می شود که حجاب ها برود کنار تا برسد به حقیقت. اینجا نیاز به تلاش و دست به کار شدن هست.

تعلق به دنیا و زن و فرزند و مال و... هر چه هست را باید بردارد. بلکه باید غذای مفید را هم به آن بدهد. که غذای مفید عبادت است.

برای رفع حجاب احتیاج به جان کندن است. گاهی باید جان به لب برسد. و بعضا این جان به لب آمدن به خاطر آلودگی هایی است که خودمان برای خود ایجاد کرده ایم.

بلکه نیاز به استقامت دارد. یعنی بعضی چیزها حال بودن کفایت نمی کند و حال باید تبدیل به مقام شود. این احتیاج به استقامت دارد.

وقتی این را می گوئیم، این معیار اصلی است. لذا آقایان خیلی تلاش می کنند روی این جهت. تلاش کردن.

التفات به این هم باشد که چطور قیود را بردارد. لذا باید تلاش کند تا این تلاش به حدی برسد که بشود انقطاع.

#### انقطاع

که وقتی است که به حقیقت می رسد. اینجا قدرت بر کنار زدن پرده را دارد نه گهگاه پرده کنار رود.

اینجا می شود بنده ارادی. که در ساحت سلوک و تلاش و اراده خودش می شود بنده.

اگر دقت کنید، نوع کسانی که در مسیر الهی هستند، بندگی را بر هر چیزی ترجیح می دهند.

#### بندگی سلوکی

که انسان می خواهد در تلاش هایش بنده شود.

در مورد رسول الله هست که در جریان شب معراج، وقتی از ایشان خواسته شد که چه می خواهی؟ فرمود: هیچ نمی خواهم جز انتساب به تو و بگویی بنده من.

یعنی خدا هم بپذیرد که من بنده تو هستم. «سبحان الذی اسرى بعبدہ من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی»

خواجه عبد الله: الهی اگر بگویی بنده من از عرش بگذرد خنده من!

حتی این که انسان بنده شد و خدا هم او را به جایی می رساند که همه مطیع او می شوند، این اطاعت عرضی است و اصلیش و ذاتی اش بندگی است. و یکی از شرافت های رسول الله این است که شهادت می دهیم که عبد رسول الله است.

این هم در ساحت تکوین نه، بلکه در ساحت تلاش و سلوک.

-الهی کفی عزا ان تكون لی ربا و کفی بی فخرا ان أكون لك عبدا، أنت کما أحب فاجعلنی کما تحب.

این تاج ما و کمال ماست.

بعضی افتخار می کنند که من صاحب کرامت و قدرت شدم.

بعضی این را استدراج می دانند چون این اصل نیست، چون اصل این است که انسان بنده شود آن گونه که یک عبد با مولایش زندگی می کند.

بعضی ها تا می گویی عرفان به دنبال آن مزایای عرفان هستند. که این ها عارضی هستند.

بعضی خیلی در این زمینه مواظبت می کنند..

حتی می گویند: کسی که خیلی از خودش کارهای خارق العاده انجام می دهند این نقص معرفتی دارند. مگر عده ای خاص.

انبیاء را اگر به حال خودشان رها کنید به همین حالت و عبد هستند.



ابن عربی در فص لوطی بیانی دارد:

که وقتی قوم لوط آمدند نزد حضرت لوط، خیلی راحت می توانست این ها را پودر کند. پس چرا گفت: ای کاش من قوتی بر شما می داشتم.

این یعنی: من در حالت ضعف و بندگی زندگی می کنم. ضعف در برابر حق. خودش را در جنبه بندگی قرار داد نه در جنبه قدرت.

لذا ابن عربی در توضیح می گوید: آن ها که قدرتشان بالاست دست به این کارها نمی زنند. این کار اصلی است.

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: أَنَا أَقَلُّ الْأَقْلِيْنَ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ....

امام هادی علیه السلام: «تداخلنی ذلّة لم أكن أعرفها»

یعنی امامت اوج بندگی است.

صدرا: هر کس بیشتر به خدا رسید، فقر بیشتری احساس می کند که مدیون تر به خداست.

مغز کار همه این است و در روایات در این زمینه در باب معصومین خیلی مکرر هست.

امام صادق علیه السلام: فقیری آمد از او چیزی خواست و حضرت به او مقداری درهم و دینار دارد. فقیر گفت: الحمد لله رب العالمین. حضرت خوشش آمد و دوباره چیزی به او داد، باز گفت الحمد لله رب العالمین. حضرت دوباره خوشش آمد و باز به او چیزی داد، ولی آن شخص از حضرت تشکر کرد و حضرت دیگر به او چیزی نداد. بعد فرمود اگر همین طور ادامه می داد و الحمد لله می گفت تا آخر به او چیزی می دادم.

چرا دین این قدر صریح و زود همه را در فضای بندگی طرح کرده است؟ به هر کسی از اول چنین چیزی را یاد می دهد؟

این مغز و مخّ حقیقت انسان است. تمام دین را بگردی، جهت بندگی عجیب است. گویا فقط خداست و بندگانش. این را در اندیشه می گذارد. در تک تک احکامش اجرا می کند و از ما می خواهد.

یک فلسفه تعبد به احکام شرعی این است که انسان را بنده می کند.

همین اولش دارد یاد می دهد بندگی را.

خیلی برای من جذاب است که دین حرف آخر را از اول گفته است تا آخر ولی آهسته آهسته بالا می برد. زبان عرفی را هم به کار برده است. هر چه جلوتر می رویم درجه را بالاتر برده است.

«و ما یؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون»

که شرک خفی را حضرت فرموده است مثل حرکت مورچه سیاه بر روی سنگ سیاه در شب تاریک، از این هم مخفی تر است.

مسأله بندگی را همه مسلمان ها درگیرش هستند.

همه این ها نشان میدهد که دین چه کار کرده است؟ در دل و فکر و نیت و سرّ السرّ طرف این حقیقت بندگی را نگاشته است.

این که در دین است، لبّش این است که برای خودش تعلّق و تعینی نبیند و غیر از خدا کسی را کس نبیند.

در باب اخلاص و عجب ببینید. که کاری حتی برای خدا کردی، خود دیدی، به درد نمی خورد.

این صریح متن دینی است. این در بحث عجب است.

در حدیث هست که: خدا بنده ای را که دوست داشته باشد، چندشبی نماز شبش را قضا می کند.

خیلی ها از شکسته شدن خوششان می آید. چرا دین دارد اینچنین حرف می زند؟ چون لبّ بندگی این است. تا کاری کنی و خود ببینی که این ها بنده نمی شود.

قالبا تا کسی چیزی از عرفان می خواند فکر می کند که چیزی دارد و شده است.

متأسفانه دیده ایم کسانی که عرفان خوانده اند و درس داده اند برای این که خدایی کند! هزارها طرفند به کار می برد که اثبات کند عال العال است. خود عرفان برایش شده است حجاب.

مگر تو کی هستی؟!!!!

چه جور مردم را له می کنند! چه جور مردم را وادار به خضوع می کند! ... همه این ها برای چیست؟

واقعش این است که لبّ این است و غیر از این هر کسی چیزی داشته باشد، خارج از دایره عبودیت است.

بنده بعضی ها را دیده ام که آن قدر حذف واسطه می کند و خود نمی بیند که آدم تعجب کرد. واقعا خود نمی بیند! عمق بندگی اینجاست.

بسم الله الرحمن الرحيم

بندگی سلوکی را باید با تلاش ایجاد کند تا بفهمد ملک طلق حق است.

بنده سلوکی همه باید بنده خدا باشند. دین این را در ذهن و رفتار هر مسلمانی اعمال می کند و با بیانی ساده.

اگر اینجا دقت کنید، می بینید که هر دستوری

مرحوم آخوند کاشی از بزرگانی بود که همه طلاب او را می شناختند.

نزدیک مغرب دید که یک پیرمردی آمد وضو گرفت و دید که وضویش اصلاً درست نیست. نماز را هم بلد نبود.

آخوند کاشی بعد از این که او نمازش را تمام کرد گفت، شما که نماز خواندی نه وضویت درست بود و نه نمازت. او گفت: آخوند کاشی من هم خودم می دانم که نه وضویم درست است و نه نمازم، فقط آدم اینجا به خدا بگویم بنده طاغی یاغی نیستم.

که آخوند کاشی خیلی متحول شد.

وقتی آدم به شریعت عمل می کند به آن رمز اصلی و لبّ دین می رسد.

در مورد رجبعلی خیاط می گویند: خانمی آمد پارچه از مغازه شان خرید،

می بیند وضعیت شکل دیگری است و آن خانم هم تمنی دارد. بعد حرفش این بود: خدایا تو گفتی من خطا نکنم. من دستورت را اجرا می کن، ببینم تو با من چه کار می کنی؟!

این لطف بندگی کردن است. که بعدش گفته اند که خدا بر دلش انداخت که بگوید قبول کند و بعد رفت در دستشویی تا آماده شود، هر چه آنجا بود را به سرو صورت خود انداخت و آمد و آن زن گفت برو از اینجا بیرون.

قرآن کریم تمام راه مستقیم را گره می زند به بندگی. «أن اعبدونی هذا صراط مستقیم»

بیانی دارد علامه در المیزان که صراط یکی است ولی سبیل ها متعدد است.

چه نسبتی بین صراط و سبیل هست؟ صراط یک متن است و سبیل در عرصه آن صراط است.

بندگی کردن با همه سطوحش: ابتدا مطیع خدا شدن،

«ألم أعهد إليکم یا بنی آدم ألا تعبدوا الشیطان» یعنی: شیطان که دارد در شما رخنه میکند، شما مطیع او نشوید و خطواتش را پیروی نکنید.

اولش از اینجاست. تا به آن بندگی حقیقی حق دست پیدا کرد. باید بندگی کرد و قیودات و تعشقات را برداشت تا به آنجا برسد.

لذا مغز سعادت و صراط می شود بندگی کردن.

مسأله تعبد که گفته می شود روحش اینجاست. در دین یک تعبد خوابیده است که باید به آن خیلی توجه کرد.

بعضی یک جوری از امور عبادی و تعبدی صحبت می کنند که مثل این که فقه هویتش خشک است. که بعضی از روشنفکران این تعبیر را می کنند. و آن چه که موجب تقرب است عرفان است. که بین فقه و عرفان جدایی می اندازند.

آن چه بزرگان فرموده اند، این است که در خود این تعبد معنویت است. وقتی من دارم حرف خدا را گوش می دهم، این نوع انقیاد، یک لطف معنوی و عرفانی دارد. این آن اصل اشباع شده در دل تک تک این اعمال است. حتی آن کاسبی که سر کسبش نشسته است اگر با خدا معامله کند، موجب ارتباط با خداست و احساس می کند که یله و رها نیست. آن بیان را عرض کردم که ظاهراً امام صادق علیه السلام در مورد بشر حافی، دید که در خانه صدای سر و صدا و موسیقی می آید.

حضرت در زد و غلام آمد در را باز کرد. حضرت فرمود: مولای شما حرّ است یا عبد است. حضرت فرمود: بیخود نیست، حرّ است که اینچنین بزن و بکوب دارد. وگرنه اگر عبد بود این طو عمل نمی کرد.

وقتی صاحب خانه این را شنید، متحول شد و با پای پیاده آمد خدمت امام صادق علیه السلام. این بندگی را باید چگونه ایجاد کنیم؟ خود خدا بگوید باید از رسول الله و اهل بیت علیهم السلام پیروی کن، ما هم می گوییم چشم!

بعضی می گویند: تعبد تحقیقیه، که این مهم است. ولی واقعش این است که یک لطف معنوی در دل تعبد خوابیده است ولو تحقیقیه نباشد.

این لطف معنوی که اشباع شده است در دل بندگی، این تمرین مکرر است.

تمرین مکرر می کنیم که چه بشود؟ داریم خودمان را می کشانیم به سمت حقیقت و داریم حجاب ها را برطرف می کنیم. با این کار از حالت شعور تمرین می کنم که آن ساحت تکوینی را در ساحت علم مرکبم اجرا میکنم.

من هنوز به عنوان یک مومن عادی نمی دانم که آن بندگی تکوینی اصل من است و باید به آن برسم.

او که به عمق رسید،

شخص اگر به ساحت تکوینی خودش رسیده بود چگونه عمل می کرد؟

مثلا می توانست تکبر بورزد؟ می توانست بد دهنی کند؟ تمام این ها را شریعت به عنوان یک دستور در آورده است. ابتدائا چه کار می کند؟

من دارم انجام می دهم، بعد از یک مدتی می بینیم که ارتباط آمد. که بعد از یک مدتی خود تبدیل شده است به حقیقت. هر چه به شخص تعلیمات لازم داده شود یکی از جهاتی که گفته شده است زیاد قرآن بخوانید.

یک نوع

در مورد نماز که در مورد بچه ها گفته است از هفت سالگی به بچه ها تعلیم داد.

بندگی تکوینی را عرض کردیم و بعد بندگی سلوکی را هم گفتیم.

یک چیز دیگری در دین هست به اسم عبادت. مثل نماز و روزه و حج و ...

معنای ویژه عبادت در دین

عبادت بیشترین جلوه اش ابراز بندگیست به شکلی ویژه.

بحث اطاعت فقط نیست. بیش از اطاعت حالت کرنش پیدا می کند. شما گفتید دستور خدا را پیاده کنید، خدا را جلوی خودت قرار بده، نسبت به او کرنش کن. این می شود عبادت.

نه فقط اطاعت از خدا، بلکه نسبت به خدا یک نوع تعامل نیایشی داشته باش. پرستش داشته باش.

این نوع عبادت جزء تلاش سلوکی هست.

کسی که می خواهد عبد سلوکی بشود هم باید تمام دستورات دینی را انجام دهد.

اینجا می شود تصریح بندگی تکوینی در حالت سلوک.

آنجا که گفتیم دستورات را باید اطاعت کند

نباید نسبت به او یک حال ویژه و نیایشی داشته باشد؟ اوج فضای بندگی عبادت است. مطلق کارها که انسان انجام می دهد، بحث ماسر عبادت ویژه است. یعنی در حقیقت آن حقیقت تکوینی بخواند خودش را به شکل صریح نشان دهد می شود عبادت.

کما این که رسول الله در معراج آن حقیقت را دید و بر اساس آن حقیقت کرنش کرد.

عبادت یعنی ابراز بندگی و تقویت آن نسبت به شریعت.

اینجاست که در فضای دین اگر نگاه کنید این معنا یک رنگ و بوی ویژه ای دارد. هر کاری عبادت است ولی این عبادت های در شریعت، یک نوع عبادت ویژه است که نوع عالی اش نماز است.

افضل الناس من عشق العباده و فعانقها

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و او را در آغوش بگیرد.

بندگی تکوینی، بندگی سلوکی، تعبد، عبادت.

کرنش ویژه نسبت به خدا، چه کاریست؟

فلسفه نماز فانی شدن بنده است در خدا. تو نباید بمانی و خدا باید بماند. تو باید خدا را ناز بدهی و ناز دادن خودت را هم نبینی.



- «وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ غَشِيَ لَوْنُهُ لَوْ أَنَّ آخِرُ وَكَانَ قِيَامُهُ فِي صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ كَانَتْ أَعْضَاؤُهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»

- «كَتَبَ الرِّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى عَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ أَنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِفْرَارٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ قِيَامُ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَ الْمُسْكَنَةِ وَ الْخُضُوعِ»

- «٣- عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كُنْتَ دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ فَعَلَيْكَ بِالتَّخَشُّعِ وَ الْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.»

«»-

- «١- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ حَمَّادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَرْكَعَ فَقُلْ وَ أَنْتَ مُتَّصِبٌ لِلَّهِ أَكْبَرُ ثُمَّ ارْكَعْ وَ قُلِ اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَ سَمِعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مُخِّي وَ عِظَامِي وَ عَصَبِي وَ مَا أَقْلَتُهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»

١ (٢) المؤمنون: ٣.

٢ (١) قوله: «أقْلَتُهُ» بتشديد اللام أى ما حملته فهو من قبيل عطف العام على الخاص. و الاستنكاف معناه بالفارسية (ننگ داشتن). و الاستحسار بالمهملتين: التعب و المراد أنى لا أجد من الركوع تعباً و لا كلالاً و لا مشقة بل أجد لذة و راحة. و معنى سبحان ربى العظيم و بحمده أنزه ربى العظيم عما لا يليق بجز شأنه تنزيهاً و أنا متلبس بحمده على ما وفقنى له من تنزيهه و عبادته.

كان المصلى لما اسند التنزيه إلى نفسه خاف أن يكون فى هذا الاسناد نوع تبجح بانه مصدر لهذا الفعل العظيم فتدارك ذلك بقوله: و انا متلبس بحمده على ان صيرنى اهلاً لتسبيحه و قابلاً لعبادته و سبحان مصدر - كغفران - معناه التنزيه. (فى)

مغز نماز و اوجش سجده است.

نتیجه: اینجا دیگر اظهار بندگی است.

این چه می کند؟ به نظرم مقدمه قریبه است برای رسیدن به عبد تکوینی.

یک کار صریح و سریعی بخواهیم بکنیم این است. عبادت های کرنشی اظهار آن نسبت شریفه است.

از طریق نماز بهتر می شود به آن نسبت شریفه رسید.

رکوع و سجود و قنوت نماز همه اش بندگی تکوینی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱ / ۳ / ۱۲ / ۱۳۹۲ / ۲۲ ربیع الثانی / شنبه

در اسرار الصلاة در مسأله حقیقت نماز، عرض کردیم حقیقت نماز چهار مؤلفه دارد.

توجه وجود، مواجهه وجودی، تکلم وجودی، ابراز بندگی و ذلّ و مسکنت و خضوع نسبت به حضرت حق.

در مؤلفه چهارم عرض کردیم، که هم در توجه وجودی و مواجهه وجودی و هم تکلم وجودی حاضر است. که در حقیقت این سه حالت ابراز بندگی هستند.

وقتی ابراز بندگی را مطرح کردیم، گفتیم که خوب است اولاً بندگی تکوینی را توضیح بدهیم. که حقیقتاً عین ربط است، این حقیقت تکوینی در ذیل حجاب های فراوانی قرار گرفته است. لذا باید این حقیقت را به دست بیاوریم و این پرده ها را کنار بزنیم و تلاش کنیم برای بندگی سلوکی.

بندگی سلوکی گفتیم که احتیاج دارد به تلاش، تا رسیدیم به مسأله عبادت و از بندگی سلوکی و تعبد، رسیدیم به مهم ترین مسأله که عبادت است.

در عبادت ابراز بندگی و کرنش کردن نسبت به خداست.

می خواهیم از عبادت به معنای کرنش صریح نسبت به حق یاد کنم که گهگاهی در حج خودش را نشان می دهد ولی بیشتر از همه در نماز خودش را نشان می دهد.

صحبت الان این است که تبدیل شده است به یک امر صریح در تعبد.

مثال: آن بت پرست که وقتی در مقابلش بت قرار می گیرد، چطور ادب می کند و کرنش می کند؟ درست است که بت پرست یک چیزهایی را برای بتش قربانی می کند این یک نوع خضوع هایی است. اما این که در مقابل او کرنش می کند و خم و راست می شود.

به نظرم: آن حال وجودی صریح بخواهد خودش را بیرون بریزد، آن نسبت شریفه ای که در ما هست بخواهد ظاهر شود به این شکل در می آید.

تبدیل می شود به این نماز.

رسول الله در معراج خدا را دید، متصل به حق شد، دنی فتدلی، پس از آن شد الله اکبر، حمد و سوره و رکوع و سجود. که بخشی از روایت معراج در رکوع و سجود را خواندم.

همان نسبت شریفه او را واداشت به این عمل. البته به این شکل است که خدا دستور داد و پیغمبر آن گونه عمل کرده است.

به دنبال این هستم که: وقتی می گویم: عبادتی مثل نماز کرنش صریح است، گرچه هر عبادت دیگری را قرۃ الی الله انجام می داد، عبادت بود ولی کرنش صریح نماز است و این یک چیز دیگری است.

وقتی این را قبول می کنیم، نماز را در مجموعه متون دینی نگاه کنید، یک حالت ویژه پیدا می کند.

روژه برای خودش خیلی اسرار دارد، حج خیلی اسرار دارد، ولی نماز یک چیز دیگری است.

بیخود نیست که رسول الله فرموده است که خداوند در این دنیا سه چیز را برایم محبوب کرد، یکی نماز است که نورچشم حضرت است.

این نماز بروز صریح آن نسبت شریفه است.

عبادت برای ما دارد دم به دم پرده ها را کنار می زند. و ما را دارد می رساند به آن نسبت شریفه صریحا. که ابتدائاً می رساند به آن عمق، که بعدها کسی که به آن عمق رسید، نمازش می شود نماز درست.

حال بیاییم کل نماز را نگاه کنیم:

می خواهد در پیشگاه خدا قرار بگیرد. در پیشگاه آن ربّ جلیل این عبد ذلیل قرار می گیرد. وقتی در پیشگاهش قرار گرفت، اولاً ایستاده در پیشگاهش، درست مثل «یوم یقوم الناس لربّ العالمین» که این حالت، بروز آن نسبت شریفه در محضر حق است. آن حالی که در قیامت حقیقت آشکار می شود و همه می بینند که نسبت شریفه به حق دارند، این حالت آشکار می شود. این ایستادن در پیشگاه خدا که ما از آن تعبیر به توجه وجودی کردیم. تا این را گفتید، این حال بندگی از همانجا دارد خودش را نشان می دهد.

بعد شروع می کند به خواندن و گفتن و تکلم با خدا. که از سوره فاتحه شروع می شود. سوره فاتحه زبان عبد است نسبت به خدا.

وقتی خدا را ناز داد: ایاک نعبد و ایاک نستعین.

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ص أَنَّهُ قَالَ: يُقَالُ فِي الرُّكُوعِ اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ خَشَعْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مُخِّي وَ عَصَبِي وَ عِظَامِي وَ مَا أَقَلَّتْ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ<sup>۱</sup> عَنْ عِبَادَتِكَ وَ الْخُنُوعُ<sup>۲</sup> لَكَ وَ التَّذَلُّلُ لِطَاعَتِكَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. وَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَقُلْ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ثُمَّ تَقُولُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ.»

باز سر را که بلند کرد، الله اکبر می گوید که هی عظمت می بیند.

به نظرتان اوج این اظهار کرنش کجاست از منظر بیرونی؟

آنجا که آدم نهایت کرنش را پیدا می کند و آن وقتی است که شریف ترین موضع خود را می گذارد بر سجده.

نماز یک اوجی دارد نماز عمقی دارد که تیر از پای امیر المؤمنین می کشند حضرت متوجه نشد.

۱ (۱). حسر البعیر يحسر حسورا أعياء واستحسر وتحسر مثله، من ص gl T ..

۲ (۲). و الخنوع كالخضوع و الخضوع التظامن و التواضع من ص gl T. و الخشوع; C, D و الخنوع T.

کجا باید رفع إنانیت کرد؟ در نماز. بنده باید بنده شود. مغز بندگی حالت نماز و سجده است.

این که به صورت اظهار صریح در می آید، تقریباً کل نماز معنای دیگری پیدا می کند. سطوح نماز را باید پذیرفت.

در عین حال سخت نگیرید. حتی کسی بتواند یک لحظه در برابر خدا بنشیند، کافی است. ولی تا کجا پیش رود؟ بعضی ها ثلث نماز و بعضی ربع و بعضی نصف نمازشان مقبول است.

باید این گونه در پیشگاه خدا بود. این که در مورد اهل بیت می گفتند: تا وضو می گرفتند رنگشان عوض می شد،

اظهار بندگی ریشه دارد در آن نسبت شریفه برای اهلش. ولی برای دیگران نماز راه رسیدن به آن نسبت شریفه است.

ما تا الان اعمال نماز را بررسی کردیم: قیام، رکوع، سجود. گرچه اعمال جزئی تر هم هست، مثلاً دست روی ران گذاشتن، یا طمأنینه داشتن و...

اظهار بندگی باید در نماز اخذ شود و این معیار است. حال اگر تبدیل به گریه شد، چی؟ گفته اند اگر گریه برای خدا باشد مطلوب است. در اظهار بندگی به اینجا هم می کشد.

اوراد نماز

ولی اوراد نماز چگونه است.

اوراد هم به این شکل اخذ شده است که می شود اظهار بندگی.

از الله اکبر که در حقیقت نفی مطلق اشیاء دیگر است که هیچ چیز به پای حق نمی رسد تا می رسد به اوراد دیگر. در مورد حمد توضیح دادم که زبان بنده است.

## ذکر رکوع: سبحان ربی العظیم و بحمدہ

اگر دقت کنید این تعابیر با ربی بسته شده است.

اتفاقا این که می گویند «من» گفتن خوب نیست، اگر من را در ناحیه بندگی بگویید خوب است ولی اگر در مقابل خدا گفته شود، خوب نیست.

این که حضرت یوسف می فرماید: «ما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربی»

هم تسبیح حق است و هم تحمید حق است. که توأمانی تسبیح و تحمید با هم خودش لطفی دارد. هم در دل همه کثرات است تحمید و هم منزّه از کثرات است تسبیح.

حتی انتخاب العظیم هم حسابی دارد. که می گویند الأعلی برتر از العظیم است. چرا که سجده برتر از رکوع است.

چنین چیزی را اگر در کل نماز در نظر بگیرید می فهمید که نماز سراسر اظهار بندگی است.

که هم قبلش و هم بعدش چیزی قرار داده اند. هم قبلش اذان و اقامه هست و هم بعدش تعقیبات است که گویا این حال قرار است ادامه پیدا کند.

هر ذکری که در آن تذلل و خضوع و تمسکن و تعبد و عبودیت باشد اشکالی ندارد.

مثلا ذکر واجب سه سبحان الله است یا سبحان ربی العظیم و بحمدہ. هر ذکری که اظهار بندگی می کند می شود.

نکته اش همان فضای بندگی است. همان تعبد که خودش را نشان می دهد.

مثلا خود اهل بیت که در رکوع یا سجود چه چیزهایی را ادامه دهید.

قالب تعقیبات بعد از نماز این حال در آن خوابیده است.

این ها همه اش اظهار بندگی است که تکلم و توجه و مواجهه وجودی است.

که در طول روز، روزی پنج مرتبه باید انجام داد.

حتی به همین اندازه هم نباید اکتفا کرد، بلکه دوبرابر آن نمازهای مستحبی باید انجام شود تا اگر

در نماز واجب آن حال نبود، در نوافل جبران شود.

عجیب است با این نماز خیلی از چیزهای ما باید اصلاح شود.

تکرار زیاد در بعض موارد انسان را به عمق می کشاند.

آیت الله کشمیری روزی ۱۷۰۰۰ مرتبه می گفتند الله. که هر باری که می فرمود عمق پیدا می کرد.

ذکر واحد در نماز موجب توحّد است.

لطف مکرر گفتن این است: که با هر بار یک پله جلوتر می رود و نزدیک تر می شود.

علامه طباطبایی آن وقت که در نجف نماز را به جماعت می خواندند، در سجده آخر می فرمود:

فاطر السموات و الأرض، أنت ولیّی فی الدنيا و الآخرة توفّنی مسلماً و الحقّنی بالصالحین.

بسم الله الرحمن الرحيم

**جلسه ۳۲ / ۴ / ۱۳۹۲ / ۲۳ ربیع الثانی / یکشنبه**

در بحث حقیقت نماز در مؤلفه چهارم بودیم که اظهار بندگی و کرنش نسبت به حضرت حق و

اظهار ذلّ و مسکنت نسبت به حضرت حق.

گفتیم عبد سلوکی در فضای صریح بندگی تبدیل می شود به نماز.



حالا راحت می شود گفت: آن نهایت عبودیت خاتم انبیاء تبدیل شده است به نماز.

چه نوع عبادتی است؟ عبودیت نهایی است.

انسان کامل عبد تام است. برترین موجود که رسول الله است و به آن نسبت شریفه اصلیه رسیده است که اصل همه نسب هست، آن حقیقت بندگی خودش را به صورت نماز در آورده است. که می شود تمثّل عبودیت خاتم. که برترین حقیقت بندگی و کرنش است.

وقتی این به صورت فعل یک انسان در آمد، نماز رسول الله است. که در روایات ما تصریح شده است.

گرچه تصریح هم نشده بود همین که رسول الله و اهل بیت آن را می خواندند، کافی بود.

آن دنی فتدلی که حجاب ها را گرفت و به خدا رسید، چگونه بود و چه بر رسول الله در معراج گذشت می خواهیم برایتان بخوانیم.

روایات معراج در مورد نماز

## وسایل ج ۶ ص ۲۳

باب ۷ حدیث ۷ که از علل الشرائع نقل می کند. مشابه این در عیون اخبار هم آمده است.

«۷۲۴۴-۷-۱ وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى قَالَ: قُلْتُ لَهُ لَأَيِّ عِلَّةٍ صَارَ التَّكْبِيرُ فِي الْإِفْتِتَاحِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ أَفْضَلَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ قَالَ يَا

۱ (۱) - علل الشرائع ۳۳۲-۴ الباب ۳۰، آورد ما قطع من الحديث صدرا و ذيلاً في الحديث ۲ من الباب ۲۱ من أبواب الركوع.

۲ (۲) - في هامش الأصل عن نسخة - الحسين.

۳ (۳) - في هامش المخطوط عن نسخة - الحسين و كذلك المصدر.

هَشَامُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ سَبْعًا وَ الْأَرْضِينَ سَبْعًا وَ الْحُجُبَ سَبْعًا فَلَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى رُفِعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حُجْبِهِ فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ جَعَلَ يَقُولُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تُقَالُ فِي الْإِفْتِتَاحِ [روایات افتتاح را می خوانیم] فَلَمَّا رُفِعَ لَهُ الثَّانِي كَبَّرَ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ سَبْعَ حُجُبٍ فَكَبَّرَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ فَلَتَلُكَ الْعِلَّةُ يُكَبِّرُ لِلْإِفْتِتَاحِ فِي الصَّلَاةِ سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ.»

در روایات گاهی هفت تکبیر و گاهی تعداد دیگری هم گفته شده است و گاهی وجوه دیگری هم گفته شده است. همه این ها درست است و هیچ کدام دیگری را نفی نمی کند.

سه تکبیر یک ذکر و دو تکبیر بعدی یک ذکر و دو تکبیر بعدی هم یک ذکر دارد.

#### وسایل ج ۶ ص ۲۴

«۷۲۴۷-۱- مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۲</sup> قَالَ: إِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلَاةَ فَارْفَعْ كَفَّيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطًا

- ثُمَّ كَبَّرَ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ قُلْ: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ.

- ثُمَّ تَكَبَّرُ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ قُلْ: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِيكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ.

۱ (۴) - الکافی ۳- ۳۱۰- ۷، آورد ذیلہ فی الحدیث ۱ من الباب ۵۷ من أبواب القراءة.

۲ - حدیث معتبر و صحیح است.

- ثُمَّ تَكْبَرُ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ تَقُولُ: وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

- ثُمَّ تَعُوذُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ أَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ أَسْقَطَ قَوْلَهُ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي إِلَى قَوْلِهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

ابواب افعال الصلاة باب اول باب كيفيتها و جملة من احكامها و آدابها

وسائل ج ٥ ص ٤٦٦ به بعد

«٧٠٨٦-١٠- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ الصَّبَّاحِ الْمُزْنِيِّ وَ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ مُؤَمِّنِ الطَّاقِ وَ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ وَ سَعْدِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ الصَّبَّاحِ الْمُزْنِيِّ وَ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ الْأَحْوَلِ وَ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَرَجَ بِنَبِيِّهِ ص فَأَذَّنَ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَىَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَىَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ- ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ-

١ (٥)- علل الشرائع ٣١٢-١ الباب ١، و أورد قطعة منه في الحديث ٥ من الباب ١٥ من أبواب الوضوء.

٢ (١)- في المصدر- السدي.

**اِسْتَقْبِلَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ** (وَهُوَ بِحَيَالِي) وَكَبَّرَنِي بِعَدَدِ حُجْبِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا لِأَنَّ الْحُجْبَ سَبْعَةٌ وَافْتَتَحَ (الْقِرَاءَةُ)<sup>۱</sup> عِنْدَ انْقِطَاعِ الْحُجْبِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْإِفْتِتَاحُ [ذَكَرَهَا يَ سَهْ گَانَه اِی کِه گَفْتَه شَد.] سُنَّةٌ وَ الْحُجْبُ مُطَابَقَةٌ ثَلَاثًا بِعَدَدِ الثُّورِ الَّذِي نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلِذَلِكَ كَانَ الْإِفْتِتَاحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلِأَجْلِ ذَلِكَ كَانَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا وَ الْإِفْتِتَاحُ ثَلَاثًا<sup>۲</sup> فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَ الْإِفْتِتَاحِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْآنَ وَصَلْتَ إِلَيَّ [هَفْتَ تَكْبِيرِ وَ سَهْ اِفْتِتَاحِ وَ سَهْ نَوْرَ رَا دِیدِ وَ وَصَلَ بِهِ حَقَّ شَد.] فَسَمَّ بِاسْمِي فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ [نَهْ بِهِ اِیْنِ مَعْنَا کِه فَقَطْ دَلِیلِ اِبْتِدَا قَرَارِ گِرَفْتَنِ بَسْمِ اَللّٰهِ دَرِ اِبْتِدَا ی سَوْرَهْ هَا اِیْنِ اِسْت. بَلْکِهْ هَزَارِ دَلِیلِ دِیْگَرِ هَمِ مِی تَوَانَدِ دَاشْتَهْ بَاشَد.] ثُمَّ قَالَ لَهُ اَحْمَدْنِي فَقَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - وَ قَالَ النَّبِيُّ ص فِي نَفْسِهِ شُكْرًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مُحَمَّدُ قَطَعْتَ حَمْدِي فَسَمَّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ فِي اَلْحَمْدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَرَّتَيْنِ [نَهْ یَعْنِیْ حَمْدِ وَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَطْ بِهِ خَاطِرِ اِیْنِ اِسْت، بَلْکِهْ اِیْنِ هَمِ یَکِیْ اَزْ فِلْسَفَهْ هَا یَشِ اِسْت. خُدا اَزْ اَزَلِ مِی دَانَدِ کِه اَزْ اَوَّلِ سَوْرَهْ اَلْحَمْدِ رَا رَسُوْلِ اَللّٰهِ مِی خَوَانَدِ اِیْنِ گُوْنَهْ مِی شُوْدِ گَرِچَهْ دَلَا یْلِ دِیْگَرِیْ هَمِ دَرِ کَارِ هَسْت. هَرْ آ یَهْ اِیْ بِهِ حَسْبِ یَکِ سِیَاقِ مَمْکِنِ اِسْت بِهِ یَکِ مَعْنَا وَ یَکِ مَصْدَاقِ نَظَرِ دَارَد.] فَلَمَّا بَلَغَ وَ لَا الضَّالِّينَ قَالَ النَّبِيُّ ص - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْرًا فَقَالَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ قَطَعْتَ ذِكْرِي فَسَمَّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ اَلْحَمْدِ فِي اِسْتِقْبَالِ السُّورَةِ الْاُخْرَى فَقَالَ لَهُ [دَرِ بَعْضِیْ اَزْ رَوَا یَاتِ اَمْدَهْ وَحِیْ شَدِ وَ دَرِ بَعْضِیْ اَزْ رَوَا یَاتِ اَمْدَهْ اِسْت اَلْهَامِ شَدَهْ اِسْت وَ دَرِ اِیْنِجَا اَمْدَهْ اِسْت: فَقَالَ لَهُ] اِقْرَأْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ كَمَا اُنْزِلَتْ فَإِنَّهَا نِسْبَتِي وَ نَعْتِي [یَعْنِیْ وَصْفِ مِنْ اِسْت. لِذَا یَکِیْ اَزْ اِسَامِیْ سَوْرَهْ تَوْحِیدِ، سَوْرَهْ نِسْبَتِ اِسْت.] [قَرَارِ اِسْت بِهِ سَمْتِ رُکُوْعِ بَرُوْد.] ثُمَّ طَأْطِئْ يَدَيْكَ وَ اجْعَلْهُمَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ فَانْظُرْ إِلَى

۱ (۲) - لیس فی الکافی (هامش المخطوط).

۲ (۳) - لیس فی الکافی (هامش المخطوط).

۳ (۴) - فی نسخه - ثلاث مرّات (هامش المخطوط).

عَرَشِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَنَظَرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَ غُشِيَ عَلَى فَأَلْهِمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ تَجَلَّى [بر طرف شد] الْغُشَى عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا أَلْهِمَ ذَلِكَ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي كَمَا كَانَتْ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ فَقَالَ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَنَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي [نفس بالاتر آمده است و تبدیل شده است به عقل] فَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِی وَ يَدَيَّ فَأَلْهِمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ - لَعَلَّ مَا رَأَيْتُ فَقُلْتُهَا سَبْعًا فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي وَ كَلَّمَا قُلْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا تَجَلَّى عَنِّي الْغُشَى فَقَعَدْتُ فَصَارَ السُّجُودُ فِيهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ - وَ صَارَتِ الْقَعْدَةُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اسْتِرَاحَةً مِنْ الْغُشَى وَ لَعَلَّ مَا رَأَيْتُ [یعنی آن قدر آن غشوه سنگین بود حضرت استراحتی کردند.] فَأَلْهِمَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ طَالَبْتَنِي نَفْسِي أَنْ ارْفَعَ رَأْسِي فَرَفَعْتُ فَنَظَرْتُ إِلَى ذَلِكَ الْعُلُوِّ فَغُشِيَ عَلَيَّ فَخَرَرْتُ لَوَجْهِی وَ اسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِی وَ يَدَيَّ وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ فَقُلْتُهَا سَبْعًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقَعَدْتُ [تا اینجا یک رکعت کامل انجام شد.] قَبْلَ الْقِيَامِ لِأَتْنِي النَّظَرَ فِي الْعُلُوِّ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ وَ رَكْعَةً [در بعضی از روایات آمده است که کل نماز همین یک رکعت است گرچه تشریعش دو رکعت است.] وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْقُعُودُ قَبْلَ الْقِيَامِ قَعْدَةً خَفِيفَةً ثُمَّ قُمْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأِ الْحَمْدَ - فَقَرَأْتُهَا مِثْلَ مَا قَرَأْتُهَا أَوَّلًا [که از این به بعد دستور به خواندن سوره قدر آمده که الان نمی خواهم به آن بپردازم که بعدا خواهم گفت.] ثُمَّ قَالَ لِي اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَ نِسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [در این الی یوم القیامه خیلی حرف در آن هست. که در بحث نسبت نماز و ولایت از این خیلی استفاده می کنیم.] ثُمَّ رَكَعْتُ فَقُلْتُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ مِثْلَ مَا قُلْتُ أَوَّلًا وَ ذَهَبَتْ أَنْ أَقُومَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ - اذْكُرْ مَا أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ وَ سَمِّ بِاسْمِي فَأَلْهِمَنِي اللَّهُ أَنْ قُلْتُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى كُلُّهَا لِلَّهِ - [این ذکر است که رسول الله فرموده است و گر نه در روایات هست از حضرت صادق: بسم الله و بالله و خير الأسماء لله... که تعابیر

مختلف دیگری هم می شود گفت. [فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ صَلِّ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ فَقُلْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَىَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي وَ قَدْ فَعَلَ ثُمَّ التَّفْتُ فَإِذَا أَنَا بِصُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ سَلِّمْ فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

### [معنای السلام]

فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا السَّلَامُ وَ التَّحِيَّةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الْبَرَكَاتُ أَنْتَ وَ ذُرِّيَّتُكَ ثُمَّ أَمَرَنِي رَبِّي الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ أَنْ لَا أَلْتَفِتَ يَسَارًا وَ أَوَّلُ سُورَةٍ سَمِعْتُهَا بَعْدَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَانَ السَّلَامُ مَرَّةً وَاحِدَةً تَجَاهَ الْقِبْلَةَ

وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ التَّسْبِيحُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ شُكْرًا وَ قَوْلُهُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ لِأَنَّ النَّبِيَّ ص - قَالَ سَمِعْتُ ضَجَّةَ الْمَلَائِكَةِ فَقُلْتُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ - فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَتِ الرُّكْعَتَانِ الْأَوَّلَتَانِ كُلُّمَا حَدَثَ فِيهِمَا حَدَثٌ كَانَ عَلَى صَاحِبِهِمَا إِعَادَتُهُمَا وَ هِيَ الْفَرَضُ الْأَوَّلُ وَ هِيَ أَوَّلُ مَا فُرِضَتْ عِنْدَ الزَّوَالِ يَعْنِي صَلَاةَ الظُّهْرِ.»

این شیوه حالت مخصوص نیایشی است. در این حدیث توضیحات مفصلی هست.

این حال و هوای رسول الله است در معراج. که عبادت اصلی است با اتصال به حق با این اذکار و دیدن حق و عظمت حق. همه این موارد جزء جزءش همه در معراج بوده است با آن حال خاص.

این را کسی ببیند می تواند بگوید نماز تمثیل عبودیت ختمی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

در رکن چهارم: اظهار عبودیت و بندگی و کرنش نسبت به حضرت حق.

رسیدیم به اینجا که عبودیت، در حقیقت نوع عالی بندگی است که دارد اظهار می شود، چون توسط رسول الله اظهار شد. حضرت عبد تام است و همه کارهایش می تواند نشان دهد که اوج بندگی چگونه محقق می شود.

در جلسه قبل حدیث اصلی را از علل الشرایع در وسایل خواندیم.

یک روایت در اصول کافی است که مختصرا اشاره می شود.

باید یک دوره روایات معراج را باید دید برای این که تکمیل کنیم.

### روایات معراج در باب صلاة

#### بخارج ۱۸ ص ۲۸۲

باب ۳ اثبات المعراج و معناه و کیفیت و صفته

که دعو علامه مجلسی این است که اول آیات را می آورد و بعد روایات را. که تقریبا احصاء ایشان نزدیک به کامل است گرچه به نظرم روایات دیگری هم در این باب هست.

#### ص ۳۰۷

« ۱۴- کا، الکافی علی عن ابيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة أو الفضيل عن أبي جعفر قال: لما أُسرى رسول الله ص إلى السماء فبلغ البيت المعمور و حضرت الصلاة فأذن جبرئيل و أقام فتقدم رسول الله ص و صف الملائكة و النبيون خلف محمد ص. »

که در بعضی از روایات هست که مثال امیر المؤمنین همه آنجا حاضر بود.

ص ۳۰۸

« حَيْثُ أُسْرِى بِهِ إِلَى الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ أَنْ حَشَرَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ أَمَرَ جِبْرِيلَ فَأَذَّنَ شَفْعًا وَأَقَامَ شَفْعًا وَقَالَ فِي أُذُنِهِ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ ثُمَّ تَقَدَّمَ مُحَمَّدٌ فَصَلَّى بِالْقَوْمِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُمْ عَلَى مَا تَشْهَدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ أَخَذَ عَلَى ذَلِكَ عَهْدَنَا وَمَوَاقِفَنَا فَقَالَ نَافِعٌ صَدَقْتَ يَا بَا جَعْفَرٍ »

ص ۳۱۲ و ۳۱۳

که برخی مطالب در مورد افتتاح های سه گانه حضرت رسول الله آمده است ولی به صورت که پاره.

« فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَحْمَدُ قِفْ فَوْقَ قِفِّ مُنْتَفِضًا مَرْغُوبًا فَنُودِيَتْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَا أَحْمَدُ فَأَلْهَمَنِي رَبِّي فَقُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ هَا أَنَا ذَا عَبْدُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَنُودِيَتْ يَا أَحْمَدُ الْعَزِيزُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ قَالَ فَقُلْتُ هُوَ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ ثُمَّ نُودِيَتْ ثَانِيَةً يَا أَحْمَدُ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ قَالَ يَا أَحْمَدُ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتِبَ »

۱ (۲) فی نسخه من الكتاب و مصدره: و الفضیل.

۲ (۳) فروع الکافی ۱: ۸۳.

۳ (۱) روضة الکافی: ۱۲۰ و ۱۲۱. و الحديث طويل، أخذ منه موضع الحاجة، و أخرج نحوه عن تفسير القمّي فی کتاب الاحتجاجات. راجع ج ۱۰: ۱۶۱.

۴ (۵) زاد فی المصدر: و منه السلام.



« ٣٢- قَالَ السَّيِّدُ بْنُ طَاوُسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ، رَأَيْتُ فِي تَفْسِيرِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تَأْلِيفَ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَرْوَانَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَيْضِ بْنِ الْفَيَّاضِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ ابْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ فَهَمَزَنِي بِرَجْلِي فَاسْتَيْقِظْتُ فَلَمْ أَرْ شَيْئًا ثُمَّ أَتَانِي الثَّانِيَةَ فَهَمَزَنِي بِرَجْلِي فَاسْتَيْقِظْتُ فَأَخَذَ بَضْبِعِي<sup>٢</sup> فَوَضَعَنِي فِي شَيْءٍ كَوَكْرِ الطَّيْرِ فَلَمَّا طَرَقَتْ<sup>٣</sup> بَصَرِي طَرْفَةً فَرَجَعْتُ إِلَىَّ وَ أَنَا فِي مَكَانٍ<sup>٤</sup> فَقَالَ أ تَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ فَقُلْتُ لَا يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ هَذَا بَيْتُ الْمُقَدَّسِ بَيْتُ اللَّهِ الْأَقْصَى فِيهِ الْمَحْشَرُ<sup>٥</sup> وَ الْمَنْشَرُ ثُمَّ قَامَ جَبْرِئِيلُ فَوَضَعَ سَبَابَتَهُ الْيُمْنَى فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى فَأَذَّنَ مَثْنَى<sup>١</sup> مَثْنَى يَقُولُ فِي آخِرِهَا حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ مَثْنَى مَثْنَى حَتَّى إِذَا قَضَى أَذَانَهُ أَقَامَ الصَّلَاةَ مَثْنَى مَثْنَى وَ قَالَ فِي آخِرِهَا قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ فَبَرَقَ نُورٌ مِنَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ بِهِ قُبُورُ الْأَنْبِيَاءِ فَأَقْبَلُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ يَلْبُونَ دَعْوَةَ جَبْرِئِيلَ فَوَافَى أَرْبَعَةَ آلَافٍ وَ أَرْبَعُمِائَةَ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نَبِيًّا فَأَخَذُوا مَصَافَهُمْ وَ لَا أَشْكُ أَنَّ جَبْرِئِيلَ سَيَتَقَدَّمُنَا فَلَمَّا اسْتَوَوْا عَلَى مَصَافِهِمْ أَخَذَ جَبْرِئِيلُ بَضْبِعِي ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ تَقَدَّمْ فَصَلِّ بِإِخْوَانِكَ فَالْخَاتِمُ أَوْلَى مِنَ الْمَخْتُومِ فَالْتَفَتُّ عَنْ يَمِينِي وَ إِذَا أَنَا بِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع عَلَيْهِ حُلَّتَانِ خَضِرَاوَانِ وَ عَنْ يَمِينِهِ مَلَكَانِ وَ عَنْ يَسَارِهِ مَلَكَانِ ثُمَّ التَفَتُّ عَنْ يَسَارِي وَ إِذَا أَنَا بِأَخِي وَ وَصِيِّي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ بَيضَاوَانِ عَنْ يَمِينِهِ مَلَكَانِ وَ عَنْ يَسَارِهِ مَلَكَانِ فَاهْتَزَزْتُ سُرُورًا.

١ (٢) همزة: غمزه. ضربه، و في نسخة: فهزني.

٢ (٣) الضبع: وسط العضد. والوكر عش الطائر و موضعه.

٣ (٤) في نسخة: أطرفت. و في المصدر: اطرقت.

٤ (٥) في النسخة و مصدره: في مكاني.

فَعَمَزَ بِيْ جَبْرِئِيلُ عَ بِيْدِهِ فَلَمَّا انْقَضَتِ الصَّلَاةُ قُمْتُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَ فَقَامَ إِلَيَّ فَصَافَحَنِيَّ وَ أَخَذَ بِيَمِينِيَّ بِكِلْتَا يَدَيْهِ وَ قَالَ مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَ الْإِبْنِ الصَّالِحِ وَ الْمَبْعُوثِ الصَّالِحِ فِي الزَّمَانِ الصَّالِحِ وَ قَامَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَصَافَحَهُ وَ أَخَذَ بِيَمِينِهِ بِكِلْتَا يَدَيْهِ وَ قَالَ مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ الصَّالِحِ وَ وَصَى النَّبِيُّ الصَّالِحُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبْتَ كُنِّيْتَهُ بِأَبِي الْحَسَنِ وَ لَا وَلَدَ لَهُ فَقَالَ كَذَلِكَ وَجَدْتُهُ فِي صُحُفِي وَ عَلَّمَ غَيْبَ رَبِّي بِاسْمِهِ عَلِيٍّ وَ كُنِّيْتَهُ بِأَبِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ وَصَى خَاتَمَ أَنْبِيَاءِ رَبِّي.»

حديث معراج معروف ج ١٨ ص ٣١٩ به بعد

حديث معراج معمولاً از ج ١٨ ص ٣١٩ به بعد كه حديث ٣٤ اين باب است.

ص ٣٣٩

« ٤٢- ج، الاحتجاج فيما بين أمير المؤمنين ع ليهودي الشام من معجزات النبي ص في مقابلة معجزات الأنبياء قال له اليهودي فإن هذا سليمان قد سخرت له الرياح فسارت في بلاده غدوها شهر و رواحها شهر فقال له علي ع لقد كان كذلك و محمد ص أعطى ما هو أفضل من هذا إنه أسرى به من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى مسيرة شهر و عرج به في ملكوت السماوات مسيرة خمسين ألف عام في أقل من ثلث ليلة حتى انتهى إلى ساق العرش فدنا بالعلم فتدلى له من الجنة<sup>٢</sup> رفرق أخضر و غشى النور بصره فرأى عظمة ربه عز و جل بفؤاده و لم يرها بعينه فكان كقاب قوسين بينه و بينها أو أدنى فأوحى إلى عبده ما أوحى<sup>٣</sup> إلى آخر ما مر في باب جوامع المعجزات.»

ص ٣٤٣ و ٣٤٤

١ (١) في المصدر: فعمزني.

٢ (٤) في النسخة المخطوطة: فتدلى، فدلى له من الجنة. و في المصدر: فتدلى من الجنة.

٣ (١) الاحتجاج: ١١٦.

« ٥٣- مع، معانى الأخبار الوراق و علي بن محمد بن الحسن القزويني عن سعد عن العباس بن سعيد الأزرق عن أبي نصر عن عيسى بن مهران عن يحيى بن الحسن بن الفرات عن حماد بن يعلى عن علي بن الحزور عن الأصبع بن نباتة عن محمد بن الحنفية أنه ذكر عنده الأذان فقال لما أُسرى بالنبي ص إلى السماء و تناهى إلى السماء السادسة نزل ملك من السماء السابعة لم ينزل قبل ذلك اليوم قط فقال الله أكبر الله أكبر فقال الله جل جلاله أنا كذلك فقال أشهد أن لا إله إلا الله فقال الله عز و جل أنا كذلك لا إله إلا أنا فقال أشهد أن محمداً رسول الله قال الله جل جلاله عبدي و أمني على خلقي اصطفيته برسالاتي ثم قال حي على الصلاة قال الله جل جلاله **فرضتها على عبادي و جعلتها لي ديناً** ثم قال حي على الفلاح قال الله جل جلاله أفلح من مشى إليها و واطب عليها ابتغاء وجهي ثم قال حي على خير العمل قال الله جل جلاله هي أفضل الأعمال و أزكاها عندي ثم قال قد قامت الصلاة فتقدم النبي ص فأم أهل السماء فمن يومئذ تم شرف النبي ص. »

#### حديث ٥٤

« ٥٤- مع، معانى الأخبار أبي عن علي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري عن أبي عبد الله ع قال: لما أُسرى برسول الله ص و حضرت الصلاة فأذن جبرئيل ع فلما قال الله أكبر الله أكبر قالت الملائكة الله أكبر فلما قال أشهد أن لا إله إلا الله قالت الملائكة خلع الأنداد فلما قال أشهد أن محمداً رسول الله قالت الملائكة نبي بعث فلما قال حي على الصلاة قالت الملائكة **حَتَّ عَلَى عِبَادَةِ رَبِّهِ فَلَمَّا قَالَ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ أَفْلَحَ مَنْ اتَّبَعَهُ.** »

تک تک اذان هایى که گفته می شد، خداوند چیزی می فرمود و ملائکه هم چیزی می فرمود.

١ (٨) بفتح الحاء و الزاى و الواو المشددة.

٢ (١) معانى الأخبار: ١٧.

٣ (٢) معانى الأخبار: ١٠٩. فى نسخة: من تبعه.

« ثُمَّ عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَلَمْ تَقُلِ الْمَلَائِكَةُ شَيْئًا وَ سَمِعْتُ دَوِيًّا كَأَنَّهُ فِي الصُّدُورِ وَ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ خَرَجْتُ إِلَى مَعَانِقٍ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ عَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتَيْنِ مَقْرُونَيْنِ بِمُحَمَّدٍ تَقُومُ الصَّلَاةُ وَ بَعْلَى الْفَلَاحُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ هِيَ لِشِيعَتِهِ أَقَامُوهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ....

ثُمَّ قَالَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ يَا مُحَمَّدُ مَدَّ يَدَكَ فَيَتَلَقَّاكَ مَا يَسِيلُ مِنْ سَاقِ عَرْشِي الْاَيْمَنِ فَنَزَلَ الْمَاءُ فَتَلَقَّيْتَهُ بِالْيَمِينِ<sup>۳</sup> فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَوَّلُ الْوُضُوءِ بِالْيَمِينِ [کسی که وضو میگیرد دارد خودش را با آب حیات می شوید، چرا که می خواهی خدا را ببینی، باید تمام مواضع سجده ات را بشویی. عمق وضو علم است چرا که موجب تطهیر است. که از این روایات استفاده می شود. تک تک ذکرهایی که برای وضو هست هر کدام لطفی دارد. عمق اصلی وضو اینجاست که با آب حیات است که باید تطهیر شود. این ها از چشمه صاد است. این آب حیات است که باید با آن تطهیر شوی و بعد وارد نماز شوی. حضرت رسول هفت آسمان را گذشت و وضو گرفت و بعد نماز خواند!] ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ خُذْ ذَلِكَ فَاغْسِلْ بِهِ وَجْهَكَ وَ عِلْمَهُ غَسَلَ الْوَجْهَ فَإِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَظَمَتِي وَ إِنَّكَ طَاهِرٌ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ الْيَمِينِ وَ الْيَسَارَ وَ عِلْمَهُ ذَلِكَ فَإِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَتَلَقَّى بِيَدَيْكَ كَلَامِي وَ امْسَحْ بِفَضْلِ مَا فِي يَدَيْكَ مِنَ الْمَاءِ رَأْسَكَ وَ رِجْلَيْكَ إِلَى كَعْبَيْكَ وَ عِلْمَهُ الْمَسْحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ امْسَحَ رَأْسَكَ وَ أَبَارِكَ عَلَيْكَ

۱ (۴) فی الکافی: شبه المعانق.

۲ (۱) فی الکافی: صوتان مقرونان معروفان، و هو خال: عن قوله: بمحمد تقوم الصلاة، و بعلى الفلاح.

۳ (۶) فی الکافی: ثم أوحى الله الى: يا محمد اذن من صاد فاغسل مساجدك و طهرها و صل لربك.

فدنا رسول الله صلى الله عليه و آله من صاد و هو ماء يسيل من ساق العرش الايمن فتلقى رسول الله صلى الله عليه و آله الماء بيده اليمنى فمن أجل ذلك صار الوضوء باليمنى اه.

فَأَمَّا الْمَسْحُ عَلَى رِجْلَيْكَ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُوطِئَكَ مَوْطِئًا لَمْ يَطَّاهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا يَطْوُهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ.

فَهَذَا عَلَّةُ الْوُضوءِ وَالْأَذَانِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اسْتَقْبِلِ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهُوَ بِحِيَالِي وَكَبِّرْنِي بَعْدَ حُجْبِي

[تا این قسمت مطالبی بود که در روایات قبل نخواندیم و از این به بعد را در روایات سابق خواندیم.]

فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا لَأَنَّ الْحُجْبَ سَبْعَةٌ وَافْتَتَحَ الْقِرَاءَةَ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْحُجْبِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْإِفْتِتَاحُ سُنَّةً وَالْحُجْبُ مُطَابِقَةٌ ثَلَاثًا بَعْدَ النُّورِ الَّذِي نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلِذَلِكَ كَانَ الْإِفْتِتَاحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَانَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا وَالْإِفْتِتَاحُ ثَلَاثًا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالْإِفْتِتَاحِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْآنَ وَصَلْتَ إِلَيَّ فَسَمِّ بِاسْمِي فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَحْمَدُنِي فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَالَ النَّبِيُّ ص فِي نَفْسِهِ شُكْرًا فَقَالَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ قَطَعْتَ حَمْدِي فَسَمِّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ فِي الْحَمْدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَرَّتَيْنِ فَلَمَّا بَلَغَ وَ لَا الضَّالِّينَ قَالَ النَّبِيُّ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْرًا فَقَالَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ قَطَعْتَ ذِكْرِي فَسَمِّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ فِي اسْتِقْبَالِ السُّورَةِ الْآخَرَى فَقَالَ لَهُ أَقْرَأْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ كَمَا أَنْزَلْتُ فَإِنَّهَا نِسْبَتِي وَنَعْتِي ثُمَّ طَاطَيْ يَدَيْكَ وَاجْعَلْهُمَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ فَانْظُرْ إِلَى عَرْشِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَنَظَرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَغَشِيَ عَلَى فُلْهُمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ فَلَمَّا قُلْتُ

۱ ( ۱ ) في الكافي: و الحجب متطابقة بينهما بحار النور، و ذلك النور الذي أنزله الله على محمد صلى الله عليه و آله فمن أجل ذلك صار الافتتاح ثلاث مرات لافتتاح الحجب ثلاث مرات.

ذَلِكَ تَجَلَّى الْعَشَى عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعاً اللَّهُمَّ ذَلِكَ فَارْجِعْتُ إِلَى نَفْسِي كَمَا كَانَتْ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ...»

ص ۳۶۲

توضیح علامه مجلسی می گوید: این حجب

برداشت استاد از این حجب سبعة: این هفت آسمان: سه آسمان یکبارگی انفلاق نور شد و حضرت ذکری گفت، بعد دو آسمان رفت و انفلاق نور شد و ذکر دیگری گفت، و بعد دو آسمان دیگری رفت و انفلاق شد و ذکر دیگری حضرت گفت.

« أقول الظاهر أن المراد بالحجب غير السماوات و أن ثلاثة منها ملتصقة ثم بعد ذلك بحار الأنوار ثم اثنان منها ملتصقان ثم تفصل بينهما بحار النور ثم اثنان ملتصقان فلذا استحَب التوالى بين ثلاث من التكبيرات ثم الفصل بالدعاء ثم بين اثنتين ثم الفصل بالدعاء ثم اثنتين فكل شروع فى التكبير ابتداء افتتاح.»

این تبیین علامه به این خاطر است که در روایات آمده است که هفت آسمان را گذشته و بعد این اذکار را گفت، پس معلوم می شود که این حجب غیر از آسمان هاست.

ص ۳۶۷

« ۷۲- ع، علل الشرائع مَا جِيلَوِيهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ صَبَاحِ الْحَدَّاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ كَيْفَ صَارَتِ الصَّلَاةُ رُكْعَةً وَ سَجْدَتَيْنِ وَ

۱ ( ۲ ) فى الكافي: ثم أوحى الله إليه: اقرأ يا محمد نسبة ربك تبارك و تعالى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» E و ساق السورة إلى آخرها، ثم قال: ثم أمسك عنه الوحي، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «اللَّهُ الواحد الاحد الصمد» فأوحى الله إليه: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» E ثم أمسك عنه الوحي فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «كذلك الله ربنا كذلك [الله] ربنا» فلما قال ذلك أوحى الله إليه: اركع لربك يا محمد، فركع، فأوحى الله إليه و هو راع قل: «سبحان ربى العظيم» ففعل ذلك ثلاثا إه. أقول: بقية الحديث فيها اختلافات يطول ذكرها راجع.

كَيْفَ إِذَا صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ لَمْ تَكُنْ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ إِذَا سَأَلْتَ عَنْ شَيْءٍ فَفَرِّغْ قَلْبَكَ لِفَهْمِهِ إِنَّ أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنَّمَا صَلَّاهَا فِي السَّمَاءِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُدَّامَ عَرْشِهِ جَلَّ جَلَّالُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ وَ صَارَ عِنْدَ عَرْشِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ يَا مُحَمَّدُ ادْنُ مِنْ صَادٍ [نهر صاد] فَاغْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَ طَهِّرْهَا وَ صَلِّ لِرَبِّكَ فَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَ إِلَى حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَتَوَضَّأَ فَأَصْبَغَ وَضُوءَهُ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْجَبَّارَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَائِمًا...»

### ص ۳۶۸ در ادامه همین حدیث

«قُلْتُ أَجْعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَا صَادُ الَّذِي أُمِرَ أَنْ يَغْتَسِلَ مِنْهُ فَقَالَ عَيْنٌ تَنْفَجِرُ مِنْ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ الْعَرْشِ [که در یکی از احادیث قبل گفته شده بود جانب راست عرش] يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ [درست مثل این که از چشمه جانب راست عرش، آب حیاتی می آید و شما دارید وضو میگیرید. این خیلی فضای وضو را تغییر می دهد. چون با آن می خواهی خدا را ببینی و درجایی می خواهی قدم بگذاری که کسی قدم نمی گذارد.] وَ هُوَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَ وَ الْقُرْآنُ ذِي الذِّكْرِ إِنَّمَا أَمَرُهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَ يَقْرَأَ وَ يُصَلِّيَ»

کلا احکام شرعی از این دست یک عمقی دارد و یک سطحی. سطح به عمق وصل است. درست مثل ظاهر قرآن که یک ویژگی هایی دارد و نمی شود بدون طهارت به آن دست زد.

لذا می گویند وضو نور، و وضو بر روی وضو، نور علی نور.

به اصطلاح دائم الوضو بودن زمینه خیلی از چیزهاست.

در سطح اول عمق وجود دارد ولی خیال نکنید که بریده است. که اگر بریده بود این نور نمی آمد.

۱ (۳) أی خل قلبک عن کل شیء.

۲ - اسحق بن عمار.

۳ (۳) علل الشرائع: ۱۱۹.

درست مثل نماز که این نمازی که ما می خوانیم، همان نمازی است که رسول الله به جا آورده است که البته این سطح است و باید تلاش کرد به عمق رساند.

#### ص ۳۶۹ حدیث ۷۵

« ۷۵- ع، علل الشرائع علی بن حاتم عن القاسم بن محمد عن حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن الحسين بن إبراهيم عن محمد بن زياد عن هشام بن الحكم عن أبي الحسن موسى ع قال: قلت له لای علة صار التكبير في الافتتاح سبع تكبيرات أفضل و لای علة يقال في الركوع سبحان ربی العظیم و بحمده و يقال في السجود سبحان ربی الاعلی و بحمده قال یا هشام إن الله تبارک و تعالی خلق السماوات سبعاً و الأرضین سبعاً و الحجب سبعاً فلما أسرى بالنبی ص و كان من ربه كقاب قوسین أو أدنى رفع له حجاب من حجه فكبر رسول الله ص و جعل يقول الكلمات التي تقال في الافتتاح فلما رفع له الثاني كبر فلم يزل كذلك حتى بلغ سبع حجب و كبر سبع تكبيرات فلذلك العلة تكبر للافتتاح في الصلاة سبع تكبيرات فلما ذكر ما رأى من عظمة الله ارتعدت فرائضه فأنبرك على ركبتيه و أخذ يقول سبحان ربی العظیم و بحمده فلما اعتدل من ركوعه قائماً نظر إليه في موضع أعلى من ذلك الموضع خر على وجهه و هو يقول سبحان ربی الاعلی و بحمده فلما قال سبع مرات سكن ذلك الرعب فلذلك جرت به السنة. »<sup>۳</sup>

#### ص ۳۷۸ حدیث ۸۴

« ۸۴ ۸۳- صح، صحيفة الرضا عليه السلام عن الرضا ع عن آبائه ع قال قال علی بن أبي طالب ع لما بدأ رسول الله ص بتعليم الأذان أتى جبرئیل ع بالبراق فاستعصت عليه ثم أتى بدابة يقال لها برقة فاستعصت<sup>۵</sup> فقال لها جبرئیل اسكنی برقة فما ركبك أحد أكرم على الله منه قال ص فركبتها

۱ (۳) قد عرفت قبل ذلك أن المراد بالقرب كلما استعمل في هذه الأحاديث هو القرب المعنوي، لا الجسماني الذي لا يتصور في حقه تعالى و تقدس.

۲ (۴) في المصدر: فابتكر.

۳ (۵) علل الشرائع: ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴ (۵) الحديث متفرد بهذا التفصيل. و في المصدر: براءة.

۵ (۶) في نسخة: فاستعصبت، و كذا فيما بعده. و يأتي في بعض الأحاديث: فامتنت.



حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْحِجَابِ الَّذِي يَلِي الرَّحْمَنَ عَزَّ وَ جَلَّ فَخَرَجَ مَلَكٌ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ ص قُلْتُ يَا جِبْرِيلُ مَنْ هَذَا الْمَلِكُ قَالَ وَ الَّذِي أَكْرَمَكَ بِالنُّبُوَّةِ مَا رَأَيْتُ هَذَا الْمَلِكَ  
 قَبْلَ سَاعَتِي هَذِهِ فَقَالَ الْمَلِكُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَنُودِيَ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ صَدَقَ عَبْدِي أَنَا أَكْبَرُ أَنَا  
 أَكْبَرُ قَالَ ص فَقَالَ الْمَلِكُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَنُودِيَ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ  
 صَدَقَ عَبْدِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...»

با این توضیح: یک اذانی را جبرئیل گفت قبل از نماز و یک اذکاری هست در حین نماز.

ص ۴۰۴ حدیث ۱۰۸

« ۱۰۸ شی، تفسیر العیاشی عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: لَمَّا أُسْرِىَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص  
 حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأَذَّنَ وَ أَقَامَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ تَقَدَّمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَقَدَّمْ يَا جِبْرِيلُ فَقَالَ لَهُ إِنَّا  
 لَا نَتَقَدَّمُ الْآدَمِيِّينَ مِنْذُ أَمَرْنَا بِالسُّجُودِ لِآدَمَ ع.۲»

ص ۴۰۶ حدیث ۱۱۲

« وَ أَمَّا السَّادِسُ لَمَّا أُسْرِىَ بِي إِلَى السَّمَاءِ جَمَعَ اللَّهُ لِي النَّبِيِّينَ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَ مِثَالِكَ خَلْفِي وَ السَّابِعُ  
 هَلَاكُ الْأَحْزَابِ بِأَيْدِينَا»

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ (۱) فی المصدر بعد ذلك: فسكنت.

۲ (۲) تفسیر العیاشی: مخطوط.

۳ (۲) تفسیر القمی: ۱۱۱.

## ولایت در نماز

اصلش نماز جعل شده است برای اندیشه توحید و ارتباط مستقیم با خدا و اظهار بندگی با خدا. از نظر ناظر بیرونی نگاه کنیم، از آیات و روایات هم نگاه کنیم، در عین حال در کنارش مسأله ولایت هم مطرح است. این چیز شگفتی است.

مسأله حجت خدا و رسول خدا و اهل بیت آمده است با تأکید هم آمده است. و برای خودش تشریعاتی هم پیدا کرده است. در اصل تشریع اولیه، و در شب معراج، همانجا تثبیت شده است. این چیز عجیبی و شگفتی و بلکه ضروریست.

روایات در معراج که می خواندیم، در روایاتی که از وسایل می خواندیم، در ابواب نماز،

## وسائل الشیعه ج ۵ ص ۴۶۷

« ثُمَّ قُمْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأِ الْحَمْدَ - فَقَرَأْتُهَا مِثْلَ مَا قَرَأْتُهَا أَوَّلًا ثُمَّ قَالَ لِي اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نَسَبُكَ [یعنی وصف توس] وَ نِسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. »

در خود نماز بعد از حمد دستور داده شده است که سوره قدر را بخواند. چون این وصف تو و اهل بیت توس تا روز قیامت. که این التفات به خواننده نماز و برگزار کننده نماز است.

این استحباب وجهی دارد که وجهش این است که چون در باب اهل بیت است.

مفاد سوره قدر

صحبت از شب قدر است. که اوصاف شب قدر را که می شمارد، یکی این که قرآن نازل شده است و یکی این که بهتر از هزار شب است، و یکی این که روح اعظم نازل می شود که هر امری را نازل می کند هر امری را تا سال بعد.

در روایات آمده است: اگر می خواهید با خصم احتجاج کنید، با سوره قد احتجاج کنید.

این حدیث در کافی آمده است.

به این بیان: آیا شب قدر یک شب بود برای رسول الله یا این که هر سال هست؟ می گویند هر سال. بعد این تنزل الملائكة و الروح، نازل می شوند یا خیر؟ می گویند بله نازل می شوند.

بعد پرسید: بر که نازل می شوند؟ آیا بر هر بی سرو پایی نازل می شوند؟

ذیل سوره قدر به المیزان رجوع کنید. همین که در روایات ما آمده است که کل مقدرات سال در این شب تقدیر می شود. آن هم مقدرات سال که بر کسی نازل می شود. در زمانی که رسول الله بود بر او نازل می شد، ولی بعد از رسول الله بر که نازل می شود؟ بر کسی که جانشین او نازل می شوند که اهل بیت او هستند.

اول و ثانی از حضرت رسول پرسیدند در مورد شب قدر که چگونه است؟ حضرت فرمود که همه ملائکه و حتی همه خرده ریزها و حتی نیت ها بر ما نازل می شود.

بعد پرسیدند بعد از شما بر که نازل می شوند؟ حضرت فرمود: بر علی مرتضی علیه السلام.

که بعد در روایات هست که این دو بعد از رسول الله شب های قدر می ترسیدند چرا که می دانستند امیر المومنین علیه السلام از همه چیز مطلع است.

از دل این می توان رجعت را در آورد که بعد از شهادت امام زمان این ملائکه باید بر که نازل شود؟

پس باید اهل بیت برگردند.

علامه طباطبایی این گونه استدلال کرده است.

ابن عربی هم در فتوحات وقتی صحبت دوازده قطب را می کند که وصف دوتا را می کند: یکی امیر المؤمنین و یکی حضرت حجت علیهم السلام. که این در ج ۴ مطرح است.

که در یکی دو باب قبل می گوید که این دوازده قطب الی یوم القیامه هستند.

که در این حدیث اینچنین آمده است: « اَقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَ نِسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. »

بعد در ادامه در همین روایات می رسیم به تشهد.

در تشهد هم باز دستور آمده است برای رسول الله

ص ۴۶۷ و ۴۶۸

« وَ ذَهَبْتُ أَنْ أَقُومَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ - اذْكُرْ مَا أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ وَ سَمِّ بِاسْمِي فَالْهَمْنِي اللَّهُ أَنْ قُلْتُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى كُلُّهَا لِلَّهِ - فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ صَلِّ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ فَقُلْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَىَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي وَ قَدْ فَعَلَ ثُمَّ التَفْتُ فَإِذَا أَنَا بِصُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ سَلِّمْ فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا السَّلَامُ وَ التَّحِيَّةُ وَ الرَّحْمَةُ، وَ الْبَرَكَاتُ أَنْتَ وَ ذُرِّيَّتُكَ [اینجا هم اشاره به مقام اهل بیت دارد].

ثُمَّ أَمَرَنِي رَبِّي الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ أَنْ لَا أَتَفَتَّ يَسَارًا وَ أَوَّلُ سُورَةٍ سَمِعْتُهَا بَعْدَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»

سرّ توجه به ولایت چیست؟

در ادبیات دینی توضیح داده اند مسأله حجة الله و باب الله آمده است. مقرب ترین افراد به خدا چهارده معصوم اند.

در فضای واقعی هستی این ها باب الله هستند. نبی اصل است و این ها باب الله هستند.

یعنی: به مدد حجت خداست که ما به خدا می رسیم.

خداوند این چهارده معصوم را راه ورود به خود قرار داد. همان طور که «أنا مدينة العلم و علی بابها» و در روایات آمده است که شخصی در دوره حضرت عیسی علیه السلام، عابد و زاهد بود و اهل سلوک و اجتهاد بود و در عین حال یک چیزی را از خدا خواست. و می دانست که با علائمی که هست کارهایی را که بکند خدا اجابت می کند. ولی خدا اجابت نکرد.

بعد رفت خدمت حضرت عیسی و گفت چرا این گونه است؟ حضرت فرمود از خدا جویا می شوم.

بعد جویا شدند و خدا فرمود: یا عیسی تو باب الله هستی، و او در تو شک دارد. گردنش را هم بشکنند به او نمی دهم تا زمانی که به تو شک دارد.

در مورد اهل بیت هم همین گونه است که چرا باید به سراغ این ها رفت.

مسأله وصایت ولایت، مقرب درگاه خدا، باب الله، حجة الله.

این ها را بدانیم می فهمیم که در نفس نمازی که توحید محض است ولایت اشباع شده است، چرا؟ چون راهش این است و خدا هم خوشش می آید.

لذا می گویند که نصب و ناصبی و بغض به اهل بیت، کسی را به خدا نمی رساند.

معنویت حقیقی اسلامی بدون ولایت معنادار نیست. لذا خداوند سبحان در نفس نماز ولایت را نهاده است.

بله می توان ولایت را به عنوان یک نماد و راهنما در کار باشد که راه را گم نکرد، و خدا این را قرار داده است تا دیگران گمراه نشوند، به عنوان علامت باشد.

ولی یک نکته اصلی هست که راه ختم شدن به توحید ولایت است.

مثلا آیت الله بهجت این دستور را دارد که قبل از نماز از امام زمان عجل الله التجاء کنید که کمک کند شما نماز را درست بخوانید.

محبی الدین در «عنقاء مغرب» که در مورد امام زمان عج نوشته است گفته است: جسمان من در خطر است لذا من نمی توانم بیان کنم، لذا رمز گونه سخن گفته است و در آخر می گوید منظورم این است.

نگاه مجدد به سوره حمد

دو بخش است: یک بخشش در مورد اظهار بندگی نسبت به خداست.

ک از ابتدای سوره تا آیه «إياک نعبد و إياک نستعین» در اظهار بندگی است.

یک بخشش راجع به ولایت است. از آیه «إهدنا الصراط المستقیم» به بعد در مورد ولایت است.

آیه ۶۹ سوره نساء

« وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا »

روایاتی که در این باب هست صراط مستقیم را از باب جری گفته اند: راه علی مرتضی و گاهی گفته اند این صراط مستقیم امیر المومنین علیه السلام است.

- « وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ »

- « ۵- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِي ثَابِتُ الثَّمَالِيُّ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ فَلَا لِلَّهِ دُونُ حُجَّتِهِ سِتْرٌ نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ. »

- « ۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنُ أَبِي مَرْيَمَ الْعَجَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْعَرْزَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الْمَنْقَرِيُّ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطُ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطُ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ. »

« ٣٠٤/١- ابن شهر آشوب: عن (تفسير وكيع بن الجراح): عن سفيان الثوري، عن السدي، عن أسباط و مجاهد، عن عبد الله بن عباس في قوله: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. قال: قولوا- معاشر العباد:- أرشدنا إلى حب محمد و أهل بيته (عليهم السلام).

«

سوال: می شود ما در دل نماز صلوات داشته باشیم؟

اصول کافی ج ٣ ص ٣٢٢

وسایل الشیعه ج ٦ ص ٣٢٦

« ٨٠٩٧- ١- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الرَّجُلِ يُذَكِّرُ النَّبِيَّ ص - وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ إِمَّا رَاكِعًا وَ إِمَّا سَاجِدًا فَيُصَلِّي عَلَيْهِ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ص كَهَيْئَةِ التَّكْبِيرِ وَ التَّسْبِيحِ وَ هِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ يَتَدَرُّهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مَلَكًا أَيُّهُمْ يَبْلُغُهَا إِيَّاهُ.

«

« ٨٠٩٨- ٢- ٣ وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص وَ أَنَا سَاجِدٌ فَقَالَ نَعَمْ هُوَ مِثْلُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ.»

١ ( ٣٧ ) - مناقب ابن شهر آشوب ٣: ٧٣.

٢ ( ٢ ) - التهذيب ٢- ٢٩٩- ١٢٠٦.

٣ ( ٤ ) - التهذيب ٢- ٣١٤- ١٢٧٩.



« ۸۰۹۹-۳-۱ مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَنْ قَالَ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ وَ قِيَامِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ۲- كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِمِثْلِ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ الْقِيَامِ-». »

« ۸۱۰۰-۴-۲ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُلُّ مَا ذَكَرْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ النَّبِيَّ ص فَهُوَ مِنَ الصَّلَاةِ الْحَدِيثِ. »

درست است که اصل نماز تشریع شده است برای توحید ولی ولایت از آن جدا نیست.

همان گونه که صلوات کمال نماز است، همین گونه فطریه کمال روزه است.

ارتقاء نماز به صلوات است.

ولایت آن قدر مهم است که باید در راه توحید آن را داشت.

حتی ولی جزئی هم آنقدر مقرب است که نباید دل او را شکند.

لذا اگر می خواهی نمازت ارتقاء پیدا کند، صلوات را در آن داشته باشیم. هم در سوره حمد و در

سوره قدر و در تشهد.

گرچه اصلش توحید.

۱ (۵) - الکافی ۳- ۳۲۴- ۱۳.

۲ (۶) - کتب المصنّف فی هامش الأصل عن الاستبصار- و آل محمد.

۳ (۲) - الکافی ۳- ۳۳۷- ۶، و آورده بتمامه فی الحدیث ۱ من الباب ۴ من أبواب التسليم، و صدره فی الحدیث ۲ من الباب ۱۳ من أبواب القواطع.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵ / ۱۳۹۲/۱۲/۱۷ / ۶ جمادی الاولی / شنبه

سلام نماز

با سلام است که انسان می تواند از نماز به در بیاید. لذا در بیان رسول الله آمده است.

« ۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص افْتَتَحَ الصَّلَاةَ الْوُضُوءُ وَ تَحْرِيْمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ. »<sup>۱</sup>

این نماز چه فلسفه ای دارد که به واسطه آن می توان از نماز در آمد؟

در برخی از روایات هست که لطفی دارد.

توضیح ابن عربی و مولوی در مورد سلام

یکی از توضیحاتی که هست هم ابن عربی و هم مولوی.

معمولا وقتی تازه وارد هستیم و وارد می شویم باید سلام کنیم، این نکته را چنین در مورد سلام نماز گفته اند که:

مثل این که با نماز ما یک سفر روحانی شروع کردیم و رفتیم به سراغ خدا و ماسوا را کنار گذاشتیم، بعد که برگشتیم، گویا از سفر برگشته ایم و تازه وارد هستیم و به ما سوا سلام می دهیم. لذا از یک سفری برگشتیم که باید سلام کنیم.

ابن عربی در فتوحات ج ۱ این مطلب را ذیل نماز و سلام نماز دارد.

---

۱ - اصول کافی ج ۳ ص ۶۹.

## مولوی دفتر ۵ بیت ۲۲۶

جان سفر رفت و بدن اندر قیام \*\*\* وقت رجعت زین سبب گوید سلام

یک مطلب در مورد سلام امام جماعت است که:

امام جماعت بعد از این که نماز را به پایان رساند، بر می گردد به مأمومین سلام می کند و به آن ها مژده سلامت و امان از عذاب الهی می دهد. و می شود زبان خدا.

در مورد نماز رسول الله در شب معراج گفتیم که ایشان بعد از نماز به تمام ملائکه و انبیاء سلام کردند.

در یکجا در سمع الله لمن حمده، عرض کردیم که صدای ضجه ملائکه را شنید، لذا حضرت این ذکر را فرمود که از طرف خداست.

یکی هم در پایان نماز است که دستور آمد: سلام بفرست که سلام من خدا هستم و من سلامت و رحمت هستم و تو و اهل بیت برکت هستید.

## وسائل الشیعه ج ۶ ص ۴۱۷ و ۴۲۷

« ۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص افْتَتَاحُ الصَّلَاةِ الْوُضُوءُ وَ تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ. »

ابتدای نماز رفتن به سمت خدا و اتمام نماز بازگشت به کثرت است.

در بعضی از روایات آمده است که این سلام نماز هر شخصی سلام می دهد به ملک موکل خود. یعنی ای دو ملک موکلی که هستید و اعمال مرا ثبت می کنید، سلام بر شما.

از طرفی این سلام را برای این می دهد که در واقع سلامت پیدا کرده است از عذاب الهی که به این دو ملک می سپارد تا حفظش کنند.

« ۸۳۲۰-۱۱-۱ و فِي الْعِلِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الصَّحَّافِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَجِبَ التَّسْلِيمُ فِي الصَّلَاةِ قَالَ لَأَنَّهُ تَحْلِيلُ الصَّلَاةِ إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ: فَلِمَ صَارَ تَحْلِيلُ الصَّلَاةِ التَّسْلِيمُ قَالَ لَأَنَّهُ تَحِيَّةُ الْمَلَائِكَةِ وَفِي إِقَامَةِ الصَّلَاةِ بِحُدُودِهَا وَرُكُوعِهَا وَسُجُودِهَا وَتَسْلِيمِهَا سَلَامَةً لِلْعَبْدِ مِنَ النَّارِ وَفِي قَبُولِ صَلَاةِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبُولُ سَائِرِ أَعْمَالِهِ فَإِذَا سَلِمَتْ لَهُ صَلَاتُهُ سَلِمَتْ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ وَإِنْ لَمْ تَسَلِّمْ صَلَاتُهُ وَرُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ مَا سِوَاهَا مِنَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ. »

— « وَالسَّلَامُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ وَقَعَ مِنَ الْمُصَلِّي عَلَى مَلَكِي اللَّهِ الْمُوَكَّلَيْنِ. »

دلیلش چیست؟ با خدا نشستن سبب شستشوی دل است.

سلام به مأمونین، سلام به ملک موکل،

لذا بعضی گفته اند در سلام می توانید مخاطب را انبیاء و اولیاء و ملائکه و حتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار بدهید.

اولین سلام را به رسول الله می دهیم، چرا؟

چون او بود که راه را باز کرد، لذا از باب قدر شناسی اولین سلام به ایشان است.

۱ (۶) - علل الشرائع ۳۵۹ الباب ۷۷، آورد بعضی قطعاته فی الحديث ۱۵ من الباب ۲ من هذه الأبواب.

بعد سلام بر ما و عباد صالح. که یعنی ما در واقع با این نمازی که خواندیم خودمان را و عباد صالح را در امان قرار دادیم.

بعد در آخرین سلام که السلام علیکم و رحمه الله، مخاطب می خواهد.

مخاطب امام هست نسبت به مأموم یا ملک موکل یا امام زمان علیه السلام.

هر یک از این ها هم درست است به لحاظ روایاتی که وجود دارد.

عجالتاً اصل نماز، رجوع از وحدتبه سمت کثرت است و از حق به سمت ما سوی رفتن است.

لذا بعضی از آقایان می گویند با نماز که می خواهد شروع شود، وقت طرب و شادی و ارتقاء و نشاط است.

لذا می گویند این: ارحنا یا بلال رسول الله، نشان می دهد که بزرگان دنبال نماز هستند.

اما این لحظه سلام جدا شدن از این حال ویژه و مطلوب است، لذا این لحظه برای بعضی ها خیلی سخت است.

آن موقع که موقع نماز و تکبیرة الاحرام وقت خوشحالی است و وقت سلام نماز وقت غم و قصه است.

در مورد آیت الله عظمای بهجت وقت سلام نماز حالت گریه داشتند. یکی از نزدیکان سوال شده بود برایش که چرا آقا این وقت ضجه می زند؟ به دنبال جواب این سوال بود.

یک وقت در هنگام رویا و خواب دید که آیت الله بهجت نماز می خواند و وقت سلام نماز دید این درهای آسمان قج قج می کند و بسته می شود.

وقت نماز فتح باب شده بود ولی الان دارند این در را می بندند.

سلام نماز در عین حالی که بازگشت است و نماز تمام می شود اما توأم با غم و قصه است.

## تعقیبات نماز

تعقیبات خالی از سه چیز نیست:

شکر، دعا و ذکر.

جالب است که در ذیل بحث تعقیبات نماز نگاه کنید، تصریح می کند یا به شکر یا دعا یا ذکر.

تعقیبات را خیلی تأکید کرده اند.

یکی از تعقیباتی که وجود دارد، همین تسبیح فاطمه زهراء سلام الله علیها است که توضیح داده اند و در مورد ثوابش هم روایات زیاد است.

« ۴- مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع - مِنْ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. »

در تعقیبات فضای ذکری بسیار غلیظ است.

جالب است که گفته اند: ذکر از آن مواردی است که منوط به نماز نیست، بلکه نماز که تمام شد می شود ذکر داشت، ذکر علی کل حال داشت.

مادامی که انسان ذاکر است در نماز است.

یعنی آن لطف نماز دارد یک جوری امتداد پیدا می کند بعد از نماز. مثل تسبیح حضرت زهراء سلام الله عليها.

### تعقیبات ذکری معرفتی

بعضی از این تعقیبات ذکری، تعقیبات ذکری معرفتی است. که می خواهد معرفت را به آدم بچشاند. تعقیبات مخصوص نماز صبح، که ظاهراً از امام رضا علیه السلام هست. که تعقیب خیلی عالی است.

معمولاً تعقیبات منصوص، خیلی عجیب است ولی این تعقیب خیلی عجیب است.

« ۹۵۹- وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ أَنَّهُ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَاعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ عَلَّمَنِيهِ<sup>۱</sup> وَ قَالَ مَنْ دَعَا بِهِ فِي دُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ لَمْ يَلْتَمِسْ حَاجَةً إِلَّا يُسْرَتْ لَهُ وَ كَفَاهُ اللَّهُ مَا أَهَمَّهُ- بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِنْ كَرِهَ النَّاسُ حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ الَّذِي لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ حَسْبِيَ مَنْ كَانَ مِنْذُ كُنْتُ حَسْبِيَ لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.»

رجوع کنید به هر که می خواهد غمش برطرف شود کدام آیه، حزن کدام آیه، تعبیر «عجبت» این موارد می آید.

۱ (۳). «بهذا الدعاء» الباء للتقوية، و «علمنيه» أى بعد ما لقينته مشافهة علمنى معانى الدعاء و كيفية قراءته. (المرآة).

که هر چهار آیه در این تعقیب آمده است.

مفاد این تعقیب، معرفتی است که دارد تزریق می کند.

### تعقیبات دعائی

که توصیه می کند به دعا کردن.

« ۷۵ عَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ حُدَيْبٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ذَكْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ صَلَّى صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَ عَقَّبَ إِلَى آخِرَى فَهُوَ ضَيْفُ اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ ضَيْفَهُ »

این ضیف الله خیلی مهم است. کسی که پیش خدا می رود در نماز می شود میهمان خدا.

چند تعبیر هست در چند جا:

یکی: در مورد کسی که در ماه رمضان روزه می گیرد، می شود ضیف الله.

دیگری: در مورد نماز هم آمده است ضیف الله.

دیگری: در مورد ورود مسجد هم آمده است که شخص ضیف الله می شود. که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام وقتی به باب مسجد می رسید دست به محاسن می گرفتند می فرمودند: ضیفک بیابک.

نماز هم تا به شکل حضور قلبی باشد، می شود ضیف خدا. اصلش این است.

در روزه هم توجه داشته باشیم که چه می کنیم،

« (۱۰) وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَدَّى فَرِيضَتَهُ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ »



« ۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: الدُّعَاءُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ تَتَفَلَّأُ.

«

دعا به محضر خدا رفتن است که این خودش مطلوب فی نفسه است.

در عین حال درست است که طلب است ولی بهانه ایست که انسان با خدا بنشیند.

### تعقیبات شکری

سجده شکری که گذاشتند، از این سنخ است که خدایا از این که به من توفیق دادی که در نماز شرکت کنم و عبادت کنم، شکرت، و در عین حالی که شکر است، ارتباط با خدا هم هست. و دسته از آداب را هم به ما یاد می دهند.

حتی سجده شکر بعد از نماز عفواً دارد که سه بار و صدبار و هزار بار هم وارد شده است. که در مورد امام کاظم علیه السلام آمده است.

و این که چرا بعد از نماز عفواً گفتن؟ این توضیحاتی دارد. که مثلاً: گاهی انسان در نماز از دستش در رفته است و لذا این عفواً ها جای آن غفلت ها را پر می کند.

اما اگر یک نفر نمازش را کامل هم بخواند این عفواً چیست؟ یعنی: درست است که من نماز را کامل انجام دادیم ولی ما از حد تقصیر که در نمی رویم.

بعضی ها هم می گویند: کسی هم خطا و گناه دارد، می گوید: خدایا ببخش که من با این گناه نماز را خواندم.

---

۱ (۱۲) - رواه الشيخ الصدوق في العيون ۲: ۲۸ الحديث ۲۲، و الشيخ المفيد في أُماليه: ۷۶ مجلس (۱۴) الحديث ۱، و ابن حجر في لسان الميزان ۲: ۴۱۷ و روی الشيخ الطوسي في أُماليه ۱: ۲۹۵ بسنده عن الامام محمد بن علي الجواد عليه السلام عن أبيه عن آبائه عليهم السلام الحديث بلفظ آخر: «من أدّى لله مكتوبة فله في أثرها دعوة مستجابة».

پس در پایان نماز ما تعقیبات داریم که: یا ذکر یا دعا یا شکر است.

که این شکر زیر مجموعه دعا قرار می گیرد.

این سه را ببینیم، راه هایی است که خدا برای ارتباط انسان بعد از نماز با خدا قرار داده است و حتی گفته شده است که تعقیبات را اگر می توانید طول دهید و این ارتباط را استمرار دهید.

این همان چیزی است که راه های ارتباط و جدی است که شریعت به سمت خدا باز می کند:

ذکر، دعا، شکر.

حال تعقیبات اختصاصی نماز را بررسی کنید، می بینید که تحلیل های ولائی هم داریم که یکی یکی اهل بیت را نام می بریم و سلام می دهیم که جزء ذکر قرار می گیرد.

که خدا همه این ها را در نماز یاد می دهد و می خواهد تا بتوانیم این را ادامه دهیم.

«»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷ / ۱۳۹۲/۱۲/۱۸ / ۷ جمادی الاولى / یکشنبه

اذکار نماز

در باب نماز یکی از بحث هایی که باید بشود، آن بحث اذکار موجود در نماز، و آن چه که در نماز موجود است و باید بحث شود، مثل سوره حمد و معارفی که در آن هست. و التفات به این که برد اذکار نماز تا کجاست؟

ما این اذکار را الان وقتش نیست که بگوییم.

حضرت امام در بحث سر الصلاة این ها را دارد در مورد حمد و....

این بحث اذکار هم مهم است.

نکته های بزرگان در باب نماز

که إن شاء الله بعد از عید کمی به آن پردازیم.

حضور قلب در نماز

نکاتی عمومی را عرض می کنیم ولی راه خصوصی که برای بعضی از افراد هست را ذکر نمی کنیم.

این که چه کار کنیم که وقتی در پیشگاه خدا ایستاده ایم، چطور احساس کنیم در محضر خدا ایستاده ایم.

چند راه مستقیم و صریح و سریع دارد که حسابش جداست و اختصاص به بعضی دارد.

## ۱- دانستن حقیق نماز

نفس دانستن حقیقت نماز و این که در نماز چه می گذرد خیلی مهم است.

کسانی یک عمر نماز می خوانند ولی التفات ندارند که دارند چه کار می کنند.

پس اول باید دانست که چه کار دارد می کند، دقیقا در نماز باید چه شود،

بعضی از بزرگان با این که این همه کار کرده است، اصلا تکلم وجودی را نمی داند.

اگر آدم بداند که این است، نوع توجهش به این سمت می آید،

پس باید این نوع معارف در باب حقیقت نماز را بشنود.

بعضی تا حرف را شنید تمام است چرا که آمادگی دارد و فقط یک نفر باید او را ارتقاء بدهد.

## ۲- اصل تدریج

نباید انتظار داشت که از اول تا آخر نماز چنین باشد. اگر شد یک نماز از پنج نماز و از این یک نماز یک لحظه اش اگر کلش نمی شود.

اگر نمی تواند رفوع کند، مثل سجده بعد از نماز،

آهسته آهسته جلو رفتن.

## ۳- برخی از دستورات علماء برای نفی خواطر

### دستور علامه (ره)

از علامه پرسیدند که چطور نماز بخوانیم؟ ایشان فرمودند: التوجه التوجه، المراقبه المراقبه. که خودش را در مقابل حقیقت بی نهایت ببیند که صفر است و هیچ است. تا آنجایی که می تواند آن توجه را نگاه دارد و هر چه جلوتر می رود بیشتر می شود. یعنی: توجه که آمد این توجه را سعی کن تا آخر نگاه دارد. یعنی مراقبت بر آن توجه ابتدایی نماز.

### دستور آیت الله بهجت (ره)

اگر ناخودآگاه پیش آمد اشکالی ندارد ولی اگر با اراده است، جلویش را بگیر.

ما معمولاً عادت کردیم که ذهنمان از این شاخه به آن شاخه می رود. که یک دفعه تداعی معانی می شود. ولی با دست خود این کار را نکنیم.

با اراده و تعمّد این کار را نباید کرد.

هر وقت ناخودآگاه خارج شدیم، وقتی برگشتیم، مراقبت کنیم که حواس پرت نشود و حضور قلب به هم نخورد.

بنده خدایی هر مشکلی که داشت سر نماز حل می کرد، دلیلش هم این است که تا قبل از نماز که مشغول است و در نماز مشغول نیست، گویا نماز وقت بیکاری اوست، لذا می تواند در نماز فکر برای حل مشکلاتش کند.

نماز به شکل ثابت نیست، اذکار دارد، احوال دارد و یک جا هم نیست.

### دستور دیگر از آیت الله بهجت

التجاء به امام زمان علیه السلام که ای امام زمان تفضل کنید یک نماز مقبول را.

حتی در بعضی از دستورات فقهی هست که اول توجه به امام و بعد نماز. چون مدد رساننده اوست.

توسل یکی از خاصیت هایش این است که وقتی توجه می کنیم و توسل می کنیم آدم احساس می کند که چقدر امام توجه و کمک می کند.

### دستور اقتباس از آیت الله قاضی طباطبائی (ره)

یک وقت آدم تصمیم ندارد که تمرکز کند، ده سال هم نماز می خواند و نمی فهمد. ولی یک وقت کسی تصمیم دارد که تمرکز داشته باشد، ولی نمی شود. همین سبب شکستگی دل می شود. لذا گفته اند بعضی از سلاک که هر چه می کنند و می بینند نمی شود، موجب یک نوع انکسار دل و بیزاری از خود یک نوع التجاء به خدا، این را می گویند که خیلی مفید است برای رسیدن به مقصود. که آیت الله قاضی از آن تعبیر می کرد به «قاعده احراقیه». که زود آدم را وصل می کند. که خدایا خودت درست کن.

موجب اتصال مستقیم به خدا می شود. یک جزع و فزعی می شود که سبب اتصال مستقیم میشود.

### نکته ای در مورد عزم

در مسایل سلوکی و علمی و شریعتی، دستور این است که باید به آن چه که شریعت گفته است برسم، عزم هیچ وقت نباید سست شود.

من اگر ده هزار سال عمر کنم، همه این ها من دستورات را انجام دهم ولی به نتیجه نرسم، و نصف روز مانده است از این ده هزار سال، در همین نصف روز هم نباید نا امید شد.

چون احتمال دارد از این ده هزار سال آن نیم ساعت آخر برسم. چون محتمل بی نهایت است.

دنبال نتیجه نباشد، بلکه باید دنبال وظیفه بود.

در نماز گاهی بچه ها سرو صدا می کنند، نباید عصبانی شد، خدا خودش این کار را کرده است. بگو: خدایا این که دست من نیست، آن که دست من بود نشد، این که دست شماست، شما این طور خواستی.

بله باید خانواده را همراه کرد. ولی نباید تبدیل شود به بداخلاقی. گرچه تذکر معقول و مناسب دادن به خانواده اشکالی ندارد آن هم در جای خودش.

وقتی آدم با خدا اینجور معامله کند، اگر خدا در این ده هزار سال نرساند، بدان که خیر شما نبود که برسی.

مومن حقیقی را خدا هیچ چیزی را برایش رقم نمی زند مگر این که خیرش باشد.

عزم باید پولادین باشد و سست نشود، درست است که طبع بشری ما گاهی سست می شود ولی به لحاظ قوت عقیده و عزمی نباید سست شد و این طبع را همراه کرد.

-چنین عزمی باشد و بعد می بیند نمی شود، این سبب می شود به بیزاری از خود و انکسار دل.

لطف اتصال آمد و لطف وصل آمد و سبب احراق خود می شود.

مثل این که ابی عبدالله در جریان عاشورا، حضرت مصیبت کشید ولی همه را خیر دید. با یک منطق برتر هم درد می کشد و هم لذت از این درد می کشد. که برای خودش منطقی دارد که درجای خودش این شاء الله خواهیم گفت.

### دستور آیت الله الهی قمشه ای

قبل از نماز را درست کن. یعنی بین نمازها گناه نکن و کار بد نکن.

اگر کسی این ها را نگاه کند، خلاف هایی که می کند می فهمد که دل سنگین شده است و ایمان سست می شود. دل که سنگین شد، ارتباط با خدا هم سنگین می شود.

این در مورد گناه، ولی کسی که کمی جلوتر برود و بالاتر برود، حتی غیر از گناه اموری که از او به دور است سبب سنگینی می شود.

### دستوری دیگر

مشکل در خواطر، غوغاهای درون است. این غوغاها را باید خواباند، تا باعث شود که نماز را با حضور بخوانیم. غوغا این است که در دل قبل از نماز خیلی سر و صدا باشد، لذا در حین نماز این غوغاها خودش را نشان می دهد.

یکی از چیزهایی که می گویند خلوت کنید، این است که برای این که ببینید که در درونتان چه غوغاهایی است، با خود خلوت کنید تا ببینید که در دلتان چه خبر است.

مثال: بنده خدایی خیلی حرص و جوش می خورد. بعد سکتۀ قلبی کرد و عمل کرد. دکتر به او گفت نباید مطلقاً حرص و جوش نخور. من او را دیدم که یک عمر عادت کرده بود به حرص و جوش خوردن. اما الان خیلی راحت بچۀ جلوی چشمش خورد زمین و خیلی آرام نگاه می کرد. باید عادت کنیم به بی غوغا شدن در نماز، تا این که به طور کلی بی غوغا شویم و باید به اینجا رسید.

وقتی که اذان را می گویند، الان وقت ملاقات آمد. در روایات هم آمده است: وقت وضو، وقت اذان.

این را باید تدبیر کرد که آن عادت را کنترل کنیم. باید تدبیر عادت کرد.

این همه غوغا داشتیم در خانه ولی وقتی وارد درس می شویم غوغاها چطور کنار می رود؟

این یک نوع تدبیر عقل است. همین کار را نسبت به نماز باید انجام بدهیم.

### دستورات ویژه شریعت

الف - سجده را طولانی کردن برای کسی که می تواند، البته غیر از نماز جماعت.

بعضی گفته اند که تا کام نگرفتی سر از سجده بر ندارد.

بیان امیر المؤمنین علیه السلام در مورد سجده

اگر مصلی بداند که در هنگام سجود چه جلالی از حق او را در گرفته است، هیچ وقت سر از سجده بر نمی دارد.

به نظر من این بیان حضرت را همه باید توجه داشته باشند و در حافظه همیشه باید نگاه داشت.

بعضی ها در قنوت بال پیدا می کنند.



اذکار افتتاح،

-تعقیبات نماز که تبدیل شود به نماز صبح تا طلوع آفتاب. که به اسم تعقیبات هست، به اسم احیاء بین الطلوعین هم هست.

در واقع بین الطلوعین این همه تأکیدی که شده است، وقت خلوت قرآنی دعائی و... است. که گاهی اهل بیت نمی گذاشتند فرزندان شان بخوابند. می فرمودند: یا دعا، یا ذکر، یا قرآن بخوانید. نگاه کنید روایات بین الطلوعین در باب ذکر عجیب است.

بین الطلوعین یعنی: یک دوره تمرین تمرکز و خلوت برای امداد در کل روز. البته نباید سخت گرفت، اول هر مقداری که می توان بیدار بود، مثلاً بیست دقیقه و بعد همینجور تا این که می رسد به کل بین الطلوعین و حتی قبل از اذان صبح تا طلوع آفتاب، حدود سه تا چهار ساعت کار می کنند.

اصلش این است که ما ۹ شب باید بخوابیم. سنتی است که ما اجرا نمی کنیم.

البته باید تنظیم کرد هر کسی به اندازه ای که مزاج خودش.

### اعمال خیر در روز

اعمال خیر در روز بسیار مؤثر است. تلطیف می آورد و عجیب کمک می کند که نماز خوش شود. کار خیر با خوش دلی و با جان و دل که بخورد به مغز جان. این نوع کارها تلطیف می آورد و کل کارها را خوش می کند و نماز را هم خوش می کند.

### استمرار حال خوش

هر وقت حال خوش روی داد منصرف نشویم. از طرفی زیاده روی هم نباید کرد. ولی بگذارد کام خودش را بگیرد. کسی که این کار را می کند زیاده روی نکند تا این که طبع منزجر شود.

بین الطلوعین که وقت حرف زدن نیست. بعضی ها عادت دارند که آن وقت حرف می زنند. که این شخص خودش را منصرف می کند در حالی که حال خوش به او روی آورده است.

### استمرار حال خوش در یک نماز

این که شخصی سعی می کند که یک نمازش را اصلاح کند مثلاً صبح یا ظهر. روی یک نماز سرمایه گذاری کند که سعی کند استمرار حال خوش در آن نماز را داشته باشد. سعی کند که آن حال خوش در آن نماز را با برنامه ریزی حفظ کند.

اگر یکی از نمازها درست شد، سرریز می کند در نمازهای دیگر.

که به شکل عادت و ملکه در می آید.

### دستورات تمرکزی خود شریعت

- توجه به سجده گاه
- خواندن نماز واجب در یک مکان. بر خلاف نمازهای مستحبی که در جاهای مختلف خوانده شود.
- کم کردن مزاحم ها. مثل این که می تواند در جایی برود که سر و صدا را کم کند. مثل این که لباس تنگ نباشد، قضاء حاجت قبل از نماز.

### دستور آقای قاضی در مورد مکان نماز

هر مسجدی که حال شما خوش تر است آنجا بروید. مومن در مسجد مثل یک ماهی است در بین آب.

بعضی می گویند که ما با توسل به اهل بیت حاکمان خوش می شود، لذا می گویند قبل از نماز توسل به اهل بیت داشته باش و بعد نماز بخوان.

نماز جماعت رجحان دارد بر نماز فرادای با حال خوش.

### تذکار خود به احوال رقت انگیز

کلا برای کسانی که در این مسیر هستند بعضی از احوال رقت انگیز را برای خودشان پیش می آورند.

مثلا کسی یک بار قبل از نماز عظمت حق را می خواست برای خودش متجلی کند،

داستان مولوی و آن گاوی که توسط پلنگ خورده شد. این پلنگ می گوید: اگر می دانستی دست را روی چی می کشی،

یکی از اساتید ما می فرمود: من این را قبل از نماز متذکر می شوم و بعد وارد نماز می شوم.

این که یک شخص در یک موطن یک اتفاقی برایش پیش می آید، آن را یادآوری می کند و این اثرش را می گذارد.

### نفس خود القاء و خواندن نماز و نوع ایستادن

اگر یک لحنی دارد که برایش اثرگذار است، آن را داشته باشد. یا مثلا صوت خوش.

در مورد امام سجاد علیه السلام هست که صوت خوشش مدهوش می کرد اطرافیان را.

در روایات هست که این صوت خوش را هر یک از ائمه دارند.

دعوت کنید که مردم در اذان به سمت صوت خوش بروند.

چهار تکبیر حافظ، آن چهار تکبیر اول اذان است که همه چیر را جمع می کند.

صوت خوش بسیار متحول کننده است. و حتی مکبر خوش صوت خیلی اثر دارد.

گاهی مکبر یک الله اکبر می گوید که حال معنوی خوش ایجاد می کند.

صوت خوش و مضامین بلند به جانتان بخورد، که این اثر می گذارد و جان را تکان می دهد.

هم در مورد مکبر و هم در مورد خود شخص.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸ / ۱۳۹۳/۱/۱۷ / ۶ جمادی الثانی / یکشنبه

تمام حقایق شریعت در نماز پیاده شده است. سر نخی است که اگر آدم خوب دنبال کند می فهمد که کجای دین عرفان است.

به لحاظ روایات معراج و بیانات رسول اکرم، خیلی از حقایق حل می شود.

تعبیری مثل: الان وصلت الی و یا این که تو عظمت ما را دیدی و دچار غشوه شدی.

حضرت امام: همه آن چه عرفاء می گوید در نماز هست. یا فرمودند: هر چه شنیدید یا فوق آن در همین نماز هست.

خیلی از عرفاء هر چه دارند در نماز هست.

ما این ها را به طور مختصر، یک مقدار در مورد اذان، تکبیره الاحرام، سوره قدر و اذکار و توحید و رکوع و سجود و اصل روح نماز.

همه را به صورت معجونی مختصر گفتیم که اگر کسی خواست آشنا بشود، آشنا شود.

## تکه پاره های بیانات بزرگان در باب نماز

که خیلی مفید واقع می شود.

### گزینش هایی از کتاب سر الصلاة امام خمینی (ره)

بنده خودمعتقدم سر الصلاة امام انصافا کتاب خیلی مفیدی است. امام خیلی نکته های خوشی اینجا گفته است. که سطوح مباحث عرفانی را در این کتاب آورده اند.

به شرط این که این شیوه را یاد گرفته باشیم که چطور از روایات اهل بیت به عمق برسیم. حضرت امام نکات متعددی دارد که به نظرم به خاطر اندماجش قابلیت تدریس کردن دارد.

نکته اول:

نماز خواندن برای کسانی است که به خدا واصل نشده اند و اگر کسی واصل شود دیگر نماز خواندن نیاز نیست. این حرف جهله صوفیه است و ما از محققین عرفاء چنین چیزی نشنیدیم.

افرادی مثل شیخ احمد احصائی روایات اهل بیت را دیده است و بد فهمیده است و گفته است که خدا هیچ کاره است و همه کاره اهل بیت هستند. این تعبیر که در روایات آمده است که اسماء است که کار می رسند، و فرموده اند که ما اسماء الله هستیم، پس خدا هیچ کاره است.

إذا انكشفت الحقایق بطلت الشرائع.

رسول الله اوج قله کمالات انسانی است،

حضرت امام بیان خیلی خوشی است با توضیحاتی.

با توضیحات خودمان: حقیقت عبادت و نماز را یک نوع کرنش و اظهار تضرع نسبت به حضرت حق دانستیم.

وقتی حقیقت عبادات کرنش و اظهار بندگی است، مگر حقیقت بنده هیچ وقت از بندگی در می آید؟ حتی وقتی به فنای ذاتی می رسد، تازه می شود بنده حقیقی خدا. که باز هم اظهار کرنش می کند در بقاء بعد الفناء. نهایت بندگی برای این است. در حقیقت تمام حقیقت فقری و اشراقی، بخواهد در واقع ادراکی ما پیاده شود، حقیقتش می شود عبادت رسول الله.

برای رسول الله این نهایت اظهار بندگی است. نماز تمثل عبودیت خاتم است که حضرت امام فرموده است.

ما اوج نماز را به اندازه خودمان پیاده می کنیم.

شریعت مقدمه است و طریقت در وسط قرار می گیرد و حقیقت در نهایت قرار می گیرد.

هیچ وقت شریعت نباید حذف شود. ولی بحثی که هست این که نباید در ظاهر ماند. بلکه طریقت و حقیقت در نماز هست. در دل نماز کشف و شهود است.

بعد از این که به ساحت حقیقت رسید، نماز حقیقتی می شود، نماز به شکل طریقتی و شریعتی نیست.

قبل از وصول حقیقت نماز یک چیز است و بعد از وصول حقیقت نماز چیز دیگری است.

اصل نماز حقیقتی بود آن گونه که برای رسول الله محقق شد و بعد به شکل شریعتی در آمد.

حجاب های هفتگانه را عبور کرد و الان وصلت الی و بعد الله اکبر را گفت.

نماز برای خودش سطوحی دارد.

سطحش تغییر نمی کند ولی عمقش تغییر می کند. ولی اصلش هیچ گاه برداشته نمی شود.

به تعبیر دیگر از رسول الله ساقط نشد چطور از دیگری ساقط شود.

### ص ۱۲ و ۱۳ سر الصلاة حضرت امام

« و شیخ عارف کامل ما، جناب شاه آبادی،<sup>۱</sup> روحی فدا، می فرمودند: «جميع عبادات سرایت دادن ثنای حق جلّت عظمته است تا نشئه مُلکیّه بدن [سطح بدن و نفس و قلب و روح و سرّ و خفی و أخفی]. و چنانچه از برای عقل حظّی از معارف و ثنای مقام ربوبیت است، و از برای قلب حظّی است و از برای صدر حظّی است، از برای ملک بدن نیز حظّی است که عبارت است از همین مناسک [همین مناسک حظّی بدن است از ثنای حق. آن ثنای حق به صورت بدنی تبدیل می شود به تکبیره الاحرام و قرائت و رکوع و سجود]. پس، روزه ثنای حقّ به صمدیت و ظهور ثنای او به قدوسیّت و سبوحیت است؛ [که جهت تنزه دارد در انسان پیاده می شود]. چنانچه نماز که مقام احدیّت جمعیّه و جمعیّت احدیّه دارد ثنای ذات مقدّس است به جمیع اسما و صفات. [که نماز ثنای الله ای است. روزه ثنای صمدی است.]» انتهى ما أفاد دام ظلّه.

---

۱ ( ۱ ) - فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته، مرحوم آیه الله میرزا محمد علی اصفهانی شاه آبادی، فرزند مرحوم آیه الله میرزا محمد جواد حسین آبادی اصفهانی، به سال ۱۲۹۲ ه. ق در اصفهان متولد گشت. پس از طی مراحل علمی مقدماتی در اصفهان و تهران به حوزه های مقدّسه نجف و سامرا مشرف شده از محضر اساتید بزرگی چون مرحوم صاحب جواهر، آخوند خراسانی، و شریعت اصفهانی، بهره جست و بزودی به درجه اجتهاد نایل و در فقه، فلسفه و عرفان، به مقام والایی دست یافت و به تدریس فقه، اصول و فلسفه پرداخت به نحوی که حوزه درس ایشان از قوی ترین حوزه های درسی سامرا بوده است. پس از مراجعت از عراق نخست در تهران مقیم گشته سپس به قم مشرف می شود و مدت هفت سال در شهر مقدس قم رحل اقامت می افکند. در طول اقامت ایشان در قم حضرت امام خمینی قدّس الله نفسه الزکیة از درس اخلاق و عرفان وی بهره می برد. معظم له در موارد متعدد در این کتاب و کتابهای دیگر با احترام و تجلیل فراوان از آن استاد عالیقدر یاد نموده و افاضاتش را نقل فرموده اند. مرحوم شاه آبادی علاوه بر تدریس در علوم و فنون مختلف و تربیت شاگردان برجسته، تألیفات متعددی در زمینه های مختلف از خود

به جای گذاشته است. آن بزرگ مرد علم و عمل در سال ۱۳۶۹ هجری قمری در سن هفتاد و هفت سالگی در تهران به ملاّ اعلی پیوست و در جوار حضرت عبد العظیم الحسنی، در مقبره مرحوم شیخ ابو الفتوح رازی، مدفون گردید. حشره الله مع النبی محمد و آله الطّاهرين.

پس، از بیانات سابقه معلوم شد که آنچه پیش بعض اهل تصوّف معروف است که نماز وسیله معراج وصول سالک است و پس از وصول سالک مستغنی از رسوم گردد، امر باطل بی‌اصولی و خیال خام بی‌مغزی است که با مسلک اهل الله و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیا صادر شده، نعوذ بالله منه.»

یعنی این ها خبر ندارند، بلکه همه سطوح انسانی نیاز به ثناء دارند. لذا مرحله حقیقتی انسان هم نیاز به ثناء دارد.

نکته: کسانی که بالاتر می روند، هر چه بندگی بیشتر می شود، نماز را بیشتر مشتاق می شوند که انجام دهند. چون بهترین نوع اظهار بندگی است. که اظهار بندگی رکن اصلی از چهار رکن نماز است.

الان بعضی قدر سجود را نمی دانند ولی تا بنده شود قدر سجود را می داند. ببخود نیست که در روایات ما آمده است: کسی که سجده می کند اگر می دانست از جلال حق چه چیزی بر سر اوست حاضر نبود سر از سجده بردارد.

### ص ۸۳ سر الصلاة

حضرت امام ره می خواهند این عبارت که «اذ ظهرت الحقایق بطلت الشرایع» را معنا کند. «نویسنده گوید: و نیز مادامی که عبد در کسوه عبودیت است، نماز و جمیع اعمال آن از عبد است؛ و چون فانی در حقّ شد، جمیع اعمال او از حقّ است و خود را تصرفی در آنها نیست؛ [فرق مخلص با مخلص: مخلص اخلاص ورزید به خالص کردن خود. ولی مخلص اخلاص ورزید به خالص کردن حق.] و چون به صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء نایل شد، [که هم حقّ حق را ادا می کند و هم حقّ خلق را] عبادت از حقّ است در مرآت عبد. و این اشتراک نیست بلکه «امر بین



الامرین» است. [در فنای ذاتی محو در وحدت است بدون این که آن موطن را ببیند ولی در بقاء بعد الفناء وحدت را میبیند در عین حالی که آن موطن را هم آگاه است. در اینجا می بیند که باید کار برسد و باید نماز بخواند و همه این ها می گوید که حق است که دارد کار می کند.]

و نیز تا سالک است [قبل از وصول]، عبادت از عبد است؛ و چون واصل شد، عبادت از حقّ است. و این است معنی انقطاع عبادت پس از وصول: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛ اِی الْمَوْتُ.** [ارادی فنائی «موتوا قبل ان تموتوا»] و چون موت کلی و فنای مطلق دست داد، حقّ عابد است و عبد را حکمی نیست؛ نه آنکه عبادت نکند بلکه عبادت کند و

كَانَ اللَّهُ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ [اشاره به حدیث قرب نوافل]

-و آنچه بعض از جهله از متصوّفه گمان کرده اند از قصور است-

و چون عبد به خود آمد، عبادت از حقّ است در مرآت عبد واقع شود، و

الْعَبْدُ سَمِعُ اللَّهِ وَلِسَانُ اللَّهِ [اشاره به قرب فرائض]

گردد.»

به نظر حضرت امام رمز کار را به قرب نوافل و قرب فرائض برگرداند که در متن دینی هم آمده است.

۱ (۲)- «پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) بیاید.» (حجر / ۹۹)

۲ (۳)- «و خدا گوش، چشم و زبان او باشد.» در اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من آذى المسلمین و احتقرهم»، حدیث ۷ و ۸ این مضمون آمده است.

## آداب الصلاة ص ۷۸ تا ۸۰

« تا سالک را بقایائی از انانیت است تجلّی حق بر سرّ او نگردد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبق رحمت و غلبه جنبه یلی‌اللّهی دستگیری غیبی از سالک شود و با جذوه الهیه بقایایی اگر از انیت مانده بسوزد. و شاید در کیفیت تجلّی حق برای جبل و مندک نمودن آن و صعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شد باشد، و بین سالک مجذوب و مجذوب سالک نیز این فرق هست. و اهل حقیقت از آنچه ذکر شد پی می‌برند به یک نکته دانستنی و مطلب مهمّ، که جهل به آن سر منشأ بسیاری از ضلالتها و غوایتها و بازماندن از

## آداب الصلاة، متن، ص: ۷۹

راه حق است و بر هیچ طالب حق جهل آن روا نباشد و غفلت از آن جائز نیست، و آن اینست که شخص سالک و طالب حق باید خود را از افراط و تفریط بعضی از جهله اهل تصوّف و بعضی غفله اهل ظاهر مبراّ کند تا سیر إلى الله برای او ممکن شود، چه که بعضی از آن طایفه را عقیده بر آنست که علم و عمل ظاهری قالبی حشو است و برای جهّال و عوام است، و امّا کسانی که اهل سرّ و حقیقتند و اصحاب قلوبند و ارباب سابقه حسنی هستند احتیاج به این اعمال ندارند. و اعمال قالبیه برای حصول حقایق قلبیه و وصول به مقصد است، و چون سالک به مقصد خود رسید، پرداختن به مقدّمات تبعید است و اشتغال به کثرات حجاب است. و طایفه دوم در مقابل این دسته قیام نمودند و در جانب تفریط افتادند و انکار کلیّه مقامات معنویه و اسرار الهیه را نمودند و جز محض ظاهر و صورت و قشر دیگر امور را بکلی منکر شدند و به تخیلات و اوهام نسبت دادند. و بین این دو طایفه لا زال کشمکش و مجادله و مخاصمه بوده و هر یک دیگری را بر خلاف شریعت می‌دانستند. و حق آن است که هر دو طایفه قدری از حدّ تجاوز نمودند و افراط و تفریط

کردند. ما در رساله سرّ الصلّاة در این موضوع اشاره نمودیم، و در این مقام نیز حدّ اعتدال را که صراط مستقیم است می‌نمایانیم.

باید دانست که مناسک صوریّه و عبادات قلبیه نه فقط برای حصول ملکات کامله روحانیّه و حقایق قلبیه است، بلکه آن یکی از ثمرات آنست.

لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب کلیّه عبادات سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر و از سرّ به علن، و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه، بلکه رحیمیّه، منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالبیه انسانیّه است، و هر یک از مراتب را حظّی است از نعم جامعه الهیه، هر یک را حظّ و نصیبی است از اثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق. و تا از نشئه صوریّه دنیاویّه نفس را حظّی است و از حیات ملکی نصیبی است، بساط کثرت بکلیّی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد. و سالک إلى الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند، صدر و خیال و ملک طبیعت را نباید در غیر حق

آداب الصلّاة، متن، ص: ۸۰

صرف کند تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم راسخ باشد. و اگر جذبه روحی را در ملک طبیعت نتیجه‌ای جز تعبّد و تواضع برای حق حاصل شود، از انانیت نفس بقایائی مانده و سیر سالک در جوف بیت نفس است نه سیر إلى الله.

و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملک بدن را منصّب به صبغة الله کنند. و یکی از مراتب و بواطن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه: انا الله، و انا الرحمن. خلقت الرحمن و شققت لها اسما من اسمی، فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۹ / ۲۳ / ۱ / ۱۳۹۳ / ۱۲ جمادی الثانی / شنبه

در بحث اسرار نماز مجموعه متوسطی را عرض کردیم، گفتیم خوب است بعضی از نکته هایی که بزرگان فرمودند، به صورت نکته نکته عرض کنیم.

نکته ای را در جلسه قبل از حضرت امام عرض کردیم: در باب این که نماز برای همگان است و آن چه جهله صوفیه دارند که ما به خدا رسیدیم و دیگر نماز نیست، حرفی باطل است. و این که اصل نماز آنجاست، سریان حق است، و کسی که به آنجا رسید، نمی تواند حذف کند بدن را و سطح ظاهر را.

اسرار نیت

کتاب سر الصلاة تک تک مباحثی که نماز دارد، مثل نیت، تکبیره الاحرام، قیام، رکوع، سجود و... که این ها را طرح می کند به شکل مراحل و سطوح را می گوید. این باعث شده که عمق های نهایی نماز خیلی به چشم می خورد. ما در بحث ها سعی کردیم که عمق ها را نگوئیم، فقط در مسأله سجده فناء را اشباع کردیم و نماز معراج رسول الله هم نکاتی را گفتیم.

حضرت امام هم عمق ها را گفت. لذا این کتاب سنگینی در آمده است برای همین برای عموم کتاب آداب الصلاة را نوشته است.

در کتاب سر الصلاة، مقارنه های با شریعت را آورده است.

سر الصلاة ص ۷۴

فصل سوم در مورد نیت است.

که می فرماید برای نیت چهار سطح می توان در نظر گرفت.

-یکی نیت اقامه نماز است که عزم بر این که نماز بخوانم.

-بحث دیگر اخلاص در نماز که در نیت باید اخذ شود. که این را هم چند سطح درست می کند.

ایشان چند مبنا دارد:

لازمه اش این است که ما قایل باشیم به لایه های متعدد درونی انسان، که سطح بندی می شود. طبیعتاً به حسب این لایه ها، هر کسی در لایه ای قرار می گیرد، در سطحی قرار می گیرد. این در کار عرفاء خیلی هست. و همه اش سطح سطح می بینند.

کسی این مبنا را قبول کند خیلی راحت می تواند به این اندیشه ای که در بین عرفاء رایج است می رسد که: «حسنات الأبرار سیئات المقربین» که هر لایه ای که انسان بالاتر می رود، مرحله قبلی باید حذف شود و احکامش عوض شود.

در مورد اصل نیت اقامه نماز، کسی که عزم نماز می کند برای چه است؟ کسی که بالاتر می رود چیست؟

مراحل نیت

مرحله اول:

عزم بر نماز ابتدا طمعا یا خوفا است. انجام می دهد که به بهشت برود یا به جهنم نرود. این

یک نوع عزم است، ولی لبّ و روح این عزم طمع و خوف است.

«فصل سوم در اسرار نیت است

و آن پیش عامه، عزم بر اطاعت است طمعاً یا خوفاً: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا.**»

### مرحله دوم:

اهل معرفت (می تواند معرفت حصولی یا معرفت حضوری فی الجمله است.) می دانند که خدا چه عظمتی دارد، نه به خاطر بهشت و جهنم، درست است که بهشت و جهنمی هست، ولی نه به خاطر این دو.

«و در نزد اهل معرفت، عزم بر اطاعت است هیبتاً و تعظیماً:

**فَاعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.**»

معرفتش جوریست که گویا خدا جلوی چشمش است.

### مرحله سوم:

نوع سوم کسانی که اهل جذبه هستند، عزم بر اطاعت دارند از باب حبّ و شوق به محبوب. حضرت امام عزم بر اطاعت را نیت بر اقامه نماز دانسته است. که لبّ یکی خوف و طمع است و یکی هیبت و عظمت و یکی هم حبّ و شوق است.

«و در نزد اهل جذبه و محبت، عزم بر اطاعت است شوقاً و حباً:

**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ ...**

الحديث.<sup>۲</sup> [تنها حدیثی که در آن زمان به کار رفته است که واژه عشق به معنای مثبت به کار رفته است. چرا که در آن موقع تا گفته می شد عشق، همه اش معشوق جسمانی به نظر می آمد. لذا

۱ ( ۱ ) - «پروردگارش را از روی ترس (از عذاب) و طمع (به بهشت) می خوانند.» (سجده / ۱۶)

۲ ( ۲ ) - «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ فرمود: برترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد، آن را در آغوش کشد و به دل دوست بدارد.»

حدیث ادامه دارد. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب العبادة»، حدیث ۳.

ادبیات متون دینی حبّ و ودّ است. تنها حدیثی که در این زمینه واژه عشق را دارد و واژه ای که در فضای شدت تعلق مادی به کار می رفت را به معنای معنوی به کار برده است. الان به گونه ای شده است که واژه عشق بیشتر به جنبه معنوی به کار می رود تا مادی و دنیوی، گرچه معنای مادی هم دارد. در ترجمه زبان عربی به انگلیسی، چطور است؟ لفظ عشق در زبان انگلیسی بعضی از الفاظ شدیداً بار معنایی مادی دارد. لذا نباید به کار برد.

### توضیحاتی در مورد ظهورگیری اصولی

لذا در فضای اصولی با ضوابط و معیارها باید استفاده کرد. در فضای اصولی ضوابط کار می رسد نه سطح و ظاهر.

امیر المومنین علیه السلام بعد از جنگ ها، مدتی محاسن را رنگ نمی کرد. از حضرت پرسیدند که چرا رنگ نمی کنی در حالی که رسول الله رنگ می کردند و اصحاب را به رنگ کردن توصیه می کردند؟ حضرت فرمود آن زمان، زمان جنگ بود و در جنگ ها نیاز بود که دشمن اصحاب را پیر مشاهده نکند.

عمده این است که استفاده از الفاظ بار منفی نداشته باشد، لذا در واژه عشق استفاده از آن مشکلی ندارد، مخصوصاً الان که بار منفی مستولی نیست.

حتی برخی از عرفای ما دچار سطحی نگری هستند، تا چه رسد به غیر آن ها. در ظهور گیری از روایات شدید سطحی هستند. احساس می کند که این تعبد به شریعت است. کسی رمز و راز را بداند، این نیست. روح در کار نیست. احساس می کند تعبد است.

یک سال درس خارج فقه آیت الله بهجت ره می رفتم، مجتهد بودند، خیلی راحت می گفتند معنا این است. فهم درست داشتند. فهم درست داشته باش و تعبد داشته باش نه این که تعبد داشته باشی که این جلوی فهم شما را بگیرد.

یکی از مشکلات جدی عالم اسلام، همین سطحی نگری هاست که باعث می شود عمق مسایل دینی را نمی فهمند. می فهمد که عمق در کار هست ولی جرأت نمی کند و می ترسد که اعلام کند. واژه عشق هم یک لفظ است، چه اشکالی دارد.

واژه اجتهاد هم یک دوره ای بد بوده است بیشتر به معنای قیاس بود، ولی الان به معنایی خوب به کار می رود.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حَبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ<sup>۱</sup>

– وَ فِي رَوَايَةٍ: «وَهِيَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ».

مسأله بهشت و جهنم اینجا هم هست، بلکه «و رضوان من الله أكبر» همان طور که اینجا هم حور و غلمان برایش مهم نبود، آنجا هم حور و غلمان برایش مهم است. بله وقتی حور و غلمان که به او داده می شود، رضوان الهی را در آن می بیند و لذت می برد.

### مرحله چهارم:

که در این مرحله فناء را مطرح می کند که وقتی فانی شد، عزم مستقلی ندارد. که این یک نوع نیت است ولی نیتی که خیلی بالا رفته است.

این را در مورد چه کسانی می گوئید: أئمة معصومین عليهم السلام و انبياء عليهم السلام.

۱ (۳) - «امام صادق علیه السلام فرمود: ... اما من او را به جهت دوست داشتن او عبادت می کنم، و این عبادت کریمان (و در روایتی: آزادگان) است.» -

پاورقی شماره ۹.



«و در نزد اولیا علیهم السلام عزم بر اطاعت است تبعاً و غیراً، بعد از مشاهده جمال محبوب استقلالاً و ذاتاً، و فنای در جناب ربوبیت ذاتاً و صفهً و فعلاً. و اینکه جناب صادق [علیه السلام] فرمود: «من عبادت حقّ می‌کنم حباً له» شاید مقامات معمولی آن سرور باشد، چنانچه شیخ عارف کامل ما- دام ظلّه- می‌فرمود.<sup>۱</sup>

و این نحو عبادت [مرحله چهارم] از خواص آنهاست و در بعض حالات [یعنی در نماز شهود فنائی دارد]، چنانچه از رسول اکرم حدیث است که فرمود: **لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ**.<sup>۲</sup>

**و نَقَلَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي الصَّلَاةِ فَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ. قَالَ: مَا زِلْتُ أَكْرَرُهَا حَتَّى سَمِعْتُ مِنْ قَائِلِهَا.**<sup>۳</sup> [کسی که به مقام فناء رسید و فناء مقامش شد، وقتی مفا] فناء آمد، این مقام استوار است و چند ماه حتی هست. حتی مقام فناء ذاتی که به مقام بقاء بعد الفناء برسد. وقت نماز شده او نماز می‌خواند ولو این که خودش متوجه نیست که نماز می‌خواند. یکی از این آقایان (ابن عربی) می‌گوید من یکی دو هفته این حال را داشتم، بعد که در آمدم، پرسیدم من نمازها را چه کار کردم؟ اطرافیان گفتند که: تمام نمازها را خواندی.

[معصوم گاهی به حال معمولی است به حالت عشقی و در موضع ضعف می‌خواند. ولی اگر حالی دست بدهد، بر اساس آن حال و مقام می‌خواند. در حال عبدی که قرار می‌گیرند عشقی می‌خوانند و در حال حقی که قرار می‌گیرند، حقانی نماز می‌خوانند.]

---

۱ - بیان استاد یزدان‌پناه: این نماز عشقی، ولی این به این معنا نیست که مراحل بالاتر عشقی نیست. بلکه مرحله بالاتر نماز عشقی نهایی است.

۲ (۴) - «مرا با خدا حالتی است که نه هیچ فرشته مقرب و نه پیامبر فرستاده شده‌ای گنجایش آن را ندارد.» الاربعین، مجلسی، ص ۱۷۷، شرح حدیث ۱۵.

با این تفاوت که در این کتاب به جای کلمه «حالة»، «وقت» آمده است.

۳ (۱) - «از امام صادق علیه السلام حکایت شده است که روزی در نماز بود، بیفتاد و از هوش برفت. از او سبب پرسیدند. فرمود: "پیوسته آن (آیه) را تکرار می‌کردم تا آنکه آن را از گوینده‌اش شنیدم."» الاصطلاحات، ص ۱۲۰، محجة البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۲.

قال الشيخ الكبير شهاب الدين: كان لسان جعفر الصادق عليه السلام في ذلك الوقت كشجر موسى - عليه السلام - عند ندائه منها بآتي أنا الله. <sup>۱</sup> و چنین نماید که

صلاة معراج نیز چنین بوده، چنانچه از روایت علل<sup>۲</sup> ظاهر می شود. « [که خداوند فرمود: الان وصلت إلي.]

اگر دقت کنید ایشان چند مرحله گفت، و همه این ها را از متون دینی در آورده است.

البته تأکید می کنم: تک تک این ها یک نحوه مراحل طولی دارند. ولی یقیناً من عشق العباد، سطح ابتدایی نماز را می گیرد.

امام روح و مغز این ها را خیلی خوب فرموده است.

اخلاص در نیت و مراحل آن

خود قلب سطوحی در نیت پیدا می کند.

یک بحثی باید انجام بدهیم در مورد عمل که عمل تا کجا را می گیرد، معیار برتری عمل چیست، عمل کجاها را می گیرد. همه این ها در روایات فراوان هست، که همه این ها باید تحلیل فنی دقیق و علمی شود.

این که نیت صورت کمالیه عبادات به آن است خیلی مهم است. «إنَّ النِّيةَ هي العمل»

«و بیاید دانست که نیت از اهمّ وظایف قلبیه است که صورت کمالیه عبادات به آن است؛ و نسبت آن به صورت اعمال، نسبت باطن به ظاهر و روح به بدن و قلب به قالب است.

۱ (۲) - «شيخ كبير، شهاب الدين سهروردي، گفته است: زبان جعفر صادق عليه السلام در آن هنگام همانند درخت موسی عليه السلام بوده است آنگاه که خداوند از (طریق) آن ندای «إني أنا الله» سر داد.» دو منبع پیشین.

۲ (۳) - علل الشرائع، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

و از اهمّ وظایف و اشدّ شرائط آن بر عامه، تخلیص آن است. [مخصوصاً برای عامّه. ما بیرون را راحت پاک می کنیم ولی شستن دل و خالص کردن دل خیلی سخت است. چون تجربه بیرونی زیاد داریم ولی تجربه درونی خیلی کم داریم. دل مقهور من نیست، گرچه دست و پا و اعضای ظاهری بدن ما مقهور ما نیست.] و کمتر نیتی اخلاص حقیقی تواند داشت؛ بلکه خلوص مطلق از اعلا مدارج اولیای کُمل است، زیرا که اخلاص عبارت از تصفیه عمل از مطلق شوب غیر حقّ است. [این واقعا سخت است که هرچه آدم انجام می دهد می بیند واقعا سخت است.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۰ / ۱۳۹۳/۱/۲۴ / ۱۳ جمادی الثانی / یکشنبه

غایب

و آن در عبادت عامه، تصفیه از شرک جلی و خفی است، از قبیل ریا و عجب و افتخار: **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**<sup>۱</sup>.

و در عبادت خواص، تصفیه آن است از شوب طمع و خوف که در مسلک آنها شرک است. و در عبادت اصحاب قلوب، عبارت است از تصفیه از شوب انانیّت و ائیّت، که در مسلک اهل معرفت شرک اعظم و کفر اکبر است: «مادر بتها بت نفس شماست»<sup>۲</sup>. و در عبادت کُمل، عبارت است از تصفیه آن از شوب رؤیت عبودیّت و عبادت، بلکه رؤیت کون؛ چنانچه امام علیه السلام فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند حقّ را و در آن احدی سوای حقّ نباشد.»

۱ (۴) - «هان، که دین خالص فقط از آن خداست.» (زمر / ۳)

۲ (۵) - مادر بتها بت نفس شماست / زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست. مثنوی، دفتر اول، ص ۲۲.

پس، وقتی سالک إلى الله قدم بر فرق حظوظ خود بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حق جایگزین نشد و بیت الله را از بتها به دست ولایت خالی کرد و از تصرف شیطان تهی نمود، دین او و عمل او و باطن و ظاهر او برای حق خالص شود. و حق تعالی چنین دینی را برای خود اختیار فرموده:

وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شَرِكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۱ / ۱۳۹۳/۱/۳۰ / ۱۹ جمادی الثانی / شنبه

در بحث اسرار الصلاة در مبحث عرفان در وادی عمل، بعد از این که یک مجموعه مختصری از اسرار الصلاة را گفتیم، گفتیم بیاییم یکسری از بیانات بزرگان را در این باب بگوییم. از حضرت امام شروع کردیم از سر الصلاة ایشان خواندیم.

چند نکته در مورد اثر باطن در ظاهر

که حضرت امام بیانی دارد که بیان بسیار زیبایی است.

سر الصلاة ص ۲۸ تا اواخر ۲۹

که بحث رابطه ظاهر و باطن عمل و ظاهر عبادات و باطن عبادات که معنایی دارد در مورد رابطه لایه های درونی طولی انسان.

هر لایه ای از لایه های درونی انسان، زمینه ساز لایه های باطنی انسان است. یک دسته از کارهایی که انجام می دهیم زمینه برای بعدی فراهم می شود. پس لایه ظاهری در لایه باطنی اثر می گذارد. ولی بعدها اگر قوی شد و باطن بالفعل شد، این باطن مهیمن بر مادون است و اثرش را در ظاهر جاری می کند.

حضرت امام این مبنا که در مورد انسان است را اینجا در این که ظاهر عبادات باعث می شود که یک ملکه ای در درون انسان ایجاد شود که در روایات تعبیر شده است به نکته بیضاء کما این که اعمال شر یک نکته ظلمانی در دل ایجاد می شود.

آن نکته بیضاء هم به طور مطلق آمده است و هم در مورد خصوص نماز آمده است.

امام: هرچه اعمال خیر انجام می دهیم در ظاهر اثری در باطن دارد. و آهسته آهسته باعث می شود که آن مرحله فعلیت پیدا کند. بعد حضرت امام بعد از این که این را گفت، از دل همین نماز می شود به بهشت جسمانی برسد، که بهشت صوری است که به اسم حور و غلمان و جنات تجری من تحتها الانهار است. که این نماز اولاً در مرحله خیالی ما اثر می کند. که آنجا ملکه ای درست می شود به اسم بهشت جسمانی و بهشت صوری.

کمی بالاتر برود، بهشت اسمائی درست می کند نماز. که مرحله بعدی و لایه بعدی است. اذکاری که در نماز می گوید، آهسته آهسته از سطح خیال تبدیل می شود به مرحله بالاتر و ملکه جان می شود. آن که باز می شود، تبدیل می شود به جنات اسمائی. این بهشت، عمدتاً یعنی یک مرحله لایه طولی است و بعد از آن هم بهشت ذاتی است. همه این ها زیر سر لایه های باطنی انسان است.

حضرت امام این را هم توضیح می دهد، بعد از آن تعبیر می کند: پس باید نماز ما آهسته آهسته باعث شود که روزنه قلب باز شود.

این است که هر چه به سمت حضور قلب می رویم، این روزنه قلب باز می شود و تعبیری را از استادش می آورد: مثل یک کودکی که نیاز به غذا دارد که از باطن برایش غذا می فرستند.

« و ما این فصل را اتمام کنیم به ذکر یک نکته دانستنی، و آن این است که یکی از فوائد مهمه عبادات که عقل و نقل بر آن اتفاق دارند، و باید آن را یکی از اسرار عبادات به شمار آورد، آن است که از هر عبادتی در قلب اثری حاصل شود که از آن در روایات به زیادت یا توسعه «نکته بیضاء» تعبیر شده است؛ و ببايد دانست که ما بین ظاهر و باطن و سرّ و علن انسانی، یک ارتباط و علاقه طبیعی‌ای است که آثار هر یک و افعال و حرکات هر یک را در دیگری سرائتی عظیم و تأثیری غریب است؛ [پایینی معدّ است برای بالایی، بالایی که رشد کرد و به فعلیت رسید می شود میهن در پایینی. در بحث های مشاء دارد که می گوید: روح و بدن در یکدیگر اثر می گذارند. گاهی چیز می بیند که موجب تأثیر در دل می شود، یا می ترسد رنگ صورتش عوض می شود.] و این مطلب علاوه بر آنکه برهانی است، وجدان و عیان هم شاهد بر آن است؛ چنانچه حالات صحت و مرض بدن و عوارض مزاجیه و حالات داخلیه و خارجیه بدن، در روح و باطن مؤثر است؛ و بعکس، حالات خلقیه و روحیه و ملکات نفسانیه در حرکات و سکانات و افعال بدنیه، طبعاً و من غیر رویه، مؤثر است؛ و از این، نتیجه حاصل آید که هر یک از اعمال خیریه یا شرّیه را، در نفس تأثیری است که یا آن را متوجه به دنیا و زخارف آن کند و محجوب از حقّ و حقیقت نماید و در سلک حیوانات و شیاطین منسلک کند، یا آن را متوجه به آخرت کند و قلب را الهی کند و کشف سبحات جلال و جمال بر او نماید، و او را در سلک روحانیین و مقربین درگاه منخرط نماید.

[لایه اول بعد مرحله جسم و ماده است که بهشتش می شود خیالی، بعد تبدیل می شود به جنت اسمائی و بعد جنت ذات.]

و این افعال عبادیه و مناسک الهیه، علاوه بر آنکه خود دارای صور غیبیه بهیه ملکوتیه هستند، که تشکیل بهشت جسمانی دهند، [لطف بندگی هر جا نشست، همین بندگی در آن خیلی چیزها نهفته است.] در روح نیز ملکات و حالاتی حاصل کنند که مبدأ بهشت متوسط و جنات اسمایی گردند؛ [اگر حالت بندگی ادامه پیدا کند تبدیل می شود به فناء که جنت ذات است.] و این

ص: ۲۹

یکی از اسرار تکرار اذکار و اعمال است، زیرا زبان که ذکر الهی را تکرار کرد، [خیلی تعبیری عالی است، به ویژه برای کسانی که اهل کار باشند می فهمند که منظور چیست؟! گفته می شود کسانی که ذکر می گویند، کم کم از قلبشان هم ذکر می شنوند. گویا قلب یک زبان ویژه ای دارد که آهسته آهسته باید باز شود.] کم کم زبان قلب هم باز می شود و آن نیز متذکر می شود، چنانچه از تذکر قلب، زبان نیز متذکر می شود. [که این هم کم کم اثر می گذارد در بدن که بدن هم ذاکر می شود.] و این فایده حاصل نشود در عبادات و این نتیجه گرفته نشود، مگر آنکه وقت عبادت و دعا و ذکر، قلب حاضر باشد، که با غفلت و نسیان قلب، به هیچ وجه اعمال خیریه را در روح تأثیری نیست؛ [بعضی از آقاین ویلٌ للمصلین را این طور معنا می کنند که: کسانی که این طور نماز می خوانند، از مصادیق این آیه هستند. لذا می گویند: همیشه سعی کنید مرحله بالاتر را فی الجمله در خودتان بیاورید تا تأثیر کند.] و از این جهت می بینیم که از عبادات پنجاه سال، یا بیشتر، در قلب ما به هیچ وجه اثری پیدا نشده، بلکه به ملکات فاسده ما هر روز افزوده شده؛ و این صلاة که ناهی از فحشا و منکر است، و معراج مؤمن و مقرب متقی است، ما را به جایی نرسانده و مقام صفایی برای ما از آن حاصل نیامده. [برخی از نیت های فی الجمله اثر خودش را دارد. یک بیانی را جناب مولانا دارد: چی می شود که ما پنجاه سال نماز می خوانیم می بینیم اثری نیست. که داستان آن شخصی که چهل سال گندم جمع می کرد در انبار و بعد می دید که در

انبار هیچ نیست. بعد دید چون موش افتاده است، از اینجا پل می زند به عبادت های پنجاه ساله که عبادات ما به خاطر این که ریائی است و خیلی خدا در آن ها نیست، و مضادّ انجام می دهیم، این هاسبب می شود که این عبادات پنجاه ساله انبارمان را پر نکند.

شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فداه - می فرمود: «باید انسان در وقت ذکر، مثل کسی باشد که کلام دهن طفل می گذارد و تلقین او می کند، برای اینکه او را به زبان بیاورد، و همین طور انسان باید ذکر را تلقین قلب کند؛ و مادامی که انسان با زبان ذکر می گوید و مشغول تعلیم قلب است، ظاهر به باطن مدد می کند؛ [لذا بعضی توصیه می کنند که تو ذکر جلی داشته باش. همان که بلد هستیم و قبول کردیم، باید با مجاهده به قلب برسانیم.] همین که زبان طفل قلب باز شد، از باطن به ظاهر مدد می شود. [تا قلب باز می شود، باطن است که آشکار می شود.] چنانچه در تلقین طفل نیز چنین است: مادامی که انسان کلام دهن او می گذارد او را مدد می کند؛ همین که او آن کلام را به زبان اجرا کرد، نشاطی در انسان تولید می شود که خستگی سابق را برطرف می کند. پس در اول، از معلم به او مدد می شود و در آخر، از او به معلم کمک و مدد می شود. انسان اگر مدتی مواظبت کند در نماز و اذکار و ادعیه به این ترتیب، البته [ظاهرا عبارت «برای» نیاز است] نفس عادی می شود، و اعمال عبادی هم مثل اعمال عادیه می شود که در حضور قلب در آنها محتاج به رویه نیست، بلکه مثل امور طبیعیّه عادیه می شود.»

یعنی نمی خواهد به سختی حضور قلب حاضر کند. و حضور قلب به راحتی حاصل می شود.

مثلا ما برای خواندن درس ها به راحتی در فضای درسی قرار می گیریم، ولی الان مثلا سه ساعت علمی محو کار علمی هستیم و متوجه نیستیم.



## سرّالخلاص ص ۱۵

اساساً مغز نماز و عمل و عبادت را چه تشکیل می دهد؟

ان شاء الله بعداً در مورد روح عمل توضیح می دهیم که معرفت و اخلاص است.

حضرت امام با یک توضیح خاصی توضیح داده است که:

اساس هر چیزی صورت اخیر نوعیه اش، حقیقت آن را تشکیل می دهد. حقیقت انسان را چه می سازد؟ نفس ناطقه انسانی.

هر عبادتی را چه می سازد؟ آن روح و صورت نوعیه اش که باطن است. آن قدر باطن مهم است که گاهی بین دو عمل ظاهری یکسان بین زمین تا آسمان فاصله است. چون روح عمل خیلی مهم است.

حضرت امام می فرماید: سوره هل اتی را ببینید، که کاری که حضرت زهراء سلام الله علیها و فرزندان ایشان انجام دادند چه بوده است که به خاطرش سوره نازل شده است؟ چرا که نیت و روح این عمل خیلی بالا بوده است و حقیقت اخیر این عمل است.

لذا سوره هل اتی نازل می شود برای یک فعلی که به حسب ظاهر خیلی مهم نیست.

و بعد مثال می زند به جریان جنگ امیر المومنین در یوم خندق که «ضربة علی افضل من عبادة الثقلین» از یک جهت اهمیت داشت که اسلام و کفر بند به این جنگ بود. ولی از یک جهت هم بر می گردد به باطن عمل امیرالمؤمنین علیه السلام. اخلاص آن حضرت آن قدر بالا بود که افضل از عبادت ثقلین است. که مولوی اشاره به این داستان می کند.

اگر آدم خیلی جدی نگاه کند آن مغز کار است که دارد خودش را نشان می دهد، درست است که باید سطح باشد ولی آن مغز نماز و عبادت است که دارد خودش را نشان می دهد.

«بر ارباب بصیرت و معرفت و مطلع بر اسرار اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پوشیده نیست که روح عبادت و تمام و کمال آن به حضور قلب و اقبال آن است، که هیچ عبادتی بدون آن مقبول درگاه احدیت و مورد نظر لطف و رحمت نشود و از درجه اعتبار ساقط است. و ما پس از این، در فصل آتی، اخبار و احادیث راجعه به این مدعی را به قدر مناسب ذکر می کنیم.

و چنانچه کمال و نقص و نورانیت و کدورت هر موجودی، به صورت نوعیه و کمال اخیر او است و میزان در کمال و نقص و سعادت و شقاوت انسان کمال و نقص نفس ناطقه که نفخه الهیه و روح مجرد امری اوست می باشد،

ص: ۱۶

همین طور مطلق عبادات و خصوصاً نماز، که یکی از ترکیبات قدسیه است که بیدی الجلال و الجمال فراهم آمده و تصفیه شده، کمال و نقص و نورانیت و ظلمانیّت آن بسته به روح غیبی و نفخه الهیه آن است که به توسط نفس ناطقه انسانیّه به آن دمیده می شود.

و هر چه مرتبه اخلاص و حضور قلب، که دو رکن عبادات است، کامل تر باشد، روح منفوخ در آن طاهرتر و کمال سعادت آن بیشتر و صورت غیبیه ملکوتیه آن منورتر و کامل تر خواهد بود. و کمال عمل اولیا علیهم السلام به واسطه جهات باطنیه آن بوده، و الا صورت عمل چندان مهم نیست؛ [امیر المؤمنین علیه السلام نماز میخوانند و ما هم نماز می خوانیم] مثلاً، ورود چندین آیه شریفه از سوره مبارکه «هَلْ أَتَى» در مدح علی علیه السلام و اهل بیت طاهرینش

علیهم السلام به واسطه چند قرص نان و ایثار آنها نبوده، بلکه برای جهات باطنیه و نورانیّت صورت عمل بوده؛ چنانچه در آیه شریفه اشاره‌ای به آن فرموده آنجا که فرماید: «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً»؛<sup>۱</sup> بلکه یک ضربت علی علیه السلام که افضل از عبادت ثقلین می‌باشد.<sup>۲</sup> نه به واسطه همان صورت دنیائی عمل بوده که کسی دیگر اگر آن ضربت را زده بود باز افضل بود، گرچه به ملاحظه موقعیت مقابله کفر و اسلام، خیلی انجام این عمل مهم بوده که شاید شیرازه لشکر اسلام از هم پاشیده می‌شد، ولی عمده فضیلت و کمال عمل آن حضرت، به واسطه حقیقت خلوص و حضور قلب آن حضرت بوده در انجام این وظیفه الهیه؛ و لهذا مشهور است [بیان مولانا] که وقتی غضب بر آن حضرت مستولی شد به واسطه جسارت آن ملعون، از کشتن او خودداری فرمود تا آنکه عمل به هیچ وجه شائبه انّیت و جنبه یلی الخلقی نداشته باشد؛ با آنکه غضب آن ولی الله مطلق غضب الهی بود ولی باز عمل را خالص فرمود از توجه به کثرت، و یکسره خود را فانی در حق فرمود و عمل به دست حق واقع شد. و چنین عمل در میزان سنجش بر

نیاید و مقابلت چیزی با آن نکند. و ما در باب نیت، ان شاء الله شرحی در این موضوع می‌نگاریم.

«

آنچه عمل را بالا میبرد صورت اخیره اش است که آن اخلاص و معرفت عمل است.

حضرت امام ره اصل را آن اخلاص و معرفت و حضور قلب دانسته اند.

۱ (۱) - «ما فقط برای وجه خدا (رضای خدا) شما را اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سیاسی از شما نمی‌خواهیم.» (دهر / ۹)

۲ (۲) - اشاره به حدیث شریف نبوی که از طرق مختلف و با عبارات متعدد روایت شده است. از آن جمله:

لَا لَضْرِبَةَ عَلَى خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ. E

بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲، «تاریخ امیر المؤمنین»، باب ۷۰، حدیث ۱.

اگر کسی این را بفهمد می فهمد که چرا مذاقه های سلوکی عارفان چرا اینقدر دقیق است. چون از این به بعد می دانند حسابرسی های فراوانی در کار است و می دانند اصلش آن است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۲ / ۱۳۹۳/۲/۶ / ۲۶ جمادی الثانی / شنبه

بیشتر قصدم این بود که کمی در مورد کتاب سر الصلاة چه گذشته است. و ایشان چرا این کتاب را نوشته است.

در این کتاب فصل ۳ در بیان سر اجمالی نماز است. که می خواهد بگوید که نماز به صورت اجمالی چه کار می خواهد بکند.

حضرت امام اینجا به سرعت اصل نماز و حقیقت نماز به صورت اجمالی می آورد و بعد تفصیلش در فصل های بعدی آمده است.

فصل ۳ از سر الصلاة ص ۱۳ و ۱۴

توضیح

نماز می خواهد انسان را به فناء ذاتی و بعد به بقای بعدالفناء بکشاند.

فناء ذاتی، غیر از حتی فناء صفاتی و افعالی است. فناء افعالی یعنی تمام فعل خود را در فعل حق فانی کند. فناء صفاتی یعنی: صفات خود را در صفات حق فانی کند.

فناء ذاتی یعنی: ذات خود را در ذات حق فانی کند.

صلاه معراج مومن و قرب حقیقی است. یعنی برسد به خدا و واصل به حق بشود. اصل نماز برای این است.

عملاً تا می‌رسیم به سجده احساس می‌کنیم که رسیدیم به فناء که نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا هم هست.

این را در فنای ذاتی که می‌گوییم چطور است؟

در بین هیئات نماز، کدام حالت حالت فناء ذاتی است؟

سجده و بعد می‌گوید سجده ثانیه، که فناء در فناء است.

اصل سجده این است که در سجده اول به فناء ذاتی رسیده ایم. و سر از سجده که برداشتیم می‌بیند که فانی شده است در خدا.

ولی سجده دوم برای این است که فانی شوم از فناء خود. سجده دوم را می‌روم که آن فنایی که حاصل شد که می‌یابم فانی شده ام را بردارد.

در بین اذکار حضرت امام می‌فرماید: «ایاک نعبد»

پرستش حقیقی این است که فقط تو هستی و من هیچ هستم.

پس فناء حقیقی در این ذکر و سجده دوم است.

بقاء بعد الفناء هم هست؟

در ذکر وقتی ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم، یعنی من هم حق خلق و هم حق حق را ادا کنیم.

در هیئات چی؟ این که بعد از سجده دوم سلام می دهیم، در واقع داریم از وحدت به سمت کثرت می آییم.

اساساً نماز یک رکعت بود، ولی چون خدا می دانست که مردم حق او را ادا نمی کنند به صورت دو یا سه یا چهار رکعتی هست.

اصل تشریع نماز دو رکعتی بود.

اما چرا نماز صبح دو رکعتی ماند؟ چون «إِنَّ قرآن الفجر کان مشهوداً»

این جزء آن چیزهایی است که فرضه النبى.

متن

«و در این مقام به سرّ اجمالی نماز اهل معرفت و اهل الله قناعت می کنیم؛

[فناء فی الله]

و آن عبارت از حصول معراج حقیقی و قرب معنوی [بحث قرب را بعضی خیلی راحت و ظاهری معنا می کنند در حالی که خیلی جدی تر از این است. قرب نوافل و قرب فرائض داریم. توضیحاتی که در مورد مقربین در متون دینی هست، خیلی جدی تر است. قرب یک امر جدی است و حقیقی نه اعتباری. که عرفاء از آن تعبیر کرده اند به فناء، فوق ملک شدن و حتی از ملائکه مقرب گذشتن است. حتی به جایی برسد که جبرئیل بگوید نمی توام جلوتر بیایم. اگر کسی خوب پی بگیرد، تطهیر حقیقی که می شود، خود قرآن حقیقی را مسّ می کند. کتاب مکنون را مسّ می کند. معنای اصلی قرب این است که خیلی فرق حاصل می شود.] و وصول به مقام فنای ذاتی است که

-در اوضاع به سجده ثانیه، که فنای از فنا است، [بعد از سجده اول که فناء است، تتمه اینیت دیده می شود، و با سجده دوم آن هم از بین می رود. یک معنا هم که با توجه به حدیث معراج عرض شد که در سجده اول علو را می بیند و نمی تواند تحمل کند بلند می شود و بعد کیم قوت می گیرد و دوباره به سجده می رود.]

-و در اذکار به «ایاک نعبد» که مخاطبه حضوریّه است، حاصل شود؛

### [بقاء بعد الفناء]

-چنانچه برداشتن سر از سجده تا سلام، که علامت ملاقات حضار و مراجعت از سفر است، رجوع به کثرت است ولی با سلامت از حجب کثرات و بقای به حق؛

-و در اذکار «اهدنا الصراط المستقیم» رجوع به خود و حصول صحو بعد المحو است؛ و با اتمام رکعت، که حقیقت صلوات است، سفر تمام می شود. [با این توضیح که گفته شد، نماز یک رکعت شده است. لذا حضرت امام ره در ادامه به این نکته اشاره می کند.]

و ببايد دانست که اصل صلوات یک رکعت است، و بقیه رکعات، از فرائض و نوافل، برای اتمام همان یک رکعت است چنانچه در حدیث شریف وارد است:

رَوَى الشَّيْخُ الْعَامِلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْوَسَائِلِ، عَنْ عُيُونِ الْأَخْبَارِ وَالْعِلَلِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ أَصْلُ الصَّلَاةِ رَكْعَتَيْنِ وَزِيدَ عَلَى بَعْضِهَا رَكْعَةٌ وَ عَلَى بَعْضِهَا رَكْعَتَانِ وَلَمْ يُزِدْ عَلَى بَعْضِهَا شَيْءٌ، لَأَنَّ أَصْلَ الصَّلَاةِ إِنَّمَا هِيَ رَكْعَةٌ وَاحِدَةٌ، لَأَنَّ أَصْلَ الْعِدَدِ وَاحِدٌ؛ فَإِذَا نَقَصَتْ مِنْ وَاحِدٍ فَلَيْسَتْ هِيَ صَلَاةً. فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ تِلْكَ الرَّكْعَةَ الْوَاحِدَةَ الَّتِي لَا صَلَاةَ أَقَلَّ مِنْهَا، بِكَمَالِهَا وَتَمَامِهَا وَالْإِقْبَالَ إِلَيْهَا، فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، أَصْلَ الصَّلَاةِ رَكْعَتَيْنِ.

ثُمَّ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ بِتَمَامٍ مَا أُمِرُوا بِهِ وَ كَمَالِهِ، فَضَمَّ إِلَى الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ لِيَكُونَ فِيهَا تَمَامُ الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ ...

الحديث.﴾ [ثُمَّ عَلِمَ أَنَّ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ يَكُونُ شُغْلُ النَّاسِ فِي وَقْتِهَا أَكْثَرَ لِلانْتِصَافِ إِلَى الْإِفْطَارِ وَالْأَكْلِ وَالْوُضُوءِ<sup>٢</sup> وَ التَّهَيُّةِ لِلْمَبِيتِ فَزَادَ فِيهَا رَكْعَةً وَاحِدَةً لِيَكُونَ أَخْفَ عَلَيْهِمْ وَ لِأَنْ تَصِيرَ رَكْعَاتُ الصَّلَوَاتِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فَرْدًا ثُمَّ تَرَكَ الْغَدَاةَ عَلَى حَالِهَا لِأَنَّ الشَّغْلَ فِي وَقْتِهَا أَكْثَرُ وَ الْمُبَادَرَةَ إِلَى الْحَوَائِجِ فِيهَا أَعْمُ وَ لِأَنَّ الْقُلُوبَ فِيهَا أَخْلَى مِنَ الْفِكْرِ لِقَلَّةِ مُعَامَلَةِ النَّاسِ بِاللَّيْلِ وَ قَلَّةِ الْاِخْذِ<sup>٤</sup> وَ الْإِعْطَاءِ فَالْإِنْسَانُ فِيهَا أَقْبَلُ عَلَى صَلَاتِهِ مِنْهُ فِي غَيْرِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ لِأَنَّ الْفِكْرَةَ أَقْلُ لِعَدَمِ الْعَمَلِ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ وَ إِنَّمَا جُعِلَتِ السُّنَّةُ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَةً لِأَنَّ الْفَرِيضَةَ سَبْعَ عَشْرَةَ<sup>٥</sup> فَجُعِلَتِ السُّنَّةُ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ كَمَا لِلْفَرِيضَةِ وَ إِنَّمَا جُعِلَتِ السُّنَّةُ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَمْ تُجْعَلْ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ لِأَنَّ أَفْضَلَ الْأَوْقَاتِ ثَلَاثَةٌ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ بِالْأَسْحَارِ فَاحَبَّ أَنْ يُصَلِّيَ لَهُ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ

١ (١) - «شيخ حرّ عاملي رحمه الله در کتاب وسائل به نقل از کتاب عیون اخبار الرضا، و کتاب علل الشرائع

به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا اصل نماز دو رکعت مقرر گردید و بر بعضی یک رکعت و بر بعضی دیگر دو رکعت افزوده شد و بر بعضی دیگر هیچ افزوده نشد؛ بدان جهت که اصل نماز فقط یک رکعت است، زیرا اصل عدد یک است (با تحقق یک فرد از هر چیز، طبیعت آن متحقق می شود) پس اگر نمازی از یک رکعت کمتر بشود نماز نیست. پس (چون) خدای عزّ و جلّ می دانست که بندگان همین یک رکعت را، که کمتر از آن نمازی نیست، به نحو کامل و تام به جای نیاورده و بدان روی نمی آورند، یک رکعت دیگر به آن منضم کرد تا نقصان رکعت اول با بهجا آوردن رکعت دوم (جبران و) تمام شود؛ از این رو خداوند عزّ و جلّ اصل نماز را دو رکعت واجب کرد. آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانست که بندگان خدا همین دو رکعت را به طور کامل و توأم با همه آنچه بدان امر شده اند به جای نمی آورند، پس به هر یک از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت افزود تا با بهجا آوردن دو رکعت آخر، دو رکعت اول بتمامه انجام شده باشند.» حدیث ادامه دارد. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۷. باب ۳۴، حدیث ۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۸، «کتاب الصلوة»، «ابواب اعداد الفرائض و نوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۲۲.

۲ (۱) - لیس فی المصدر.

۳ (۲) - فی المصدر - معاملات.

۴ (۳) - و فیه - و لقلّة.

۵ (۴) - فی الأصل عن العلیل إضافة - رکعة.



الثَّلَاثَةِ لَأَنَّهَا إِذَا فُرِّقَتِ السُّنَّةُ فِي أَوْقَاتٍ شَتَّى كَانَ أَدَاؤُهَا أَيْسَرَ وَ أَخَفَّ مِنْ أَنْ تُجْمَعَ كُلُّهَا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ.]

آن چه رسول الله صلی الله علیه و آله اضافه کرده است دو قسمت است:

فریضه و سنت.

مثلا در مورد شراب که حرام بود، اصلش شراب بود، بعد حضرت آب جو و کل مسکر را اضافه کرده است.

در روایات هست که چطور حق تشریع به رسول الله صلی الله علیه و آله داده شد؟

ذیل این آیه شریفه «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»

که حضرت هم حق تشریع دارد و هم حق حکومت و همین طور حق تبیین دارد و حتی حق دستورات سلوکی به افراد را دارد.

بعد از این که خدا حضرت رسول را مبعوث کرد، و روح اعظم را مراقب او قرار داد و به مصدر تشریع وصل است و به ماده تشریعی وصل شده است، لذا خود مشرّع شده است، لذا این تکمیل است.

در حقیقت تشریع او تشریع خدا می شود.

خود این در قاعده «لا تعاد» اثر می گذارد و زیر سر همین بحث است.

این اضافات از باب تکمیل است. رسول الله چون به آن عمق رسیده است.

نماز صبح را خوب است که اول صبح بخوانند تا دو دسته از ملائکه ثبتش کنند، لذا رسول الله نیفزود تا کلش را هم ملائکه ای که بالا می روند و هم ملائکه ای که نازل می شوند بتوانند ثبتش کنند.

چرا حضرت امام رکعت واحده را استفاده کرد؟

چون تمام بحث سرّ اجمالی نماز را با یک رکعت بیان کرد. که بعد از سجده دوم تمام می شود. لذا لطف را در یک رکعت بسته است و تمام کرده است.

ص ۳۶ تا ۴۰ را بخوانید که خیلی لطف دارد و مفید است.

تبیین، تبیین موضوعی نیست، بلکه طریقی است، لذا معنایش این نیست که خیط ایض از خیط اسود صبر کنم که برایم واضح شود.

این شواهد کمک میکند که ما همان اول صبح نماز را بخوانیم. حتی فضای هیوی هم به ما اجازه نمی دهد.

حتی اگر تبیین موضوعی را هم بدانید، تبیین حکمی مهم است.

### سرّ الصلاة ص ۶۲ و ۶۳

فصل ۹ در اسرار وقت. که همه را نمی خوانیم اما ما وصل را می خوانیم در بیان مراقبت از وقت.

اصلش این است که عارفان بالله وقت های نماز را وقت ملاقات با الله می دانند. این یک وقت ویژه است که بار خاص دارد.

اینجا وقت ملاقات حق است و وقت ملاقات برای کسی که اهل مراقبه است خیلی مهم است که همه اش منتظرند که وقت نماز کی می شود.

« بدان که مراقبت اوقات صلوات، که میقات حضور رب و میعاد جناب ربوبیت است، از مهمات نزد اهل مراقبه است؛ که اهل مناجات و سلوک انتظار آن را می‌کشیدند و خود و قلوب خود را مستعد برای دخول آن می‌کردند، و با حال طهارت ظاهر و باطن از آن استقبال می‌نمودند، و از اشتغالات دیگر یکسره کناره می‌کردند، و قلب را بکلی منقطع از غیر و متوجه به میعادگاه حق می‌کردند.

و از بعض زوجات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که «آن بزرگوار با ما مشغول صحبت بود و ما هم با او مکالمه می‌کردیم، همین که وقت نماز داخل می‌شد، گویی ما را نمی‌شناخت و ما او را نمی‌شناختیم و از هر چیز اشتغال خود را صرف می‌کرد و به حق مشغول می‌شد.»<sup>۱</sup>

و جناب مولی الموحدين عليه الصلاة والسلام وقتی که وقت نماز می‌شد به خود می‌پیچید و متزلزل می‌شد. از آن حضرت سؤال شد: «چه می‌شود تو را یا امیر المؤمنین؟» می‌فرمود: «آمد وقت امانتی که حق تعالی عرضه داشت بر آسمانها و زمین و آنها ابا کردند از حمل آن و بر حذر شدند از آن.»<sup>۲</sup> و جناب علی بن الحسین علیهما السلام وقتی مہیای برای وضو می‌شد، رنگ مبارکش زرد می‌شد. سبب سؤال شد. فرمود: «آیا نمی‌دانید در حضور کی ایستادم؟»<sup>۳</sup> و در احادیث است که «نشستن در مسجد برای انتظار نماز، عبادت است.»<sup>۴</sup> [سرش این است که منتظر است که کی به حق می‌رسد.]

۱ (۱) - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۸، «كتاب الصلاة»، باب ۳۸، حدیث ۵۶.

۲ (۲) - مستدرک الوسائل، «كتاب الصلاة»، «ابواب افعال الصلاة»، باب ۲، حدیث ۱۴.

۳ (۳) - محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۱، «كتاب اسرار الصلاة».

۴ (۴) - الجلوس فی المسجد انتظاراً للصلاة عبادة. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۸۰، «كتاب الصلاة»، «باب فضل المساجد»، حدیث ۴۷، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۸۴، «كتاب الصلاة»، «ابواب المواقيت»، «باب استحباب الجلوس فی المسجد و انتظار الصلاة فيه».

بالجمله، آنها که عبادت حق و مناجات محبوب مطلق و مکالمه با مالک الملوک را تکلیف نمی‌دانستند و سربار خود نمی‌پنداشتند، اگر از اهل حب و عشق بودند، لذت مناجات حق و اشتیاق ملاقات محبوب را با ملک هستی بدل نمی‌کردند و با حق و عبادت او عشق‌بازی می‌نمودند؛ و اگر از اهل ایمان

ص ۶۴

بودند، می‌دانستند که حیات عالم آخرت و سرمایه زندگانی آن نشئه به عبادت حق است، و بهشت جسمانی و حور و قصور آن، صور اعمال انسانی است:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.<sup>۱</sup>

پس از آنکه انسان ایمان به نتایج اعمال و اهمیت آن آورد، البته از اوقات آن مراقبت می‌کند؛ و ما پیش از این بیان کردیم که یکی از اسرار بزرگ عبادات، آن است که هر یک را در قلب تأثیر و صورتی است که آن را نورانی کند، و جنبه ملک را خاضع پیش حضرت ملکوت نماید، و حالت انقیاد کامل از برای جنود نفس نسبت به روحانیت پیدا شود، و اراده نفس مستقل گردد؛ و هر یک این امور از مهمات است که در عوالم غیبیه تأثیرها دارد؛ و صورت غیبی بعضی از آنها بهشت صفات است که از بهشت اعمال بالاتر است؛ و این نتایج بر اعمال و خصوصاً بر نماز، که خیر اعمال است، مترتب نشود مگر آنکه انسان آنها را از روی تفکر و تدبر و حضور قلب آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ (۱) - «پس هر کس به سنگینی ذره‌ای خیر انجام دهد آن را می‌بیند؛ و هر کس به سنگینی ذره‌ای شر انجام دهد آن را خواهد دید.» (زلزال / ۸)

کتاب سرّ الصلاة چون موجز است چرا که حضرت برای مخاطب خاص نوشت، و چون سنگین بود کتاب آداب الصلاة نوشته شد.

بعضی ها این نوع کاری که امام کرده است که هر جا به عمق می رود، نمی پسندند ولی به نظرم امام ره کار خوشی کرده است.

بنده می خواهم گزارش هایی را از این کتاب بخوانم، و بعد بعضی جاها عمق کار و لم کار را نشان دهیم چرا که کتابی فنی است.

#### مراقبت از وقت

#### ص ۶۴ و ۶۵

مراقبت از وقت واقعا اثر دارد. یک نکته روحی است و مرحوم قاضی فرموده بود: من بر عهده می گیرم، کسی که نماز را اول وقت بخواند از اولیای الهی می شود.

تمام وقت های اذان ها حساب شده است و دلیل دارد و رمز جان را باز می کند. امام ره به این ها نپرداخت ولی اصل حرف را زد.

ولی نکته مهم جانب حق را مراعات کردن است در این ملاقات. جانب حق را مراعات کردن. او که گفته است این وقت بیا، جانب او را مراعات کردن. گویا دارد به معبود حقیقی لبیک میگوید و این را از دست نمی دهد. که این حال اگر آمد او را می کشاند به جنت اولیاء الهی و حضور مع الله و توحید افعالی و صفاتی و ذاتی.

«و از اموری که انسان را اعانت کامل کند بر تحصیل حضور قلب، مراقبه از وقت است که عهد معهود و میعاد موعود حقّ است؛ و شخص سالك إلى الله و مجاهد فی سبیل الله اگر نتوانست تمام اوقات خود را به حقّ دهد، [این هم نکته بسیار لطیفی است! که اگر شب را از دست دادیم، حداقل ظهر را از دست ندهیم! این خیلی لطف دارد. کسی اگر این دستورات شریعت از قبل نماز و حین نماز را خوش انجام دهد تبدیل میشود به حضور دائمی. که ابتدایش این است که امام ره فرمودند که اگر بعضی از اوقات را از دست داد، بعضی دیگر از اوقات را از دست ندهد.] لا اقل این پنج وقت را که حقّ تعالی به او وقت داده و دعوت برای ملاقات فرموده، باید مراقبت کند و از حقّ تعالی به جان و دل تشکر کند که او را اجازه ورود در مناجات داده، و بار خدمت در مجلس انس و محفل قدس داده. پس، از آن غفلت نکند و از وعده گاه حقّ تخلف نرزد، شاید مواظبت بر اوقات و مراقبت از میعاد ملاقات، که در اول امر بی مغز و صوری است، به توفیق حقّ و دستگیری آن ذات مقدس - جل شأنه - حقیقت پیدا کند و با مغز شود؛ آن وقت به لذت مناجات و انس با محبوب نایل شود [بعضی از آقایان می گویند اگر همه نمازها نشد، حداقل یک نماز. کل نماز نشد، حداقل یک جزئی از نماز را با حضور بخواند. گاهی انسان نماز میخواند مثلاً نماز صبح، که شریعت کاری کرده است که تعقیبات نماز صبح یک ساعت و نیم است تا طلوع آفتاب. که یا دعا بخوانید یا نماز یا ذکر. شریعت یکجا تعقیبات را غلیظ کرده است. این یعنی: حال نماز را تا بعد از نماز ادامه دادن تا این که این حال بتواند در کل روز ادامه پیدا کند. اولش از خود نماز است. بعد تبدیل می شود به تعقیبات و بعد تبدیل می شود به مراقبه.] و سرّ حقیقی عبادت را دریابد و فتح ابواب عبادت روح و قلب بر او گردد و رفته رفته جنود الهیه را در

مملکت وجود خود قائم به عبادت حقّ بیند، [این توحید افعالی.] و کشف نمونه‌ای از سبحات جمال و جلال

ص ۶۵

بر قلب او شود، و به اول جلوه توحید افعالی نایل گردد، و پس از آن برای او راه سلوک إلی الله مفتوح شود، و لیاقت ورود در صلاة حقیقی پیدا کند، باذن الله تعالی.»

در باب اذان و اقامه

سر الصلاة ص ۶۷

توضیحی در مورد اذان و اقامه می دهد و بعد تک تک فرازهای آن را با یک فضای ویژه ای بیان می کند.

در شریعت یک چیزهایی در نفس عمل هست که خودبخود می کشاند انسان را.

بعضی از اعمال به حسب حال نمازگزار تغییر می کند و چند معنا پیدا می کند.

مثلا کسی که گناه کرده است، این نمازش، نماز مذنبین است.

کسی امید به خدا دارد، این نمازش نماز راجین است.

اذان و اقامه تقریباً فرقی با هم ندارند.

اذان برای اعلام و جمع شدن است.

اقامه: حال که جمع شدید، دوباره بگویید.

چهار تکبیر نماز یعنی این که همه چیز را رها کن، و برو به سمت خدا.

اولی اعلام است و اقامه برای به پا داشتن نماز است. به ظاهر شبیه به هم هستند ولی در محتوا این تفاوت هست.

### متن

« مقاله ثانیه در مقارنات نماز و مناسبات آن است و در آن چند فصل است

فصل اول در [اسرار] اذان و اقامه است

### [سرّ اذان]

اذان، پیش اهل معرفت، اعلام قوای مُلک [بدن و قوای من در انسان صغیر - عالم ماده در عالم کبیر] و ملکوت [در باطن انسان در عالم صغیر و ملائکه در عالم کبیر] در انسان کبیر و صغیر است برای مهیا شدن از برای حضور درگاه حقّ تعالی.

### [سرّ اقامه]

و اقامه، حاضر نمودن آنها و پیاداشتن آنان است در محضر قدس کبریا - جل و علا.

### [سرّ اجزاء اذان]

### [سرّ تکبیر ها]

پس، با تکبیرات اولیه، اعلان عجز موجودات را از قیام به ثنای حقّ دهد و اعلام قصور آنها را از لیاقت حضور نماید و آنها را مستعد کند که به تذلل و خضوع و خشیت و خوف و خشوع خود تنبه پیدا کنند، شاید مورد توجه شوند. [امام ره تکبیر را به معنایی که در روایات آمده است



که به معنای «الله اکبر من أن یوصف» است. خدا بزرگتر از همه اشیاء است، چطور دل به این دنیا بسته اید.

### [سرّ شهادتین]

و به نفی الوهیت ذاتیه و نفی الوهیت فعلیه از غیر و قصر آن در ذات مقدس نفی استحقاق محامد و اثنیه را از غیر، و قصر در حقّ کند. و به شهادت به رسالت نبیّ ختمی در غیب و شهادت، [که ملک و ملکوت خودش است.] توسل جوید به مقام مقدس شفیع مطلق که به

ص: ۶۸

مصاحبت آن ذات مقدّس، که مقام ولایت مطلقه است، این سلوک الهی را به آخر رساند و به معراج وصول مرتقی شود. [یک نوع استشفاع است و به حضرت ختمی توسل پیدا کردن است تا بتواند راه کمال را طی کند. یا می تواند تکرار عقاید باشد که با این عقاید باید رفت سر نماز. که در این مسیر سخت رفیق و همراه خوب پیدا شده است.] [خداوند دست ما را باز گذاشته است که «و الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا» که هر کسی از هر راهی می تواند برسد. القائات جان هم بی حد و حصر است به حسب شرایط و به حسب انسان ها.

مهم این است که تو صادقانه بری و برای خدا بری، خدا به حسب حال خوشتر به تو می دهد.]

### [سرّ به شهادت به ولایت]

[تا شهادت به نبوت می دهید، در دلش شهادت به ولایت هم خوابیده است. چرا که باطن رسالت ولایت است که در امیر المؤمنین علیه السلام است.]

و شیخ عارف کامل ما- روحی فدا- می فرمود: «شهادت به ولایت ولی الله مضمّن در شهادت به رسالت می باشد، زیرا که ولایت باطن رسالت است.» پس، مقام مقدس ولوی نیز مصاحب این سلوک است. و فی الحدیث:

بَعَلَى قَامَتِ الصَّلَاةُ.<sup>۱</sup>

و فی الحدیث:

أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ صِيَامُهُمْ.<sup>۲</sup>

پس، سالک إلى الله چون قصر ثنا و مَحَمَدَت را به حقّ تعالی اعلان کرد و اختیار رفیق و مصاحب کرد- کما قیل: الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ<sup>۳</sup> اعلان مهیا شدن برای نماز را می دهد بقوله:

حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ

؛ و آن را به قوای مُلکیّه و ملکوتیه می خواند. پس از آن، سرّ صلاة [که نماز برای چه؟] را اجمالاً اعلان می کند بقوله:

حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ؛ [کمال و رستگاری].

و انسان و جنود مُلکی [بدن] و ملکوتی [قوای درونی] آن را آگاه می کند به فطرت آزادی خواهی و کمال طلبی، که هر دو از فطرتهای الهیه است که جمیع بشر بر آن مفطورند. و پس از بیدار

۱ (۱) - «به (وجود مبارک) علی نماز بر پا شد.» و فی الخبر فی معنی قد قامت الصلّاة أن بعلى قامت الصلّاة. اسرار العبادات، و حقیقة الصلّاة، ص ۲۳.

۲ (۲) - «من نماز مؤمنان و روزه ایشان هستم.» و فی خطبته علیه السلام: انا صلاة المؤمنين و صيامهم. - منبع پیشین.

۳ (۳) - چنانکه گفته شده: «نخست همراه، آنگاه راه». وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۹۹، «کتاب الحج»، «ابواب آداب السفر»، باب ۳۰، حدیث ۱. به نقل از محاسن برقی، ص ۳۵۷.

نمودن فطرت و مهیا کردن قوا، تکبیر و تهلیل را تکریر کند تا اعتراف به عجز و قصور در قلوب متمکن شود و سرّ اوّلیت و آخریت هویدا آید. [یعنی اول با عجز و آخر هم با عجز]

[سرّ اجزاء اقامه]

و در اقامه، تصفیه صفوف و تجییش جیوش مُلکیه و ملکوتیه نماید و به تکرار فصول آن، حقایق سابقه را توثیق کند و استشفاع و توسل را محکم نماید و فطرت را باز متنبه نماید. و وقتی بنده بدین جا رسید اعلان حضور دهد فَقَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.

[قلب امام قوی]

پس، سالک إلى الله و مجاهد فی الله قلب را که از خیار جنود الهیه است

ص: ۶۹

در این مملکت، امام قرار دهد و سایر قوای منتشره در جهات مختلفه را مجتمع کند و مأموم قرار دهد و جنود متفرقه در اقالیم ظاهره و باطنه را، که به دست قلب مفتوح شده، جمع‌آوری نماید؛ و ملائکه قاطنین ملکوت نیز بر گرد او مجتمع شوند و بدو اقتدا کنند. [این فهم حضرت امام از اذان و اقامه خیلی خوش است. این چیزی است که ما فی الجملة می فهمیدیم ولی امام ره زبان داده است. امام باید بشود قلب.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۴ / ۱۴ / ۲ / ۱۳۹۳ / ۴ رجب / یکشنبه

بیشتر قصدم این بود که کتاب «سرّ الصلاة» حضرت امام بیشتر به چشم بیاید، که مباحثی عمیق که با لحاظات ویژه ای نوشته اند. انصافا اسرار خوشی را حضرت بررسی کرده است.

به این خاطر است که در این کتاب این قدر ایستاده ایم.

هر کدام از این نکته ها واقعا نکته دارد. هر یک از اسرار را می شود به آن اعتنا کرد.

یک قاعده کلی را بدانیم:

صلاة و نماز به حسب هر انسای یک سرّی پیدا کند. شاید قبول نکنید که به حسب هر انسانی می شود یک نکته یا صد نکته گفت در مورد نماز.

بیان قونوی در مورد طيّ الأرض

عده ای می گویند طيّ الارض به اجنه است. (همان کاری که عفريت من الجنّ می خواسته انجام دهد.)

عده ای می گویند: به قوت عالم مثال است. (که شیخ اشراق گفته است. که یکی از فواید کسی که به اقلید هشتم برود، می تواند طيّ الأرض داشته باشد.)

عده ای می گویند: از باب اتحاد با نفس است. (که ابن عربی در مورد عاصف بن برخیا گفته است.)

بعد می گوید: هر کس به حسب خود گفته است و درست هم گفته است. هر کسی به حسب کشف خودش گفته است.

این نکته، هر کسی که در مورد اسرار الصلاة قلم زده استف بیان این احوالات خود است.

این که لباس تمیز هنگام نماز بپوشیم، چه حالی دست می دهد.

حضرت امام این سرّ الصلّاتی که نوشته است احوالی است که روی می دهد. که گاهی مکرر روی می دهد و گاهی یک بار روی می دهد ولی همین یک بار می چشد که چه خبرهاست و خیلی کار می رسد.

عمق نماز آنیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوانده است می باشد، که وضویش از آب چشمه صاد است. شروع نمازش که هفت آسمان و حجاب را طی می کند. درست است، نماز عرض عریضی پیدا می کند.

بعضی از اعتباریات بشر عادی، به همینجا بند است ولی اعتبارات حضرت حق در متن تکوین است که از عرض تا فرش کشیده شده است.

نکته دیگر: کلیدهایی است که خود اهل بیت در مورد نماز داده اند که خیلی مفید است.

که گفته شد و توضیح دادیم که دو راه برار رسیدن به اسرار است: یکی مکاشفات و حالات خود سالک است. و یکی هم بیانات شارع است.

انسان با اذان و اقامه همه قوای عالم را جمع میکند، همین طور تمام قوای خودش هم که به سمتی رفته است را دارد جمع می کند تا به سمت خدا حرکت کنند.

توصیه حضرت امام ره

نماز جماعت بروز آن حقیقت است که جماعت است. کسی که اذان را می گوید صفی از ملائکه پشت سر او صف می بندند و بعد از این که اقامه می گوید، صفی دیگر از ملائکه پشت سرش صف می بندند.

«و چون سالک خود را مقتدای جنود الهیه از ملائکه و قوای ملکوتیه خود دید و خود را پیشقدم در این سلوک الهی و حضور در محضر ربوبی دید، باید از صلاة خود محافظه و مراقبه نماید و از آن غفلت و سهو نکند که وزر نماز مأمومین به عهده او نماند: [یک وزر به حسب ظاهر داریم که اگر ظواهر نماز را مراعات نکند، وزر مأمومین

در بعضی از روایات هست که نماز جماعت را جز نبی و وصی او نمی تواند اقامه کند.

کسی که گناه می کند که امام جماعت نایستد. لذا از آنجا که خداوند متعال سریع الرضا است، قبل از نماز استغفار کند خداوند گناه او را می بخشد، لذا می تواند امام جماعت بایستد.]

فَالْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ. [چون شده است امام جماعت ملائکه و قوای خودش]

و اگر بر این جماعت محافظه کند، به عدد هر یک از مأمومین فضل صلاة او افزون شود؛ و شاید به توفیق الهی بعضی از اسرارِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، که به صیغه جمع مذکور است، بر او منکشف شود. و اگر مراقبت و محافظت نکند در این اقوال و افعال صلاتی، دروغگو شود و در زمره منافقین درآید؛ [منظور از این نفاق، نفاق مراحل بالاتر است. نه نفاق ظاهری که معلوم است که تا از مومنان فاصله گرفت، همه آن ها را مسخره می کند. منظور حضرت امام ره ریاء و مراحل خفی از آن است که این خودش یک نوع نفاق است.

علامه در المیزان ج ۳ ص ۲۸ به بعد آنجا که بحث تأویل را مطرح می کند، می فرماید: تمام اموری که برای کفار مطرح می کنیم، برای مؤمن هم مطرح می شود اما کمی دقیق تر. ] و علاوه

۱ (۱) - «مؤمن به تنهایی جماعت است.» وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۷۹، «کتاب الصلاة»، «ابواب صلاة الجماعة»، باب ۴، حدیث ۲ و ۵.

بر آنکه تضييع صلاة خود کرده، تضييع صلاة ملائكة الله را نموده، چه که امام ضامن قرائت مأموم است، بلکه حامل وزر سایر اجزاء و شرائط آن نیز هست.

و طریق اسلم و نزدیکتر به نجات آن است که مصلی خود را در جمیع اقوال و افعال تسلیم روحانیت رسول الله صلی الله علیه و آله یا مقام ولایت مآبی، یا امام عصر سلام الله علیهما نماید [این در توصیه ها آمده است، که ظاهراً در فقه الرضا آمده است که این کتاب فقه مأثور است به این شکل که در رساله عملیه عین روایت را می آوردند. در آنجا آمده است: قبل از ورود به نماز، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بخوان و بعد وارد نماز شو. که در حقیقت به این معناست که ایشان را امام خود قرار بده.] و به لسان آنها ثناجویی از حق کند، و در افعال نیز به افعال آنها متمسک شود؛ و خود که امام ملائکه و جنود الهیه است مأموم مقام رسالت و ولایت شود؛ و طی این سلوک روحانی و عروج به معراج الهی را چنانچه به هدایت آن بزرگواران می کند، به تبعیت محض و تسلیم صرف از آنها کند، که علی علیه السلام صراط مستقیم<sup>۱</sup> و نماز مؤمنین است و خضر طریق سلوک است: (طی این مرحله بی رهبری خضر مکن).<sup>۲</sup>

ص: ۷۰

وصل:

[در مورد این که انسان با اذان و اقامه، قوای ملک و ملکوت را جمع می کند، شاید سوال شود که این را از کجا می گوئید؟ حضرت امام ره می خواهد این ها را از روایات نشان دهد.]

عَنِ الْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَصِفُ صَلَاةَ الْمُعْرَاجِ قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمَلًا مِنْ نُورٍ فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ كَانَتْ مُحَدَّقَةً حَوْلَ الْعَرْشِ

۱ (۲) - بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۶۳ - ۳۷۵، «تاریخ امیر المؤمنین»، باب ۱۶.

۲ (۳) - در نسخ مطبوع: قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن / ظلماتست بترس از خطر گمراهی. - حافظ

عَرْشُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاظِرِينَ. أَمَّا وَاحِدٌ مِنْهَا فَاصْفَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ، وَ وَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَحْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ. إِلَى أَنْ قَالَ: فَجَلَسَ فِيهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَفَنَفَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ ثُمَّ خَرَّتْ سُجَّدًا فَقَالَتْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، مَا اشْبَهَ هَذَا النُّورُ بِنُورِ رَبِّنَا؛ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ. فَسَكَتَ الْمَلَائِكَةُ وَ فَتَحَتِ السَّمَاءُ وَ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ ثُمَّ جَاءَتْ وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - أَفْوَاجًا، ثُمَّ قَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ كَيْفَ أَخُوكَ؟ قَالَ: بِخَيْرٍ. قَالَتْ: فَإِنْ أَدْرَكَتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنَّا السَّلَامَ. فَقَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَتَعْرِفُونَهُ؟ فَقَالُوا: كَيْفَ لَمْ نَعْرِفْهُ وَ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَكَ وَ مِيثَاقَهُ مِنَّا ...

الحديث. ۱

پس، فرمود که عروج به آسمان دوم فرمود و ملائکه چون او را دیدند به اطراف آسمان فرار کردند و به سجده افتادند گفتند: «این نور چقدر شبیه است به نور پروردگار ما!» پس جبرئیل گفت:

اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

— دو مرتبه.

۱ ( ۱ ) - «از کتاب علل الشرائع نقل شده است به سندی که آورده از امام صادق (ع) در حدیثی بلند که در آن نماز معراج را وصف می‌فرماید؛ روایت کرده که فرمود: خداوند عزیز جبار بر پیامبر محملی از نور فروفرستاد که چهل نوع از انواع نور در آن بود که گرداگرد عرش خداوند تبارک و تعالی را احاطه کرده بودند آن‌سان که دیدگان بینندگان را خیره می‌ساختند. یکی از آن نورها نور زرد بود، و به این جهت زردی زرد شد؛ و یکی از نورها سرخ بود، به این سبب سرخی سرخ شد.» تا اینکه فرمود: «پس پیامبر (ص) در آن بنشست و سپس به آسمان دنیا عروج کرد؛ پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتادند و گفتند: "منزه و مقدس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح؛ این نور چه قدر به نور پروردگار ما شبیه است!" پس جبرئیل گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ». پس ملائکه ساکت شدند و آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع گشته؛ سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سلام کردند و سپس گفتند: "ای محمد، برادرت چگونه است؟" فرمود: "خوب است." گفتند: "چون او را دیدی از جانب ما سلامش برسان." پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: "آیا او را می‌شناسید؟" گفتند: "چگونه شناسیمش در حالی که خداوند عزَّ وَ جَلَّ برای تو و او از ما پیمان گرفته است."» حدیث ادامه دارد. علل الشرائع، ص ۳۱۲، «باب علل الوضوء ...».



پس، آنها مجتمع شدند و شبیه آن مکالمات را با جناب رسول اکرم کردند؛ پس چهل قسم نور اضافه شد؛ چنانچه در آسمان اول نیز اضافه شد. و عروج به آسمان سوم فرمود، به همین ترتیب ملائکه فرار کردند و سجده کردند و تسبیح گفتند و جبرئیل (ع) شهادت به رسالت داد؛ مجتمع شدند و همان کلمات را عرض کردند. تا عروج به آسمان چهارم فرمود، ملائکه چیزی نگفتند؛ پس ابواب آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع شدند، جبرئیل (ع) بقیه اقامه را گفت ... الی آخر الحدیث الشریف. [یعنی با نفس اذان و اقامه ملائکه را جمع کرده است.]

و در این حدیث شریف اسرار و حقایقی است که دست آمال ما از وصول به آنها کوتاه است و آنچه به فهم قاصر از آن ادراک می‌کنم اگر مذکور دارم حدیث طولانی شود و از وضع این اوراق خارج شود. و مقصود از ذکر بعض از آن، استشهاد برای این بود که به ذکر اقامه ملائکه الله مجتمع شوند.

وَفِي صَحِيحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِذَا أَنْتَ أَذَنْتَ وَأَقَمْتَ، صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَ أَنْ أَقَمْتَ أَقَامَةً بَغَيْرِ أَذَانٍ صَلَّى خَلْفَكَ صَفٍّ وَاحِدٍ.<sup>۲</sup> [پس این بیانی که حضرت امام ره فرموده است گراف و بیخود نیست، بلکه از روایات مأخوذ است.]

و در بعض روایات تحدید فرموده صفین را به اینکه اقلش بین مشرق و مغرب است و اکثرش بین آسمان و زمین است.<sup>۱</sup> و این اختلاف به اختلاف مقامات و مراتب مصلین و صلاة آنهاست.»

۱ (۱) - منبع پیشین.

۲ (۲) - «محمد بن مسلم گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: "چون تو اذان و اقامه بگویی دو صف از ملائکه پشت سرت نماز می‌گزاردند؛ و اگر اقامه بگویی بدون اذان، یک صف از ملائکه پشت سرت به نماز می‌ایستند."»، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۲۰، «کتاب الصلاة»، «ابواب الاذان و الاقامة»، باب ۴، حدیث ۲. به نقل از التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۸.

برخی از موارد وقتی انسان نماز عادی که می خواند، صف عادی است و هر چه جدی تر شود، صفوف نمازش هم جدی تر می شود.

بعضی از اوقات انسان اگر ولیّ خدا بشود و به حال فناء برسد، کل ملائکه از او تبعیت می کنند.

در روایات سعد معاذ رسول الله می فرماید: در تشییع پیکر او همراه هفتاد هزار ملک، جبرئیل هم آمده بود. آمدن جبرئیل به این خاطر بود: او قائما و قاعدا و فی جنبه صورت قل هو الله احد را می خواند. کنایه از همه حالات است که با آن محشور بود لذا جبرئیل در تشییع او حاضر شد.

در مورد مؤمن عادی هست که در تشییع او هفتاد هزار ملک می آیند، ولی آمدن جبرئیل خیلی شاخصه است.

در روایات ما آمده است که: ملائکه مقربّ نسبت به عالم ربّانی عجیب کرنش می کنند.

با همین یک تعبیر خیلی از روایات در این زمینه برایمان جمع شد.

چیزی که حضرت امام فرمود: هم به لحاظ نفس عمل اذان و اقامه می گوید که من اذان این هستم و من اقامه این هستم، علاوه بر این که در روایات هم بیان شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۵ / ۱۳۹۳/۲/۲۰ / ۱۰ رجب / شنبه

اسرار قیام

سر الصلاة ص ۷۲

دو مطلب:

یک: اصل قیام.

یکی این که انسان در مقابل خدا راست بایستد و کمر همت را ببندد و نه افراط داشته باشد و نه تفریط.

استقامت در مسیر و اعوجاج و انحراف به این طرف و آن طرف نداشتن، را حضرت از قیام میفهمد. این بیان را حضرت امام ره از روایت می فهمد.

توضیح

امام وقتی قیام را اینگونه معنا میکند: کمر همت به امر الهی بستن، با اذان اعلام شد و با اقامه آماده شد، و در قیام شروع کردن به امر الهی است.

این قیام استقامت در مسیر و انحراف نداشتن.

چه شد که امام ره این معنا را از قیام فهمیده است؟

روایتی است از امام صادق علیه السلام که وقتی از حضرت در مورد حدود نماز سوال می شود حضرت می فرماید: نماز چهار هزار حد دارد.

بیانی دارد امام که مسأله قیام را بین دو چیز قرار داده است:

بین خوف و رجاء. نه خوف آن چنانی و نه رجاء آن چنانی. گویا روایت قیام را گره زده است به بین این دوتا و وسط ایستادن.

بعد روح این معنا را در تمام سطوح در استقامت دارد استفاده می کند. که تا اولیاء الهی هم این وقوف را دارند.

هر یک از این مراحل یک استقامت ویژه می خواهد. از این روایت عمقی را فهمید، بعد ایشان آن را ادامه داد.

مثلا در مورد روزه روایت آمده است: ابتدا ترک محرمات است. بعد ترک چیزهایی مثل غیبت. و بعد ترک ما سوی الله. که یک سطح که ترک است را می توان به عمق کشید.

حضرت امام هم استقامت در پیشگاه خدا را از روایت فهمیده است، لذا آن را در سطوح بالاتر هم جاری کرده است.

مثلا کسی که نگاه به خلق کند و از حق غافل شود، یک نوع اعوجاج است.

این یک کار حضرت امام است که در بسیاری از جاهای این کتاب به کار رفته است.

مثلا در مورد حج:

مضامینی بیاید که آدم از آن بفهمد:

گاهی عمق گفته شده است و گاه لطف یک مطلب گفته شده است می شود آن را به عمق کشاند و ادامه داد.

« فصل دوم در اسرار قیام است

و آن پیش خاصه، [مرحله اول:] اقامه صُلب است در پیشگاه مقدس حق و تشمیر ذیل است برای اطاعت امر؛ و خروج از تدثار و قیام بر انداز است: **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ**<sup>۲</sup>

[نکته ای در مورد اعمال:

برخی از اعمال با شواهدی که دارد، خودشان حرف می زنند، گاهی آن قدر حرف می زنند که حد ندارد.<sup>۳</sup> مثلاً اذان حرفش این است که بیا باید جمع شوید، اقامه می گوید: آماده شوید. قیام حرفش چیست؟]

[مرحله دوم:] و استقامت در اخلاق و عدل در ملکات است و عدم میل به طرف افراط و تفریط؛ چنانچه در حدیث رزام، مولی خالد بن عبد الله، که در سابق گذشت،<sup>۴</sup> اجناب صادق علیه السلام درباره حقیقت صلاة فرمود:

۱ - محکم کردن کمر برای انجام عمل.

۲ (۱) - «ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن و جامه هایت را پاکیزه ساز.» (مدثر / ۱-۴)

۳ - بعضی از علماء خیلی مراعات می کردند که وقتی بجه اذیت می کرد، مراقب بودند که به سمت او رفتنشان خیلی بار نداشته باشد که بجه خیلی برسد.

۴ - ص ۹. حدیث این چنین آمده است: «عَنْ كِتَابِ فَلَاحِ السَّائِلِ لِلْعَارِفِ السَّالِكِ الْمُجَاهِدِ ابْنِ طَاوُسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ الْحَدِيثُ أَنَّ رِزَامَ، مَوْلَى خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي كَانَ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ، سَأَلَ الْإِمَامَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِحَضْرَةِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ عَنِ الصَّلَاةِ وَ حُدُودِهَا؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ أَلَا فِ حَدٍّ [که حضرت امام ره توضیح داده است که غیر از حدود ظاهری است.] لَسْتُ تَفِي بِوَاحِدٍ مِنْهَا. فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا لَا يَحِلُّ تَرْكُهُ وَ لَا يَتِمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا بِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتِمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا ذِي طَهْرٍ سَابِغٍ وَ تَمَامٍ بَالِغٍ غَيْرِ نَازِغٍ وَ لَا زَانِعٍ، عَرَفَ فَاحْتَبَتْ فَنَبَتٌ وَ هُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَ الطَّمَعِ وَ الصَّبْرِ وَ الْجَزَعِ كَانَ الْوَعْدَ لَهُ صُنْعٌ وَ الْوَعِيدُ بِهِ وَقَعٌ، بِذَلِكَ عَرْضُهُ وَ تَمَثَّلَ غَرَضُهُ وَ بَدَلٌ فِي اللَّهِ الْمُهْجَةُ وَ تَنَكَّبَ إِلَيْهِ الْمَحَبَّةُ غَيْرِ مُرْتَمِعٍ بَارْتِغَامٍ، يَقْطَعُ عِلَاقَ الْإِهْتِمَامِ بِغَيْرِ مَنْ لَهُ قَصْدٌ وَ إِلَيْهِ وَقَدَ وَ مِنْهُ اسْتَرْفَدَ؛ فَإِذَا اتَى بِذَلِكَ كَانَتْ هِيَ الَّتِي تَنْتَهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ...»

وَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ [مقاومت کردن به گونه ای که در مقابل خدا اصلاً شکستگی نداشته باشد.] وَالْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنْعٌ [تا جزع صرف نداشته باشد.] وَالْوَعِيدَ بِهِ وَقَعَ. [که باید بترسد.]

و وقوف بین یدی الله به طوری که خوف به رجا و رجا به خوف غالب نشود و صبر به مقام تجلد نرسد، که در مذهب احبه از اشد منکرات است:

و يَقْبَحُ إِلَّا الْعَجْزُ عِنْدَ الْأَحِبَّةِ

[نزد احبه اظهار تجلد نیکو

نیست.]

و يَحْسَنُ اِظْهَارُ التَّجَلُّدِ لِلْعَدَى [در مقابل

دشمن اظهار تجلد خوب است]

و جزع به حد افراط منافی با رضا نباشد و اطمینان به طوری باشد که یوم جزا و وعد و وعید را قائم بیند، از اعلا مراتب ایمان است.

و در نزد اهل سلوک، استقامت به مقام انسانیت و خروج از تفریط تهوّد و افراط تنصّر است: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا.<sup>۲</sup> و در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطی مستقیم کشیدند و خطوطی در اطراف آن کشیدند و فرمودند: «این خط مستقیم طریقه

من است.» و گویند فرمود:

۱- (۲)- «اظهار صلابت و قدرت در مقابل دشمنان نیکوست/ و در برابر دوستان جز اظهار عجز نکوهیده است.»

۲- (۳)- «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه میانه‌رو و مسلم بود.» (آل عمران / ۶۷)

۳ (۱)- علم الیقین، ج ۲، ص ۹۶۷. (قریب المعنی)

## شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ.<sup>۱</sup>

اشاره الى قوله تعالى: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ.<sup>۲</sup> و شيخ عارف كامل، شاه آبادی -  
روحی فداه - می فرمود: «این فرمایش برای آن است که استقامت امت را هم از آن بزرگوار  
خواسته اند؛ و لهذا این آیه شریفه در سوره شورا هم هست<sup>۳</sup> و این فرمایش را راجع به آن  
نفرمودند زیرا که آن ذیل [من تاب معک] را ندارد.»

بالجمله، استقامت و عدم خروج از وسطیت در همه مقامات از اشدّ امور است بر سالک؛ [این باید  
یک قاعده شود که وقتی در روایت از سطح اول خارج شده است، آن را ادامه داد. که حضرت  
امام ره در چندجای سر الصلاة این کار را انجام داده اند.]»

## دو: نگاه به موضع سجده

### مقدمه:

فعل انسانی مثل فعل یک سنگ نیست، مثل فعل یک شیء طبیعی نیست. فعل شیء طبیعی این  
است که از طبیعت یک شیء در می آید.

اما در انسان، انسان یک موجود ذی شعور است که این کار از او سر میزند. اما لوازمی دارد که ما  
از آن غافلیم.

انسان یک موجود ذی شعور است که یکسری کارهایی را از سر شعور و علم مرکب سر می زند.  
این معنایش این است:

۱ (۲) - «سوره هود مرا پیر کرد (به سبب وجود این آیه).» علم الیقین، ج ۲، ص ۹۷۱.

۲ (۳) - «آن چنان که امر شده ای استقامت بورز، خود و هر کس که با تو به سوی خدا بازگشته است.» (هود / ۱۱۲)

۳ (۴) - «فلذلک فادع و استقم کما امرت...». (شوری / ۱۵)

یعنی هر فعل انسان پر از معنی است. هر کار انسان پر از معنی است.

یک نفر می گوید: می خواهم بروم درس. چرا رفتی این درس؟ می گوید: می خواهم فلانی را ببینیم.

یا برای درس خواندن.

یا برای این که در خانه خسته می شوم.

اینجاست که می گوئیم هر فعل انسان، به دلیلی معنایی پشتش خوابیده است.

گاهی کاری را انسان به چهار دلیل انجام می دهد.

یکی از اساتید درسش را تعطیل کرد. یکی پرسید چرا؟ گفت طلبه ها درس نمی خواندند.

دیگری پرسید؟ گفت چون بی احترامی به کسی دیگر شد. و... چهار دلیل گفت.

یک تیر و دو نشان. گاهی نا خواسته است و گاه خواسته.

پر از معنی و مقاصد است، پر از اندیشه هایی است که در عمل خوابیده است.

یکی عملی را خالصانه انجام می دهد و یکی ریاکارانه. یکی خود را نشان می دهد و یکی خدا را.

فعل شعوری انسان، اشباع معانی دارد و می تواند جهات متعدد در آن اشباع شود.

برخی از کارهای شریعت، اگر از آن ها بپرسید، می گوید به این دلیل و باز از او بپرسید، دلیل دیگری می گوید.



مثلا در مورد تکبیرات هفتگانه امام معصوم در جایی گفته است: به خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در جایی گفته است به خاطر امام حسین علیهم السلام.

اگر کسی عقل کل شود، می تواند یک عمل را به حسب هزار معنا در نظر بگیرد.

مثلا می شود نماز به حسب ده ها هزار نفر معنا داشته باشد.

اتفاقا در شریعت نمونه هایی داریم:

بعضی نتوانسته اند جمع کنند، گفته اند قابل جمع نیست.

بعضی گفته اند هر کدام به حسب است.

اما به نظر من می تواند معانی متعدد داشته باشد.

### *القائات ربّانی یا الهامات الهی یا خواطر ملکی*

یک بحثی داریم تحت این عنوان، در دل عمل می شود معنی. این القائات و خواطر می شود نکته و سرّ عمل.

خود خواطر می شود معنای کار.

البته القائات نفسانی و شیطانی هم به همین شکل است.

در مورد القاء شیطانی و نفسانی می شود جنگید و نمی گذاریم در صحنه عمل بیاید.

اگر کسی این نکته را بفهمد خیلی از اسرار نماز و... حل می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۶ / ۱۳۹۳/۲/۲۱ / ۱۱ رجب / یکشنبه

مقدمه را در مورد وجود ارادی و عمل ارادی انسان عرض کردیم. اراده انسان باعث می شود که با شعور به گونه ای عمل کند که در مرحله کار رسیدن، تا این معنا را آدم قبول می کند، خیلی از لوازم را به دنبال می آورد.

هر عمل انسان اندیشه ای پشتش خوابیده است.

بعد بحث خواطر را مطرح کردیم. گفتیم: خواطر ملکی و القائنات ربّانی که پیش می آید در درون عمل اشباع می شود.

مثلاً: کسی در حال راه رفتن، دید کسی نیاز به کمک دارد، ملکی به دلش انداخت که به او کمک کن.

آن چیزی که پشت این عمل خوابیده است با آن کسی که ریاکارانه عمل می کند، فرق می کند.

معنای یک عمل دلسوزی است و معنای یک عمل خودشیرینی است.

القائنات ملکی و القائنات شیطانی را هم مطرح کردیم.

مثلاً در یک جلسه ای مؤمنی خطایی می کند، شیطان به طرف مقابل القاء می کند که او را بشکن و او هم شروع می کند و دو اشکال از او می گیرد.

گاهی این القاء ملکی یا شیطانی را متوقف میکنیم و گاه این ها را امتداد می دهیم.

خواطر و القائنات شیطانی و ملکی گاهی می تواند معنای عمل شود.

نکته دیگری که عرض کردیم:

شریعت می تواند معانی متعددی در عملی اشباع کند؟ بله. شارع تمام افراد را می بیند و بر حسب همه آن ها جعلش اشباعات فراوان داشته باشد.

### نکته دیگر

مومنی شروع می کند به کار و خالصانه هم می آید. القاءات ملکی همراهش می آید. وقتی می گوید: الله أكبر. در این حال به او القاء می شود که: دنیا را به پشت بیانداز.

یا یکی بگوید: ما سوی الله را به پشت بیانداز.

یکی هم می گوید: الله أكبر.

مخصوصا کسی که در مسیر شریعت و طهارت هست، القاءات متعدد را در دل عمل می کند. که همین عمل چند معنا پیدا می کند.

اگر عالمی گفت که الله أكبر به این معناست، درست است یا آن معنا، آن هم درست است. و...

خدایی که هست می تواند تمام این معانی را در نظر گرفته باشد.

از طرفی هم «و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا»

لذا می توان هزار کتاب سر الصلاة نوشت و هزار جور هم معنا کرد. ولی با این معیار که با اصول شریعت موافق باشد. بعضی از آقایانی که سر الصلاة نوشتند بر اساس حال خودشان نوشته اند.

بنده خدایی رفته بود سر قبر عالمی، و بعد به او القاء شد، «إنا بکم لاحقون» که بعد هر وقت می رود سر آن مزار، آن القاء به او می شود.

این باعث می شود معانی متعدد.

اگر کسی این را بفهمد، لطف هر معنایی را باید فهمید.

بعضی از افراد چیزی که به آن ها القاء شده است را به دیگران منتقل می کنند. و مثلاً در نماز اعمال می کنند.

مثلاً: امیر المومنین علیه السلام فرمود: اگر کسی بداند که در سجده چه جلالی از حق بر اوست، سر از سجده بلند نمی کرد.

گاهی در روایات می آید و گاهی در بیانات آقایان می آید که با ضوابط دین می سازد.

این ها را گفتم برای این که مباحثی که حضرت امام ره فرموده است تأیی نکنید که این معانی از کجاست.

### تبیین نگاه به موضع سجده در هنگام نماز

گاهی آدم پیش بزرگی که می رود، سرش به زیر است. بالا نمی آورد. اگر کسی در نماز به موضع سجده نگاه کند از این باب باشد

یا از این باب باشد که سجده گاه جای فنای من است.

یا به این معنا باشد که در روایات هم آمده است که: ما از خاکیم و به خاک هم بر می گردیم.

این یک نوع اشباع کردن است.

که حال نماز را با حال بندگی توأم کردن است.

بعضی از آقایان گفته اند: هر حال خوشی دست داد، آن را امتداد بدهید. و آن را برایتان بیاورید.

یکی از اساتیدمان می گفت: من هر وقت می خواهم وارد نماز شوم یاد آن پلنگ می افتم که رفته بود در آخور و گاو را خورده بود که جناب مولانا به شعر در آورده بود که صاحب گاو آمده بود و دست بر آن می کشید و اگر برقی می آمد و می فهمید که پیش کیست؟...

آن استاد گویا یک بار این حال برایش دست داده بود، هر وقت وارد نماز می خواست بشود این داستان را به یاد می آورد.

### متن

«که باید در حال قیام بین یدی الله از عدم قیام به امر، چنانچه شاید و باید، شرمگین شود و سر خجلت و انفعال به زیر افکند و چشم را به مورد سجده، که خاک مذلت است، بدوزد و متذکر مقام تذلل و قصور و تقصیر خویش شود [این یک حال خوشی است که گویا برای حضرت امام ره دست داده است و اینجا ذکر کرده است و با ضوابط دین هم می سازد.] و خود را در محضر مقدس ملک الملوک که جمیع ذرات کائنات در تحت حیطة سلطنت و قهر و قدرت او هستند ببیند و متذکر مقام قیومیت ذات مقدس و قیام دار تحقق به او شود؛ و در قلب، این حیطة قیومیه را و این تدلی [أی التجلی] و فنای عالم را مستقر کند؛ شاید کم کم به سر قیام رسد و توحید فعلی را، که اهل معرفت، سر آن دانند، دریابد؛ پس، مقام ظهور به تجلی فعلی بر قلب او منکشف شود و سر

لا جبرَ و لا تفویضَ بل امرٌ بینَ الامرین<sup>۱</sup>

۱- (۵) - «نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو امر.» اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۴، «کتاب التَّوْحِيد»، «باب الجبر و القدر»، حدیث ۱۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۴.

بر او ظاهر گردد؛ پس، لایق ورود در محضر شود و بعضی از اسرار تکبیرات افتتاحیه و قرائت و رفع ید در تکبیرات بر او مکشوف شود.»

بعضی گفتند که شهید ثانی گفته است: می شود چشم را بست، نمی شود چشم را بست.

بحث ما در این است که بر اساس ضوابط شریعت چه معانی می تواند از این فعل فهمید.

حضرت امام ره: قیام را توحید فعلی، رکوع را توحید صفاتی و سجده را توحید ذاتی می داند که دو معنا برای توحید ذاتی درست می کند که یکی در سجده اول و دومی در سجده دوم.

سرّ تکبیرات افتتاحیه و رفع ید

که گفتیم هفت تکبیر دارد و سه ذکر دارد که در روایات معراج گفتیم.

متن

«فصل چهارم [در سرّ تکبیرات افتتاحیه و رفع ید است]

پس، تو ای سالکِ اِلَیَّ اللّٰه و مجاهد فی سبیل اللّٰه چون اقامه صلب در محضر قرب نمودی و تخلیص نیت در پیشگاه عزت کردی و قلب خود را صفا دادی و در زمره اهل وفا داخل شدی، خود را مهبای دخول در باب کن و اجازه فتح ابواب طلب، و از منزل طبیعت حرکت کن و حجاب غلیظ آن را با تمسک به مقام کبریایی رفع کن و به پشت افکن و تکبیرگویان وارد حجاب دیگر شو [بسیاری از حالات درونی ما بروز بیرونی پیدا می کند. اصل این اعمال این چنین است که ما داریم تقلیدی انجام می دهیم، تا کم کم برسیم به لقاء ملکی. هر چیزی که لقاء می شود و معنا می شود.] [که هر الله اکبر یک حجاب را کنار می زند و وارد حجاب بعدی می شود. از این به بعد هر چه امام ره می فرمایند بر اساس روایات است.] و آن را رفع کن و به پشت سر

افکن و تکبیر بگو و حجاب سوم را نیز مرتفع کن که به سر منزل باب القلب رسیدی، پس توقف کن و دعای مأثور بخوان:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ ... [تعبیر به الحق المبین خیلی معنا دارد.]

الخ.<sup>۱</sup>

سلب مالکیت از غیر حقّ و حصر مطلق تصرفات را بر آن ذات مقدس نما که خود را رافع حجاب نشماری و لایق تکبیر حقّ ندانی،

فَأَنَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ

ص ۷۷

يُوصَفُ.<sup>۲</sup>

پس، قصر الوهیت در حقّ کن و غفران ذنوب خود را طلب نما.

و پس از آن، رفع حجاب رابع و خامس کن و به پشت افکن و تکبیر را تکریر نما و چشم دل باز کن که ندای «تَقَدَّمَ» شنوی. و اگر حلاوت محضر و لذت ورود یا هیبت و عظمت حضور در قلبت ظاهر شد، بدان که از طرف اجازه ورود صادر شده؛ پس، با حال خوف و رجا و تبتل و تضرع بگو:

---

۱ ( ۱ ) - « خداوندا، تویی پادشاه حق آشکار ... بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۰۶، « کتاب الصلوة »، باب ۳۷، حدیث ۳. [لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ]

۲ ( ۱ ) - « او بزرگتر از آن است که به وصف درآید. » اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۹، « کتاب التَّوْحِيدِ »، « باب معانی الاسماء و اشتقاقها »، حدیث ۸ و ۹. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۶۶، « کتاب الصلوة »، باب ۴۴، حدیث ۲۰.

لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ ...

الخ.<sup>۱</sup> و تفکر در حقایق این اذکار شریفه کن که در آن ابوابی از معارف است و خود در آن ادب حضور است.

پس از تنزیه و تسبیح حق از ورود در حضرتش و تنزیه مقام مقدسش از توصیف، رفع حجاب سادس نما و تکبیر بگو؛ و اگر خود را لایق دیدی رفع حجاب هفتم کن، که لطیفه سابعه است، و الا توقف کن و باب احسان حق را بکوب و اعتراف به اسائه خود از روی قلب کن و بگو:

يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ.<sup>۲</sup>

و ملتفت باش که در این کلام صادق باشی و حقیقتاً قرع باب احسان کنی و الا بر حذر باش و از نفاق در محضر ذو الجلال بترس.

و پس از آن، رفع حجاب سابع کن و آن را به پشت سر [افکن] به رفع ید، و تکبیر احرام گو و خود را از غیر محروم دان که داخل حرم کبریا شدی، پس بگو: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ... الخ.

و بدان که برای تو خطر عظیمی پیش آمده که آن، نفاق در اول عبادت در محضر عالم به سر و خفیات است. و اگر چون نویسنده محبوب از هر کمال و

---

۱ ( ۲ ) - « سرم به فرمان تو ( رو به تو دارم ) و سعادت از تو است؛ خیر به دست تو است و شر ( را ) بسوی تو ( راه ) نیست ... ». بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۰۶، « کتاب الصلاة » باب ۳۷، حدیث ۳. [ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَدْيَةِ عَبْدِكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْكَ وَ بَكَ وَ لَكَ وَ إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنَاجَى وَ لَا مَفْرَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِيكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ ]

۲ ( ۳ ) - « ای نیکویی کننده، بدکار به سوی تو آمده است. » بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۷۵، « کتاب الصلاة »، باب ۲۲، حدیث ۲۹. فلاح السائل، ص ۱۵۵. مستدرک الوسائل، « کتاب الصلاة »، « ابواب تکبیرة الاحرام »، « باب استحباب تفريق التكبيرات »، حدیث ۶.



معرفت و پابستِ علایق دنیا و حب نفس و سرگرم شهوت و غضب خود را از این مقامات عاری دیدی، خود را در محضر حق و ملائکه مقربین رسوا مکن و به نقص و عجز خود اعتراف کن و از قصور و احتجاب خود در انفعال باش و با انکسار قلب و انفعال و خجلت وارد شو و اذکار را از لسان اولیا بگو که خود لایق آن نیستی، زیرا که تا پشت پا بر خود و هر دو جهان نزی، در این اقوال صادق نباشی؛ و تا تسلیم حقیقی بین یدِ الله نباشی، مسلم نیستی؛ و تا خودبینی، از حدود شرک خارج نشدی؛ و تا فانی مطلق نشوی، نتوانی گفت: **إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.<sup>۱</sup> پس، اگر خود را مرد این میدان ندیدی، در صف اهل معرفت هرگز داخل مشو و در پیشگاه احرار خویشتن را خجل منما.

**فَعَنِ الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَام:** اِذَا كَبُرْتَ فَاسْتَصْغِرْ مَا بَيْنَ الْعُلَى وَ الثَّرَى دُونَ كِبَرِيَّائِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا اطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ يُكَبِّرُ وَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ قَالَ: يَا كَاذِبُ، أَ تَخْدَعُنِي؟ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَحْرَمَنِكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَ لَأُحْبِبَنَّكَ عَنْ قُرْبِي وَ الْمَسَارَّةِ بِمُنَاجَاتِي. فَاعْتَبِرْ أَنْتَ قَلْبَكَ حِينَ صَلَاتِكَ فَإِنْ كُنْتَ تَجِدُ حَلَاوَتَهَا وَ فِي نَفْسِكَ سُورَهَا وَ بَهْجَتَهَا وَ قَلْبُكَ مَسْرُورٌ بِمُنَاجَاتِهِ مُلْتَذُّ بِمُخَاطَبَاتِهِ، فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ صَدَّقَكَ فِي تَكْبِيرِكَ لَهُ؛ وَ إِلَّا فَقَدْ عَرَفْتَ مِنْ سَلْبِ لَذَّةِ الْمُنَاجَاةِ وَ حَرَمَانِ حَلَاوَةِ الْعِبَادَةِ، أَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى تَكْذِيبِ اللَّهِ لَكَ وَ طَرْدِكَ عَنْ بَابِهِ.﴾

۱ (۱) - «همانا نماز من، عباداتم، زندگیم و مرگم برای خدا، پروردگار دو عالم است.» (انعام / ۱۶۲)

۲ (۲) - «از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون تکبیر (نماز) گفتی، آنچه را ما بین آسمان و زمین است در مقابل کبریا خدا کوچک و ناچیز شمار که اگر خداوند بر قلب بنده، زمانی که تکبیر می‌گوید، بنگرد و در دل او چیزی باشد که از حقیقت معنای تکبیر بازش می‌دارد، به او می‌گوید: ای دروغگو آیا مرا می‌فریبی؟ به عزت و جلالم سوگند که از شیرینی یاد خود محرومت کنم و از قرب به خود و شادمانی مناجاتم محجوبت سازم.» پس به هنگام نمازگزاردنت دل خود را بیازما، اگر شیرینی نماز را و در (عمق) جان سرور و بهجت (حاصل از) آن را می‌یابی و دلت از راز و نیاز با او شادمان است و از گفتگو با او لذت می‌برد، بدان که خداوند تو را در تکبیری که بر زبان رانده‌ای تصدیق فرموده است؛ وگرنه،

دانسته‌ای که فقدان لذت و مناجات و محرومیت از شیرینی عبادت دلیل بر این است که خدا تو را (در تکبیرت) دروغگو دانسته و از درگاه خود رانده است.»

مصباح الشریعة، باب ۱۳. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۳۰، «کتاب الصلاة»، باب ۳۸، حدیث ۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۷ / ۲۷/۲/ ۱۳۹۳ / ۱۷ رجب / شنبه

این نماز برای خودش طریقتی دارد. بحث های شریعتی نماز همان است که فقهاء در بحث های فقهی می پردازند.

در خود دین و آموزه های دینی، نماز در سطح طریقتی هم مطرح شده است افزون بر شریعت.

در کنار سطح نماز، سطح طریقتی نماز هم مطرح شده است.

طریقت منجر می شود به حقیقت. یعنی در نماز مکشافتی روی می دهد. که در حقیقت همان طریقت منجر شده است به طریقت.

حضرت امام: نمازهای اولیاء این گونه است که شهودات دارند و آن شهودات را می بینند بر حسب نمازی که می خوانند. می توانند با همین نماز بالا می روند.

لذا می فرماید: کل نمازهای اولیاء الهی نقشه تجلیات است.

که در مورد رسول الله در روایات آمده است. که رسول الله وقتی از این نشأه بالا رفت و کشف حجاب می شد و به حسب هر کدام حضرت یک الله اکبر می فرمود. که این ها سه فضای نوری دارد که تبدیل شده است به سه ذکر که حضرت می فرماید.

نماز اولیای الهی، فکر نکنید در سطح طریقت است بلکه پایان طریقت که وصل به حقیقت می شود.

در نماز هر سه سطح را داریم، که ایشان دارد در مورد سطح سوم آن که حقیقت است توضیحاتی را می فرمایند.

حضرت امام: همان طور که در حضرت ابراهیم سه حال داشتیم که تبدیل شد به وجهت وجهی، همینطور هم برای اولیای الهی، هفت مرحله داریم که از هر کدام عبور می کند الله اکبر می گوید، که این می شود تفسیر دقیق روایات معراج در باب تکبیر.

### سر الصلاة، متن، ص: ۷۹

«و اما نماز اولیا- چنانچه سابق ذکر شد- نقشه تجلیات است. پس چون قلوب صافیه خود را شطر عالم غیب قرار دادند و مرآت ذات خود را متوجه شمس حقیقی کردند، به مناسبت قلوب آنها از حضرت غیب تجلی خاصی بر آنها شود.

و چون در اول امر تجلی تقییدی است، [مثلا حق را موطنی از موطن هستی متجلی می بیند]. تکبیری گویند- فَهُوَ أَكْبَرُ مِنَ التَّجَلِّيِ التَّقْيِيدِيِّ.

پس، آن را از حجابهای نور شمارند و قلب خود را از آن منصرف کنند و با دست سرّ ارفع حجاب قلبی را نمایش دهند. پس از رفع حجاب، تجلی دیگری به قلب آنها شود که از تجلی اول ارفع و اعلاست؛ پس تکبیر گویند و رفع آن حجاب نمایند. و همین طور حجب سبعة را رفع کنند تا وصول به منتهای کرامت حاصل شود. پس، چون تجلی ذاتی بر قلوب آنها بی تقید و حجاب شد، [که بعد از حجاب سوم و تکبیر یک ذکری بود و بعد از رفع حجاب پنجم و تکبیر ذکری داشت و بعد از رفع حجاب هفتم و تکبیر ذکری داشت]: وَجَّهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ گویند و وارد نماز شوند و خود را به تکبیر احرام از هر خاطری غیر حقّ محروم کنند و هر چه جز دوست را بر خود حرام شمردند و توجه به غیر [حتی خود شخص که اِنِّيت اوست] را پشت بر قبله حقیقی دانند و مبطل صلاة شمارند [منظور مبطل سلوکی و حقیقتی است نه مبطل

شریعتی] و رجوع به انیت و انانیت خود را از احداث قاطعه نماز محسوب دارند [برای کسی که به تجلی ذاتی رسیده باشد. که این هم به لحاظ سلوکی و حقیقتی است.]. و چون متمکن به این مقام شدند و مستقیم بر امر گردیدند فَقَدْ تَمَّ مِيقَاتُ الرَّبِّ<sup>۱</sup>. [اگر کسی نماز را این گونه بخواند، مِيقَاتُ رَبِّ او تمام شده است که به تجلی ذاتی رسیده است و از آن در نمی آید.]. و اهل معرفت گویند آیه شریفه **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ ...** الخ<sup>۲</sup> اشاره به کیفیت سیر معنوی و سفر روحانی جناب ابراهیم خلیل الله است.»

آداب الصلاه ص ۱۸۸

تقریرات فلسفه ج ۳ ص ۵۲

چهل حدیث ص ۵۹۰

مهم ترین جا شرح دعای سحر ص ۱۴.

در شرح دعای سحر می فرماید:

منظور از شب ظلمت طبیعت است. که سیر می کند از طبیعت به نفس، که سه مرحله است: نفس و قلب و روح.

کوکب می شود نفس، حالت قمری می شود قلب و حالت شمسی می شود روح.

لذا بعدش می گوید: وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض.

که این معنای باطنی این آیات است.

---

۱ (۱) - «همانا زمان وعده دیدار پروردگار کامل گشت.» (برگرفته از آیه ۱۴۲ سوره اعراف).

۲ (۲) - «پس چون شب او را فرا گرفت ...» (انعام / ۷۶)

بیان امام:

همان طور که حضرت ابراهیم سه سیر از نفس به قلب و از قلب به روح داشتند و پس از آن توجه به حق و ربّ مطلق آمد، شبیه به این در معراج برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای الهی در نمازشان پیش آمده است.

حتیّ آحاد رعیت هم هستند کسانی که از ابتدا تا انتهای نماز در حال کشف و شهود هستند.

### شرح دعای سحر ص ۱۴

«حتیّ ینتهی الی الحق المطلق. كما هو المشار الیه فی الكتاب الإلهی [مبیناً] لطریقة شیخ الأنبیاء، علیه و علیهم الصلاة و السلام، بقوله تعالی (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي)، الی قوله (وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) ۱۹. فتدرّج من ظلمات عالم الطبیعة، مرتقیاً<sup>۱</sup> الی طلوع ربوبیة النفس، متجلیة بصورة الزهرة. فارتقی عنها فرأى الأفول و الغروب لها. فانتقل من هذا المنزل الی منزل القلب الطالع قمر القلب من افق وجوده، فرأى ربوبیته. فتدرّج عن هذا المقام ایضاً الی طلوع شمس الروح؛ فرأى غروب قمر القلب، فنفی الربوبیة عنه، فأثبت الربوبیة ثالثة لشمس الروح. فلما افلت بسطوع نور الحق و طلوع الشمس الحقیقی نفی الربوبیة عنها و توجه الی فاطرها. فخلص<sup>۲</sup> من کل اسم و رسم و تعین و وسم، و اناخ راحلته عند الرب المطلق. فالعبور علی منازل الحواس و التخيلات و التعقلات، و تجاوزدار<sup>۳</sup> الغرور الی غایة الغایات، و التحقق بنفی الصفات و الرسوم و الجهات، عیناً و علماً، لا یمکن إلا بعد التدرج فی

۱ (۴). (ب): متدرجاً مرتقیاً.

۲ (۸) و (۸ و ۹). من قوله «فرأى غروب قمر القلب» الی قوله «لشمس الروح» ساقطة من (ب).

۳ (۱۰). (ب): وخلص.

۴ (۱۲). (أ) و (ب): و تجاوز عن.

الاوراسط؛ من البرازخ السافلة و العالفة الى عالم الاخرة، و منها الى عالم الاسماء و الصفات: من التي كانت اقل حطة الى اكثر حطة، الى الالهفة المطلقفة، الى اءءفة عفن الجمع، المسءهلك فيها كلُّ ءءجلفاء الخلفة و الاسماءفة<sup>٢</sup> و الصفاففة، الفاففة فيها ءءفناء العلمفة و العفنففة. و اءار المولى ٢٠ الى هذا ءءرج بقوله:

از جماءى مردم و نامى شءم      وز نما مردم ز ءفوان سر زءم

ص ١٥

الى قوله:

پس ءءم ءرءم ءءم ءون ارءنون      ءوفاءم كانا الىه راءعون ٢١

و هذا هو الظلومفة المشار الىها بقوله ءعالى (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) ٢٢ (١) على بعض الاحءمالاء<sup>٣</sup>. و هذا مقام «او اءنى» اءففة المقاماء<sup>٤</sup> الانسانفة (٢)؟ بل لم فكن هناك<sup>٥</sup> مقام و لا صاءب مقام. و هذا مقام الهمان المشار الىه بقوله ءعالى (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) ٢٦ (٣) على بعض الاحءمالاء.

ص: ١٦

١ (١٤). (ب): من الاوراسط.

٢ (١٧). (أ): - و الاسماءفة.

٣ (٤). (ب): - على بعض الاحءمالاء.

٤ (٥). (أ) و (ب): مقاماء /

٥ (٢٠). (ب): الانسان /

٦ (٢١) هاهنا.

فإذا بلغ السالك الحضرة الإلهية<sup>۱</sup> و رأى بعين البصيرة الحضرة الواحدية، و تجلى له ربه بالتجليات الأسمائية و الصفاتية، و توجه الى محيطية بعض الصفات و الأسماء و محاطية بعضها، و فضل بعضها<sup>۲</sup> و افضلية الاخرى، يسأل ربه باللسان المناسب لنشأته، و يدعو بالدعاء اللائق بحضرته، بأبهى الصفات و اجملها و اشرف الآيات و اكملها، فيسرى من لسان حاله الى قاله، و من سره الى مقاله، فيقول:

«اسألك من بهائك بابها»

الى غير ذلك.»

داستان علامه به نقل از آیت الله انصاری شیرازی مد ظله

یکی از دوستان از حضرت آیت الله انصاری شیرازی نقل کردند:

ایشان رفتند منزل علامه طباطبائی سوالی را مطرح کردند. علامه داشتند جواب می دادند. یک دفعه به جایی خیره شدند و وسط صحبت نیم ساعتی به جایی خیره شدند و بعد که برگشتند، یادشان نبود که آیت الله انصاری شیرازی چه مطلبی گفته اند و ایشان هم چیزی نگفتند و بعد بلند شدند و آمدند بیرون.

بعضی مراقبه شان را بانماز حل می کنند و مشاهداتشان در نماز است.

در مورد معراج رسول الله می گویند: ایشان فرمود: من وقتی رفتم و برگشتم، عرق پیشانی ام که قبل از رفتن بود هنوز خشک نشده بود.

---

۱ (۱). (أ): حضرة الإلهية.

۲ (۳). (أ): - و فضل بعضها و (ب):

( و فضيلة بعضها.

طیّ الزمان و طیّ المكان

طیّ زمان یا طیّ مکان.

که گویا یک زمان کوچک یک زمان بسیار وسیع پنجاه ساله است.

که حقایق بسیار را در عرض چند ثانیه می یابد.

ادامه سر الصلاة ؛ متن ؛ ص ۷۹

«و اشاره‌ای به بعض از آنچه شنیدی نموده است در حدیث شریف

عَنِ الْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ: لِأَيِّ عِلَّةٍ صَارَ  
التَّكْبِيرُ فِي الْإِفْتِاحِ سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ سَبْعًا وَ الْأَرْضِينَ  
سَبْعًا وَ الْحُجُبَ سَبْعًا؛ فَلَمَّا اسْرَى

سر الصلاة، متن، ص: ۸۰

بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ ادْنَى رَفَعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حُجْبِهِ، فَكَبَّرَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي فِي الْإِفْتِاحِ؛ فَلَمَّا رَفَعَ لَهُ الثَّانِي، كَبَّرَ؛  
فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ سَبْعَ حُجُبٍ فَكَبَّرَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ. فَلِذَلِكَ الْعِلَّةُ تُكَبَّرُ لِلْإِفْتِاحِ فِي الصَّلَاةِ  
سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ.<sup>۱</sup>

۱) «از کتاب علل الشرائع به سندی که آورده، از هشام بن حکم روایت کرد که از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: "چرا در افتتاح نماز (گفتن) هفت تکبیر دارای فضیلت بیشتر شده است؟" فرمود: "ای هشام، خداوند آسمانها را هفت، زمینها را هفت و حجابها را هفتگانه آفرید؛ پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله را به معراج برد و قرب او به پروردگارش به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیکتر شد، یک حجاب از حجابهایش برداشته شد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و آغاز نمود به گفتن کلمات افتتاحیه نماز؛ پس چون حجاب دوم برایش برداشته شد، تکبیر گفت؛ و به همین منوال)



و از حدیث معراج معلوم شود که برای حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله سه مرتبه نور عظمت تجلی کرده در تکبیرات افتتاحیه؛ چنانچه برای خلیل الرحمن نیز انوار تقییدی سه مرتبه تجلی کرد، پس از آن وصول حاصل شد؛ و در این حدیث نیز چنین فرماید:

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالْإِفْتِتَاحِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ

ص ۸۰

بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ ادْنَى رُفِعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حُجْبِهِ، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي فِي الْإِفْتِتَاحِ؛ فَلَمَّا رُفِعَ لَهُ الثَّانِي، كَبَّرَ؛ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ سَبْعَ حُجُبٍ فَكَبَّرَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ. فَلِذَلِكَ الْعَلَّةُ تُكَبِّرُ لِلْإِفْتِتَاحِ فِي الصَّلَاةِ سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ.<sup>۲</sup>

و از حدیث معراج معلوم شود که برای حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله سه مرتبه نور عظمت تجلی کرده در تکبیرات افتتاحیه؛ چنانچه برای خلیل الرحمن نیز انوار تقییدی سه مرتبه تجلی کرد، پس از آن وصول حاصل شد.<sup>۳</sup> و در این حدیث نیز چنین فرماید:

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالْإِفْتِتَاحِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: الْآنَ وَصَلْتَ إِلَى فَسَمِّ بِاسْمِي ...

گذشت) تا به هفت حجاب رسید؛ پس آن جناب هفت تکبیر گفت. بدین علت برای افتتاح نماز هفت تکبیر گفته می‌شود.<sup>۴</sup> «علل الشرائع، ص ۳۳۲، باب ۳۰، حدیث ۴.

۱ (۲) - اشاره است به مفاد آیات ۷۶ تا ۷۹ سوره انعام.

۲ (۱) - «از کتاب علل الشرائع به سندی که آورده، از هشام بن حکم روایت کرد که از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: "چرا در افتتاح نماز (گفتن) هفت تکبیر دارای فضیلت بیشتر شده است؟" فرمود: "ای هشام، خداوند آسمانها را هفت، زمینها را هفت و حجابها را هفتگانه آفرید؛ پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله را به معراج برد و قرب او به پروردگارش به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیکتر شد، یک حجاب از حجابهایش برداشته شد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و آغاز نمود به گفتن کلمات افتتاحیه نماز؛ پس چون حجاب دوم برایش برداشته شد، تکبیر گفت؛ و به همین منوال (گذشت) تا به هفت حجاب رسید؛ پس آن جناب هفت تکبیر گفت. بدین علت برای افتتاح نماز هفت تکبیر گفته می‌شود." «علل الشرائع، ص ۳۳۲، باب ۳۰، حدیث ۴.

۳ (۲) - اشاره است به مفاد آیات ۷۶ تا ۷۹ سوره انعام.

الحديث.»

این ها را قبلا در ضمن روایات معراج معنا کردیم.

اما حضرت امام ره این ها را ذیل بحث نماز حقیقتی و اولیاء الهی معنا کرده اند.

ما سه سطح از نماز داریم: شریعتی، طریقتی، حقیقتی.

که اصل نماز حقیقتی است که نماز حضرت رسول و اهل بیت علیهم السلام این گونه است.

اسرار قرائت نماز

انسان لایه های طولی دارد که به لحاظ حرکت جوهری درونی و سیر درونی می توان آن ها را طی کرد و به عمق آن ها رسید.

کسی در سطح اول هست. ولی کسی توانسته به سطح دوم یا سوم برسد. لایه های طولی درون انسان.

لایه های طولی باعث می شود: تدرج و تدریج در رسیدن و سیر تدریجی به سمت عمق که هر لایه درونی عمیق تر است که سیر در عمق است و صعود به بالاست. لذا هر انسانی بتواند به لایه بالاتر برسد به عمق بیشتری رسیده است.

اصلا سیر منازلی و صد منزلی که مطرح می شود فلسفه اش این است.

که گاهی این صد منزل را در سه لایه اولیه: نفس و قلب و روح.

---

۱ (۳) - «پس چون از تکبیر و افتتاح نماز فارغ گشت، خداوند عزّ و جلّ فرمود: "اینک به من رسیدی پس نام مرا ببر".» حدیث ادامه دارد. علل الشرائع،

ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

بعضی در هفت سطح و بعضی مثل خواجه عبد الله در ۱۰ منزل در نظر گرفته اند که هر کدام ده قسم است.

ملا عبدالرزاق گفته است: ما ده لایه داریم که سه تا به نفس و سه تا به قلب و سه تا به روح مرتبط است.

فلسفه منازل در این بالارفتن از این ده لایه است.

کسی که در مرحله اول باشد که حضرت امام تعبیر می کند به قرائ عامه.

بعد می شود قرائت خاصه. بعد قرائت اصحاب معرفت و بعد قرائت اصحاب قلوب. بعد قرائت اصحاب ولایت.

سرش بر

اگر کسی این را قبول کند می تواند بگوید که سطوح متعدد نماز یا تکبیر یا رکوع یا سجود یا قرائت داریم.

این اندیشه در عرفان خیلی رایج است.

گاهی تعبیر می کنند که «حسنات الأبرار سیئات المقربین»

« فصل پنجم در بعض از اسرار قرائت است

و از برای آن، چون سایر اجزای نماز، مراتب و مقاماتی است حسب مقامات اهل عبادت و سلوک. و ما به طریق اجمال اشاره ای به آن می کنیم:

اول، قرائت عامه است؛ که اصل آن، تجوید و تصحیح صورت

ص ۸۱

است؛ و کمال آن، تفکر در معانی و مفاهیم عرفیه است.

دوم، قرائت خاصه است؛ و آن احضار حقایق لطائف کلام الهی است در قلب به قدر قوت برهان یا کمال عرفان؛ و کمال آن، به وصول به بعض مراتب اسرار قرائت است.

سوم، قرائت اصحاب معرفت است؛ و آن ترجمان مشاهدات خویش است پس از معرفت به حقیقت کلام و کتاب الهی.

چهارم، قرائت اصحاب قلوب است؛ و آن ترجمان حالات قلبیه است پس از تحقق به بعض مراتب حقیقت قرآن.

پنجم، قرائت اصحاب ولایت است؛ و از برای آن به طریق اجمال سه مقام است: اول، مقام ترجمان تجلیات فعلیه است بر قلب ولی؛ دوم، ترجمان تجلیات اسمائیه است؛ و سوم، ترجمان تجلیات ذاتیه. و در این سه مقام، قاری حمد و ثنای حق به لسان حق کند، زیرا که نمونه قرب نوافل از مقام تجلیات افعالیه شروع شود: **وَاللّٰهُ يَصِيرُ لِسَانَ الْعَبْدِ**. پس، سالک حمد حق به لسان حق کند؛ چنانچه در قرب فرائض حق تعالی حمد خود به لسان عبد کند: **وَالْعَبْدُ يَصِيرُ لِسَانَ اللّٰهِ! عَلَيَّ عَيْنُ اللّٰهِ وَيَدُ اللّٰهِ وَلِسَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی**.<sup>۲</sup>

و از برای هر یک از این مقامات نیز مراتبی است که بیان تفصیلی آن به طول انجامد.

<sup>۱</sup> (۱) - «خداوند زبان بنده می‌شود و بنده زبان خدا می‌شود.»

<sup>۲</sup> (۲) - «علی چشم خدا، دست خدا و زبان خداوند تعالی است.» قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته: ... و أنا عین الله و لسانه الصادق و یده. معانی

الاخبار، ص ۱۷، حدیث ۱۴. التوحید، ص ۶۵، باب ۲۲، حدیث ۲.

وصل: پس، چون رفع حجاب کردی و فتح ابواب نمودی، داخل حریم کبریا شو و پناه ببر از شرّ شیطان قاطع طریق إلى الله به مقام مقدس اسم جامع اعظم، ربّ انسان کامل، و او را از سر صدق رجیم خوان اگر او را در رفع ید در تکبیرات به دور افکندی و خود او و مظاهر او را رجم کردی. و این رجم را از رجم در رمی جمرات در حج، اکمل دان، چه که اینجا رمی به پشت»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۸ / ۱۳۹۳/۲/۲۸ / ۱۸ رجب / یکشنبه

یک انسان، به هر سطحی که برسد، به حسب آن نمازهای مختلفی دارد.

چرا برخی اینقدر فاصله است بین اندیشه و دل آنها؟

عرفانش را می‌گوید و وقتش هم شده خوش می‌رقصد.

این آفت دانشگاه مدرن و علم امروزی است که علم را جدای از زندگی می‌بیند. مثل دو طبقه جدایند.

گاهی می‌دانیم و عمل نمی‌کنیم و رنج می‌بریم و احساس تناقض می‌کنیم که عمل نمی‌مینم، ولی

در آن فضا اینطور است که یاد بگیر و عمل نکن و احساس تناقض هم نکن، لذا اصلاً درد هم نمی‌کشند.

به شکل یک موضوع که هیچ ربطی به او و زندگی او ندارد، بررسی می‌کنند.

## متن

«فصل پنجم در بعض از اسرار قرائت است

و از برای آن، چون سایر اجزای نماز، مراتب و مقاماتی است حسب مقامات اهل عبادت و سلوک. و ما به طریق اجمال اشاره‌ای به آن می‌کنیم:

اول، قرائت عامه است؛ که اصل آن، تجوید و تصحیح صورت

ص ۸۱

است؛ و کمال آن، تفکر در معانی و مفاهیم عرفیه است.

دوم، قرائت خاصه است؛ و آن احضار حقایق لطایف کلام الهی است در قلب به قدر قوّت برهان یا کمال عرفان؛ و کمال آن، به وصول به بعض مراتب اسرار قرائت است.

سوم، قرائت اصحاب معرفت است؛ و آن ترجمان مشاهدات خویش است پس از معرفت به حقیقت کلام و کتاب الهی.

چهارم، قرائت اصحاب قلوب است؛ و آن ترجمان حالات قلبیه قبلی معرفت بود اینجا حالات قلبی و عشقی است است پس از تحقق به بعض مراتب حقیقت قرآن. برخی، نوعی نرم‌دلی دارند. افرادی که حالا قلبی دارند، اینطورند

پنجم، قرائت اصحاب ولایت اهل توحید افعالی و صفاتی و ذاتی است؛ و از برای آن به طریق اجمال سه مقام است:

اول، مقام ترجمان تجلیات فعلیه است بر قلب ولی؛

دوم، ترجمان تجلیات اسمائیه است؛

و سوم، ترجمان تجلیات ذاتیه.

و در این سه مقام، قاری حمد و ثنای حقّ به لسان حقّ کند، زیرا که نمونه قرب نوافل از مقام تجلیات افعالیه شروع شود: وَ اللَّهُ يَصِيرُ لِسَانَ الْعَبْدِ. پس، سالک حمد حقّ به لسان حقّ کند؛ چنانچه در قرب فرایض حقّ تعالی حمد خود به لسان عبد کند: وَ الْعَبْدُ يَصِيرُ لِسَانَ اللَّهِ «۱»: عَلِيٌّ عَيْنُ اللَّهِ وَ يَدُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّهِ تَعَالَى. «۲»

و از برای هر یک از این مقامات نیز مراتبی است که بیان تفصیلی آن به طول انجامد.

وصل: پس، چون رفع حجاب کردی و فتح ابواب نمودی، داخل حریم کبریا شو و پناه ببر از شرّ شیطان قاطع طریق اِلَى اللَّهِ به مقام مقدس اسم جامع اعظم، ربّ انسان کامل، و او را از سر صدق رجیم خوان اگر او را در رفع ید در تکبیرات به دور افکندی و خود او و مظاهر او را رجم کردی. و این رجم را از رجم در رمی جمرات در حج، اکمل دان، چه که اینجا رمی به پشت

ص: ۸۲

سر است و آنجا رمی به پیش رو؛ و آنجا به حجاره است و اینجا به اشاره؛ و حجاره توسل به اسباب است، و اشاره حکم به فنای آنها.»

**جلسه ۴۹ / ۳/۳ / ۱۳۹۳ / ۲۴ رجب / شنبه**

قرائت بعد از تکبیرة الاحرام است و وارد نماز می شویم. که قرائت حمد و سوره در نماز است. ایشان در این مرحله می گوید: بعد از این که رفع حجاب کردی و داخل در حریم کبریا شدی و

پناه به خدا بردی و رمی شیطان کردی با أعوذ بالله من الشیطان الرجیم. در ادامه حضرت امام ره می فرماید:

### متن

«پس، چون ترک کونین و طرح نشئین کردی، خود را مخاطب به خطابِ «الآن وَصَلْتَ إِلَيَّ فَسَمِّ بِاسْمِي» دان؛ و الا خود را در سلک جنود شیطان و در شمار عبده او ثان شمار.»

اشاره به دو قسمت بودن سوره حمد

که اشاره می کند به تقسیم سوره حمد بین خداوند متعال و بنده اش.

### امالی صدوق ص ۱۷۴

« عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنَصَفْتُهَا لِي وَ نَصَفْتُهَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقُّ عَلَى أَنْ أُتِمَّ لَهُ أُمُورُهُ وَ أَبَارَكَ لَهُ فِي أَحْوَالِهِ فَإِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ حَمَدَنِي عَبْدِي وَ عَلِمَ أَنَّ النِّعَمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَاءَ الَّتِي إِنْ دَفَعْتُ عَنْهُ فَيَبْطُلُوا أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَضِيفُ لَهُ إِلَى نِعَمِ الدُّنْيَا نِعَمَ الْآخِرَةِ وَ أَرْفَعُ عَنْهُ بَلَاءَ الْآخِرَةِ كَمَا دَفَعْتُ عَنْهُ بَلَاءَ الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ شَهِدَ لِي بِأَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَشْهَدُكُمْ لَأَوْفَرَنَّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ وَ لَأُجْزِلَنَّ مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ فَإِذَا قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنِّي أَنَا مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ لَأُسَهِّلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لَأَتَقَبَّلَنَّ حَسَنَاتِهِ وَ لَأَتَجَاوِزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ

۱ - همچنین در بحار ج ۸۹ ص ۲۲۶ و عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۰



عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقَ عَبْدِي إِيَّايَ يَعْبُدُ أَشْهَدُكُمْ لِأَتَيْتُهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَابًا يَغِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي فَإِذَا قَالَ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ قَالَ اللَّهُ  
عَزَّ وَ جَلَّ بِي اسْتَعَانَ وَ التَّجَا أَشْهَدُكُمْ لِأَعَيْنَتُهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَأُعِينَنَّهُ فِي شِدَائِهِ وَ لَأَخْذَنَّ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ فَإِذَا قَالَ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قَالَ  
اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ قَدْ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أَمَلَ وَ آمَنْتُهُ مِمَّا مِنْهُ وَ جَلَّ.

### متن

«و چون خطاب الهی را به گوش بصیرت شنیدی و اذن دخول در حضرت یافتی، بسم الله گفته داخل شو. و اگر از روی اخلاص و حقیقت متذکر حقّ شدی و حقیقت اسم و مسمی را به تعلیم عِلْمَ الْأَسْمَاءِ دریافتی، مشمول خطاب «ذَكَرَنِي عَبْدِي» شوی؛ و اَلَّا مَطْرُود به «یا کاذِبُ، أَ تُخَادِعُنِي»<sup>۱</sup> گردی. پس ساکت شو و منتظر خطاب اَحْمَدَنِي حقّ شو. پس، از روی خلوص قلب و صفای باطن جمیع محامد را مقصور به حقّ کن، تا مشمول خطاب حَمَدَنِي عَبْدِي شوی؛ و اَلَّا به یا مُنَافِقِ خود را مخاطب دان. و اگر حقّ را به رحمت رحمانیه و رحیمیه از روی حقیقت خواندی، مفتخر به اثنی عَلَیَّ عَبْدِي شوی. و چون مالک یَوْمِ الدِّین گفتی، منتظر ندایِ مَجَدَّنِي عَبْدِي باش. و در اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ خود را به خطاب حضوری از غیب تعینات، بلکه حجاب اسما و صفات، خارج دان تا عبادت و ثنا به لسانِ ذاتِ مفتقر، برای ذاتِ مستغنی واقع شود [که به تجلی ذاتی رسیده است. آقایان توضیح می دهد که ضمایری مثل اَنَا و تُ اشباع ذاتی اش زیاد است که ذاتِ مستغنی باقی می ماند و لا غیر.]. و اگر از اهل خصوصی و به ترک خویشتن مخصوصی، از حجاب خودی خارج شو تا لایق «هَذَا بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ» شوی. پس به لسان

<sup>۱</sup> - مصباح الشریعه ص ۸۸. که در ص ۷۸ از این کتاب نیز گذشت.

<sup>۲</sup> - که اشاره دارد به حدیث منسوب به امام صادق علیه السلام در مصباح الشریعه

حقّ آنچه را حقّ برای تو قرار داده طلب کن؛ و تا آخر سوره که رسیدی، منتظر «هذا هو الَّذی لِعَبْدی باش.»

این ها که گفتیم، یک معناست نه این که فقط همین معنا باشد. بلکه القائاتی که برای ما می آید، هر کدام قرائت ما را یک جور معنا می کند. که این یک تفسیر است و تمام تفسیرها نیست. از همین الان دارد لطف قرائت را درست می کند.

### نکته:

این حدیث شریف با این توضیحی که داده است اشاره به نکته سلوکی عجیبی دارد. تا می گویی تعامل تعاشقی با حضرت حق شروع شده است. تو می گویی، خدا می گوید، تو می گویی خدا می گوید. که خداوند از بسم الله الرحمن الرحیم خوشش می آید، می فرماید: بدأ باسمی، یا حمدنی عبدی و... که گویا وقتی بنده شنید، خدا می گوید جلوتر بیا. این حالت خیلی لطف دارد به شکل تعامل تعاشقی. که هم خدا را ناز می دهد و هم خدا خوشش می آید. خدا را ناز دادن سبب می شود که تعاملی ایجاد شود.

بیان اهل معرفت در مورد سه قسمت کردن سوره حمد تا آیه ای که بعد از آن نعت برای خدا و آیه ای که بعد از آن نعت برای خدا و هم برای عبد. از این آیه به بعد برای عبد است.

«و بعض اهل معرفت گویند: «چنانچه حمد تقسیم شده بین بنده و حق - چنانچه در حدیث نبوی<sup>۱</sup> است - پس، از اول سوره تا **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** از حق است و **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** مشترک بین حق و عبد است؛ و از آنجا تا آخر سوره مختص به عبد است همین طور نماز نیز بدین ترتیب منقسم است: پس سجود برای حق است خاصه، زیرا که عبد فانی است؛ و قیام برای عبد است، چون در خدمت مولا ایستاده؛ و رکوع حالت مشترکه است که در آن انوار الهیه در موطن عبد ظاهر می شود.»<sup>۲</sup> انتهى.

این تفاسیر، حال عبد است و خوب است، و اشکالی هم ندارد.

این که یک عمل چندجور معنا شود، عیبی ندارد. چرا که عمل انسانی می تواند به حسب حال انسان چند جور معنا شود.

«نویسنده گوید: و نیز مادامی که عبد در کسوه عبودیت است، نماز و جمیع اعمال آن از عبد است؛ و چون فانی در حق شد، جمیع اعمال او از حق است و خود را تصرفی در آنها نیست؛ و چون به صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء نایل شد، عبادت از حق است در مرآت عبد. [در مرحله فناء عقد دیده نمی شود، بلکه فقط حق است. ولی در بقاء بعد الفناء حق هست و در عین حال عبد هم دیده می شود که می شود مرآت حق. که مقام «ما رمیت إذ رمیت و لكن الله رمی» است.] و این اشتراک نیست بلکه «امر بین الامرین» است. [که حق خلق است و خلق حق است. هم خلق است و هم نیست. این نهایت عالی انسان است که جمع بین تشبیه و تنزیه است.]

<sup>۱</sup> (۳) - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۲۶، «کتاب القرآن»، باب ۲۹، حدیث ۳.

<sup>۲</sup> (۱) - اسرار العبادات، ص ۴۷.

[وقتی فناء که دست داد، به این معناست که او دیگر عبادت نمی کند، بلکه از حق است ولی نه به این معنا که دیگر عبادت نیست.] و نیز تا سالک است، عبادت از عبد است؛ و چون واصل شد، عبادت از حق است. و این است معنی انقطاع عبادت پس از وصول: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛** ای المَوْتُ. [سطح اول مرگ که عبادت تا لحظه مرگ. اما سطح عمیقش: عبادت کن تا لحظه مرگ حقیقی که موتوا قبل أن تموتوا. که تا اینجا عبادت کن، از آن به بعد چه می شود؟ خدا خودش عبادت می کند و دیگر عبد عبادت نمی کند.] و چون موت کلی و فنای مطلق دست داد، حق عابد است و عبد را حکمی نیست؛ نه آنکه عبادت نکند بلکه عبادت کند و

كَانَ اللَّهُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ [قرب نوافل]

- و آنچه بعضی از جهله از متصوفه گمان کرده اند از قصور است - و چون عبد به خود آمد، [بقاء بعد الفناء] عبادت از حق است در مرآت عبد واقع شود، و

الْعَبْدُ سَمِعُ اللَّهِ وَلِسَانُ اللَّهِ [قرب فرائض] گردد.

قرب فرائض: این زبان، زبان خدا می شود، یعنی خدا در مرآت عبد حرف می زند.

حضرت امام ره در تمام مباحث اینجا هم ناظر است به متون دینی و هم ناظر است به فضای عرفانی و از هر دوی این ها استفاده می کند و آیات و روایات را معنا می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

<sup>۱</sup> (۲) - «پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) بیاید.» (حجر / ۹۹)

<sup>۲</sup> (۳) - «و خدا گوش، چشم و زبان او باشد.» در اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من آذى المسلمين و احتقرهم»، حدیث ۷ و ۸ این مضمون آمده است.

جا دارد که این کتاب حضرت امام ره جداگانه شرح شود، شاید یک فرصتی در مجالی دیگر این کار را انجام دادیم.

سال بعد متن های دیگری را شاید انتخاب کردیم و گفتیم.

چرا انسان استعاذه می کند؟ برای این که شیطان به او آسیب نرساند. به چی پناه می برد؟ به اسم جامع الله.

«فصل ششم در [سر] استعاذه است

[استعاذه اول]

و حقیقت آن، پناه بردن از شیطان و تصرفات آن و مظاهر آن است به

ص: ۸۴

مقام اسم الله الجامع که ربّ انسان کامل است [که انسان کامل مظهر اسم جامع الله است و این اسم جامع همه اسماء حسناى الهی است به نحو اندماجی]. پس، مادامی که سالک در لباس کثرت است و خود را متصرف در امور می داند، در تحت تصرف شیطان است [که مسایل بسیار رقیق و دقیق مسأله است. هر چه انسان بالاتر می رود، دقیق تر می شود]. و قرائت او به لسان انانیت که لسان فصیح شیطان است واقع است [باز هم عرض می کنم: این ها باید به لحاظ جای خودش گفته شود. اگر کسی اوایل است، می خواهد یک تمرکزی کند او برایش کافی است. اما از باب حسنات الأبرار سیئات المقربین، اگر بالاتر آمد این حرف ها معنا دارد لذا کسی که بالاتر آمده است، اگر فکر کند که خود متصرف است و دارد کار می کند، این برای او سیئه محسوب می شود.] و آنچه به لسان جاری کند اسم الله نخواهد بود. و چون خارج شد از این کثرت و خود را

متصرف ندید و جلوه فعل حق را در مظاهر خلقیه مشاهده نمود، به اول مرتبه استعاذه اهل سلوک نایل شده [توحید افعالی یعنی: استعاذه از این که من قیام می کنم. یعنی منی وجود ندارد بلکه در پیشگاه خدا هستیم.]; و این استعاذه قیام و قرائت است، زیرا که هر دو، مقام توحید فعلی است: اما قیام، چنانچه ذکر شد، تذکر مقام قیومیت حق است؛ و برای اهل ولایت تحقق به آن است و تدلی به مقام مشیت [یعنی محو در حق، تعلق وجودی آویزانی است. تدلی یعنی آویزان شده به او] است. [خلق الأشياء بالمشيِّه و خلق المشيِّه بالمشيِّة المطلقة.

این مطلب را در صفحه ۷۳ توضیح دادیم.]

### [توضیحی راجع به توحید افعالی]

[مقام فیض مقدس و مشیت مطلقه: کسی وقتی احساس کند فانی است در حق به لحاظ وجود رابط، تمام آن وجودات همان مشیت است. خداوند متعال اشیاء را با مشیت خلق کرد و مشیت را با خودش خلق کرد. که آن نفس رحمانی در خارج از صقع ربوبی که همه اشیاء را به وجود آورده است. این بیانی است که حضرت امام در جای خودش توضیح می دهد که آن را مقام تدلی و فیض مقدس و مشیت عنوان می دهد. فیض مقدس ایجاد است. این فیض یک فیض است که به حسب قوایل شده است هزار وجود. که در مباحث عرفان نظری ذیل بحث فیض مقدس مطرح شده است.

پس توحید افعالی یعنی: من محو در مشیت حق یعنی فعل حق می شوم.]

و اما قرائت [که در دل قیام است.]، پس تذکر اسم الله، که مقام مشیت مطلقه است [که به تعبیر امام، این می شود الله فعلی. ما یک الله ذاتی داریم که گاهی تعبیر شده است به الله وصفی. و یک الله فعلی داریم که همان فیض مقدس و نفس رحمانی است. پس الله و ألوهیت ایجاد فعلی است که

این زیر سر الله وصفی است، ولی آن الوهیت در مقام فعل اینجا پیاده شده است. این یک تفسیر است و می شود معنای دیگری کرد.] و قصر جمیع محامد به حق و تذکر مقام رحمانیت و رحیمیت و مالکیت [که همه این ها به صورت فعلی مورد نظر است.]، و اتیان به صیغه جمع در «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» و تذکر مقام «هدایت به صراط مستقیم غیر مایل به افراط و تفریط» تمام مناسب با توحید افعال است؛ چنانچه نزد اهلش واضح است. [بحسب این که قیام، به نحو توحید افعالی لحاظ شده است، تمام اوصاف نیز به صورت فعلی معنا می شود.]

### [استعاذه دوم]

[توحید افعالی دارد ولی صفت حق را در دل اشیاء ندیده است. که کثرت صفات دارد و می خواهد به وحدت صفات را در خود متحقق کند. که استعاذه از کثرت صفت در خود به وحدت صفت در حق برود. سجده محو بالکلیه است. در قیام انسان است و فعل او. اما رکوع میانه این دو است. لذا می شود توحید صفاتی. که یک مقدار به این نزدیک است و آن.]

و چون خارج شد از کثرت صفتی و جمیع صفات و اسما را مضمحل دید و حکم به فنا کرد، در مرتبه ثانیه از استعاذه واقع شود که آن، استعاذه رکوع و ذکر آن است؛ زیرا که رکوع و ذکر آن، اشاره به مقام توحید صفات است؛ چنانچه در سرّ آن [رکوع] بیاید، ان شاء الله. [اگر کسی برسد به اینجا که تمام اسماء و صفات را از حق ببیند، این توحید صفاتی است.]

### [استعاذه سوم (حقیقیه)]

و چون غبار کثرت را از دار تحقق پاک نمود و حجب نورانیه و ظلمانیه را برچید و به مقام توحید ذاتی و فنای کلی نایل شد، استعاذه حقیقیه برای او حاصل آید [یعنی پناه بردن واقعی به حق این است که خود محو شود و حق بماند]. و این استعاذه سجود است و ذکر آن، زیرا که

آن - چنانچه بیاید - اشاره به مقام توحید ذاتی است [که سبحان ربّ الأعلى، اشعار به توحید ذاتی است]. و تواند اشاره به مقامات ثلثه بود آنچه از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است که در سجود گفت:

اعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ [استعاذه فعلی]، وَ اعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ [استعاذه صفتی]، وَ اعُوذُ بِكَ مِنْكَ [که کاف اشباع ذاتی دارد و می تواند استعاذه ذاتی باشد].<sup>۱</sup>

و آنچه در این مقام ذکر شد - که قیام و قرائت اشاره به مقام توحید فعلی است - منافات ندارد با آنچه در فصل سوم از مقدمه در سرّ جملی نماز ذکر کردیم<sup>۲</sup> - که **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** رجوع عبد است به حق به فنای کلی مطلق - [چون بحث از آنسبیت مقام است لذا مقام قیام، آنسب است به توحید افعالی، ولی می تواند همین توحید افعالی در دلش می تواند توحید ذاتی را داشته باشد. لذا عرفاء می گویند: هر اسمی جامع همه اسماء است. کلّ إسمٍ فی کلّ إسم. ولی غلبه هر اسمی گاهی به صورت فعلی یا صفتی یا ذاتی چهره غالب دارد. چهره غالب قیام، توحید افعالی است ولی در آن می تواند توحید ذاتی هم باشد.] زیرا که از برای هر یک از قرائت و رکوع و سجود مقاماتی است که به حسب هر مقام، اشاره به مقامی از توحیدات ثلثه می تواند بود؛ ولی هر یک از اینها به مقامی انسب است.

پس، قیام به مقام توحید افعال انسب است؛ گرچه توحید ذات و صفت را نیز در باطن دارد. و این نظیر کلامی است که اهل معارف گویند راجع به تقسیمات اسمای افعال و صفات و ذات، با آنکه

<sup>۱</sup> (۱) - «از کيفر تو به عفو تو و از خشم تو به رضایت و از تو به خودت پناه می برم.» عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۱۱۴، بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۴۱۷، «کتاب

اعمال السنین ...»، باب ۱۱۱.

<sup>۲</sup> - ص ۱۴ از کتاب سرّ الصلاة.



هر اسمی را اسم جامع دانند؛ پس اسم فعل را آن اسمی دانند که تجلی فعلی در آن ظاهر باشد و تجلی صفتی و ذاتی در باطن او باشد، و همین طور در اسم صفتی و ذاتی.»

### کارهای امام ره در بیان سر استعاذه

به نظرم اینجا حضرت امام ره کاری که کرده است:

۱- لایه های طولی استعاذه را ذکر کرد.

۲- هر لایه را به لحاظ سلوکی توضیح داد.

۳- به لحاظ شرعی هم برای آن شاهد آورد.

انسان به حسب هر حال و هر لحظه اش استعاذه ای می تواند داشته باشد.

ایشان با این کار، عمق نماز را به لحاظ استعاذه گفته است.

حضرت امام ره برای اهل سلوکی که به فناء رسیده اند، به لحاظ استعاذه گفته اند که در انی فضاهاست.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۵۱ / ۱۳۹۳/۳/۱۱ / ۳ شعبان / یکشنبه

این کتاب سر الصلاة ظرفیت های فراوانی دارد. بعضی از آن ها را عرض کردیم:

۱- لایه های طولی انسان.

۲- بحث معنی.

یکی دو تا از این ظرفیت ها مانده است: بحث نماد است.

یکی هم بحث اعتبار و عبرت گرفتن است.

مسأله نماد در ساحت انسانی

این بحث خیلی جدی است که الان می خواهیم به شکل خلاصه به آن بپردازیم.

فضاهای مختلف الفاظ

- ما یک تمثیل داریم در زبان.

در تمثیل ممثلی داریم و مثالی، و ارتباطی بین مثال و ممثّل. که شباهت هایی را ایجاد می کنیم و از شباهت ها منتقل می شویم.

برخی از کارهای جناب مولانا در مثنوی، فضای تمثیل است. داستان آن جوانی که ازدها را از کوه آورده است در خانه خودشان، یخش که آب شد خودش را خورد. بعد منتقل شده است به مسأله نفس اماره.

- استعاره

که حالت تشبیهی دارد و در واقع جای مشبّه به را گرفته است. فضای پیشرفته تر تمثیل است. فقط مثال را ذکر کرده ایم و ممثّل را ذکر نکرده ایم.

- یک تأویل داریم در زبان که به عمق رسیدن است.

این که یک کلمه ای گفته می شود ولی یک معنای ظاهری دارد و معانی باطنی که آن ظاهر در تمام سطوح حفظ می شود.

- یک بحث نماد است.

که مطلبی رامی گویند و به چیزی اشاره می کنید و از آن هم اسمی نمی برید، زبان صریحت ربطی به آن ندارد ولی آن را قصد کردید.

مثل قصه سلامان و ابسال که بوعلی گفته است. بعد گفته است این را رمز قرار دادم برای مسأله نفس و کمالات آن. بعد انسان این را باید رمزگشایی کند.

زبان نمادین و رمز است که باید از آن ها به اصل منتقل شد.

بعضی گفته اند: حروف مقطعه رمز است برای رسول الله.

زبان رمزی را اتفاقاً در جبهه ها هم به کار می رفت. مثلاً اسم خمپاره را سیب می گذاشتند.

کسانی که اهل رمز اند متوجه می شوند.

در عمل انسانی هم بعضی از اعمال انسان می شود نماد. بعضی از اعمال انسان عمق دارد که می شود تأویل.

استعارات هم در عمل انسان هست. در سینما دارند استعاره و نماد به کار می برند.

مثلاً می گویند: پنج ستاره، می گویند منظورم هتل پنج ستاره است که خیلی مجلل بود. زیرزمینش هم پنج نفر هستند که کار میکنند و طبقه ضعیف هستند که در حقیقت ستاره اصلی این ها هستند.

بعضی از اشعار حافظ هم چند پهلوی است که چند معنا دارد.

ولی بعضی اوقات اصلاً نماد است. که قرار است این بازتاب اصلی اش بشود آن.

## ذکر مثالی برای عمل نمادین

وقتی به حج مشرف می شوند، یکی از اعمال رمی جمره است. که این سنگ را شیطان فرض می کنند و باید به آن سنگ زد. جریان تاریخی دارد که: آن لحظه که شیطان آمد اغواء کند حضرت ابراهیم را که چرا فرزندت را می کشی؟ حضرت ابراهیم به او سنگ زد، حضرت حوّا هم سنگ زد. این یک واقعیت تاریخی است که در عمل دو بزرگ واقع شده است.

اما الان شده است یک مناسک. اما این به چه معناست؟

این عمل الان نماد مبارزه با شیطان است. این عمل پر از معناست. نماد شده است برای مبارزه با شیطان.

نمونه دیگر

حضرت هاجر وقتی حضرت اسماعیل تشنه بود، دنبال آب گشت، مقطع بین صفا و مروه هروله داشت و به دنبال آب می گشت برای کودک.

الان این عمل به صورت نماد برای مردها قرار گرفته است. که حاضریم برای خدا در این بیابان غیر ذی زرع این چنین حرکت کنیم.

نمونه دیگر

سنت قالی شویان مشهد اردهال. این چوب به دست گرفتن نماد مبارزه برای اهل بیت و دفاع از ایشان و دین. نماد مبارزه با ظالمان و دفاع از اهل بیت.

واقعا این احساس را در خودشان دارند.

## نماد در نماز

در نماز بعضی از امور داریم که نماد است.

نمونه اش مسأله وضو است.

یک یهودی از رسول الله پرسید که چرا وقت وضوء این مواضع را می شوید و آن مواضع را مسح

می کنید؟ پاک ترین مواضع را می شوید و مسح می کنید؟

حضرت در جواب فرمود: چون حضرت آدم در بهشت که به سمت شجره منیه رفت با چهره اش

به سمت آن رفت و با چا به سمتش رفت و بادست گفت و بر سرش گذاشت.

لذا باید این مواضع شسته شود. بعد ذریه هم باید بشویند.

یعنی مبرا کردن هر انسانی خود را از خطاها و تعلق به دنیا.

این نماد شده است ولو این جعل نماد به بیان رسول الله باشد.

این را حضرت امام آورده است و بر این اساس می خواهد تفسیر کند.

آنجا که ارتکاز نمادی پیدا شود معنایش همین است و در روایات برخی از اسرار که گفته شده

است بر این اساس است.

## معیار فهم نماد

فشرده گی معنی در دل ارتکاز. که بتوان حل رمز کرد. چون در خود آن نماد این حرف ها نیست،

بلکه بر اساس ارتکازات معانی متعددی در دل آن قرار می گیرد.

که این را یا از جعل، یا وضوح، یا سنت تاریخی می توان فهمید.

مهم این است که چطور می توان ارتکاز پیدا کرد.

مثلا چادر در غرب نماد اسلام است حتی مسجد نماد اسلام نشده است.

اصل نماد، رمزوارگی است. نه مثل تمثیل که دوطرفش گفته شده است. نه مثل استعاره که حلقه اتصالش گفته شده است، ولی در نماد و رمز هیچ خبری نیست، ولی عملا دارد آن را نشان می دهد.

به حسب ارتکاز و فشرده گی آن معنا در دل عمل فهمیده می شود.

آدم باید بفهمد که بستر، بستر رمزگونه است.

این بحث نماد در ساحت انسانی معنا دارد.

## سر الصلاة ص ۴۶

بحار الانوار ج ۹ ص ۲۹۷

« قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدٌ فَأَخْبِرْنِي لِأَيِّ شَيْءٍ تَوْضَأُ هَذِهِ الْجَوَارِحُ الْأَرْبَعُ وَ هِيَ أَنْظَفُ الْمَوَاضِعِ فِي الْجَسَدِ قَالَ النَّبِيُّ ص لَمَّا أَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى آدَمَ وَ دَنَا آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ نَظَرَ إِلَيْهَا ذَهَبَ مَاءُ وَجْهِهِ ثُمَّ قَامَ وَ هُوَ أَوَّلُ قَدَمٍ أَمَشَتْ إِلَى الْخَطِيئَةِ ثُمَّ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ ثُمَّ مَسَّهَا فَأَكَلَ مِنْهَا فَطَارَ الْحُلِيُّ وَ الْحُلُّ عَنْ جَسَدِهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَ بَكَى فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ الْوُضُوءَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ الْأَرْبَعِ<sup>۴</sup> وَ أَمَرَهُ أَنْ يَغْسِلَ الْوَجْهَ لَمَّا نَظَرَ إِلَى

<sup>۱</sup> (۱) ذكره الصدوق أيضا في علل الشرائع: ص ۱۰۳.

<sup>۲</sup> (۲) في العلل: ثم قام و مشى إليها و هي أول قدم اه.

<sup>۳</sup> (۳) في العلل: ثم تناول بيده ممّا عليها فأكل فطار الحلّ اه.

<sup>۴</sup> (۴) في العلل: غسل هذه الجوارح الاربع.

الشَّجَرَةَ وَ أَمْرَهُ بِغَسْلِ السَّاعِدَيْنِ إِلَى الْمَرْفَقَيْنِ لَمَّا تَنَاوَلَ مِنْهَا وَ أَمْرَهُ بِمَسْحِ الرَّأْسِ لَمَّا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ<sup>۲</sup> وَ أَمْرَهُ بِمَسْحِ الْقَدَمَيْنِ لَمَّا مَشَى إِلَى الْخُطْبَةِ<sup>۳</sup>.

«فصل چهارم [در اسرار حدیث شریف]

رَوَى عَنْ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّ آدَمَ (ع) لَمَّا مَشَى إِلَى الشَّجَرَةِ وَ تَوَجَّهَ إِلَيْهَا وَ تَنَاوَلَهَا، فَوَضَعَهَا [يدِه] عَلَى رَأْسِهِ طَمَعًا لِلْخُلُودِ وَ اعْظَامًا لَهَا امْرَأَتِ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّتِي خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، بَانَ يُطَهَّرُوا هَذِهِ الْمَوَاضِعَ بِالْمَسْحِ وَ الْغَسْلِ لِيَتَطَهَّرُوا مِنْ جَنَابَةِ آلَابِ الَّذِي هُوَ الْأَصْلُ<sup>۴</sup>.

و قریب به این روایت روایتی است که از مجالس شیخ صدوق منقول است.<sup>۵</sup>

بدان که آدم علیه السلام در حال جذبه در بهشت لقا بود، و توجه به شجره طبیعت نداشت؛ و اگر به آن جذبه باقی می ماند، از آدمیت ساقط می شد و به سیر کمالی که باید در قوس صعودی نایل شود نمی شد، و بسط بساط رحمت در این عالم نمی گردید. پس، اراده ازلیه تعلق گرفت که بساط رحمت و نعمت را در این نشئه بسط دهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید و جواهر مخزونه نفوس عالم ملک و طبیعت را از ارض طبیعت خارج کند و اثقال آن را بیرون آورد؛ و این در سنت الله حاصل نمی شد مگر به توجه آدم به طبیعت و خروج آن از محو به صحو، و خارج شدن از بهشت لقا و جذبه الهیه که اصل همه خطیئات است؛ پس، بر او مسلط فرمود قوای داخلی و شیطان خارجی را، که

<sup>۱</sup> (۵) فی العلل: بغسل الیدین إلى المرفقین.

<sup>۲</sup> (۶) فی العلل: علی أم رأسه.

<sup>۳</sup> (۷) فی العلل: لما مشی بها إلى الخطبة.

<sup>۴</sup> (۱) - «از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است که آدم (ع) چون به سوی آن درخت روان شد و بدان رو کرد و از آن برگرفت و به امید و طمع آنکه جاودانه در بهشت بماند و به قصد بزرگداشت آن درخت آن را بر سر گذاشت، به این امت، که بهترین امت های انسانی است، امر شد که این مواضع را با مسح و شستن تطهیر کنند تا از جنابت پدر، که اصل (آدمی) است، پاک گردند.»

<sup>۵</sup> (۲) - مجالس [امالی] شیخ صدوق، «مجلس» ۳۵.

او را دعوت به این شجره کنند که مبدأ بسط کمالات و منشأ فتح ابواب فیوضات است.

پس، او را از بساط قرب قبل التنزل تبعید کردند و به توجه به طبیعت دعوت نمودند تا آنکه وارد حجب ظلمانیه گردد؛ زیرا که تا وارد در حجاب نشود، خرق آن نتواند کرد. قَالَ تَعَالَى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.<sup>۱</sup> رَدَّ به اسفل سافلین، که آخرین حجب ظلمانیه است، از جامعیت این اعجوبه الهیه است و لازمه تعلیم اسما و صفات در حضرت علمیه است.»

بسیاری از این ها نماد است، بسیاری از این ها اعتبار است. تک تک این ها باید از هم جدا شود. توضیحات امام ره که انسان باید چگونه باید برسد به اسفل سافلین تا به کمال برسد، را نمی خوانم از این به بعد را می خوانم:

«و چون آدم (ع) از ظهور ملکوتیِ ایجادی به توجه به ملک خود خارج شد، محدث به حدث اکبر و مجنب به جنابت عظماء گردید؛ و چون این توجه در حضرت مثال یا بهشت دنیا متمثل شد، دنیا به صورت شجره درآمد و آدم به توجه و مشی به سوی آن و برداشتن به دست و به سر نهادن و اعظام نمودن آن، مبتلای به خطیئه شد. پس، این خطیئه را و موارد آلودگی به آن را، باید خود و ذریه او، خصوصاً این امت که خیر امم و عارف به اسرارند از نور اولاد اطهار، جبران کنند.

<sup>۱</sup> (۱) - «همانا انسان را در بهترین صورت و هیئت آفریدیم. آنگاه او را به اسفل سافلین (پست‌ترین جاهای پست) بازگردانیدیم.» (تین / ۴)



پس، موارد آلودگی ظاهر او را باید تطهیر کنند به آب طاهر نازل از حضرت رحمت؛ و مورد آلودگی باطن و قلب او را باید تطهیر کنند به آب تجلیات از حضرت لاهوت. پس، در وقت تطهیر وجه، وجه قلب را یکسره از غیر شست و شو دهند [این انتقال از تطهیر وجه به قلب، انتقال تأویلی است. ولی این که چون آدم آلوده شد، لذا ذریه اش هم باید دست و صورت خود را بشوند و سر و پایشان را مسح کنند، انتقال نمادی است.]; و در وقت تطهیر دست، از مرفق آلودگی به دنیا تا منتهای اصابع مباشرت آن تطهیر کنند؛ و با فضل آن، اقصای عرش توجه به طبیعت [که سر است] و منتهای مشی به سوی حصول آمال را [با] مسح نمایند، و از فضول توجه به ملک و بقایای آثار آن خارج شوند، و از خطیئه و جنابت پدر اول، که اصل آنهاست، بیرون شوند.

وَفِي الْعِلَلِ فِي حَدِيثِ صَلَاةِ الْمِعْرَاجِ: ثُمَّ قَالَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ مَدَّ يَدَكَ فَيَتَلَقَّاكَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ عَرْشِي الْيَمَنِ. فَنَزَلَ الْمَاءُ فَتَلَقَّيْتَهُ بِالْيَمَنِ فَمِنْ

ص: ۴۸

اجْلٍ ذَلِكَ أَوَّلُ الْوُضُوءِ بِالْيَمَنِ. ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ خُذْ ذَلِكَ فَاغْسِلْ بِهِ وَجْهَكَ - وَ عَلَّمَهُ ذَلِكَ - فَأَنْكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَظَمَتِي وَأَنْتَ طَاهِرٌ؛ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ الْيَمَنِ وَالْيَسَارَ - وَ عَلَّمَهُ ذَلِكَ - فَأَنْكَ تُرِيدُ أَنْ تَتَلَقَّى بِيَدَيْكَ كَلَامِي؛ وَ امْسَحْ بِفَضْلِ مَا فِي يَدَيْكَ مِنَ الْمَاءِ رَأْسَكَ وَ رِجْلَيْكَ إِلَى كَعْبَيْكَ - وَ عَلَّمَهُ الْمَسْحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ - وَقَالَ: أَنِّي أَرِيدُ أَنْ امْسَحَ رَأْسَكَ وَ أَبَارِكَ عَلَيْكَ. فَأَمَّا الْمَسْحُ عَلَى رِجْلَيْكَ فَأَنِّي أَرِيدُ أَنْ أَوْطِئَكَ مَوْطِئًا لَمْ يَطَّاهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يَطَّوُّهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ ...

الحديث.»

۱ (۱) - در کتاب علل الشرائع در ضمن حدیث نماز معراج آمده است: «... سپس پروردگار عز و جل فرمود: "ای محمد، دست خود را پیش ببر تا آبی که از ساق راست عرش من جاری است به تو برسد". پس آب فرو ریخت و من دست راست خود را بدان زدم، از این رو آغاز وضو با دست راست شد. سپس

یک بحث اعتبار اگر بشود، تقریباً مباحث اساسی حضرت امام در این کتاب گفته شده است.

### بحث هایی که جا دارد گفته شود:

۱- یک بحث اعتبار اگر بشود، تقریباً مباحث اساسی حضرت امام در این کتاب گفته شده است.

۲- به نظر بنده بحث نماد خیلی قابل پیگیری است.

سوال: ضرورت رجعت چیست؟

---

فرمود: "ای محمد، آن آب را بگیر و با آن روی خود بشوی - و نحوه شستن را به حضرتش تعلیم داد- زیرا که تو می خواهی در حال پاکی به عظمت من نظر کنی. سپس ذراع راست و ذراع چپ را بشوی - و نحوه شستن را به او تعلیم داد- که تو می خواهی با دو دست کلام مرا دریافت کنی. و با باقیمانده آب دستان سرت و دو پایت را تا قوزک مسح کن" - و نحوه مسح سر و پا را بدو آموخت- و فرمود: "من می خواهم سرت را مسح کنم و بر تو مبارک گردانم و اما مسح بر دو پایت (برای این است که) می خواهم قدمت را بر جایی بگذارم که پیش از تو کسی بر آن گام نگذاشته و کسی جز تو بر آن گام نخواهد گذاشت". « حدیث ادامه دارد. علل الشرائع، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

